

از انقلاب اکتبر تا صلح برست

ایلیچ در پنجم نوامبر ۱۹۲۱ در مقاله اش بنام «اهمیت طلاکنون و بعد از پیروزی کامل سوسیالیسم» نوشت:

«با سرعتی سرگیجه آور: در چند هفته، از ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷ تا صلح برست، ما حکومت شورایی را برپا کردیم، باروشی انقلابی خود را از شر جنگ امپریا-لیستی رها نموده و انقلاب بورژوائی را آنچنان بی پایان رساندیم که حتی حرکت عقب نشینانه بزرگ (صلح برست) جای کافی برایمان باقی گذاشت که از «مهلت» استفاده نموده و پیروزمندانه بر علیه کولچاک، دنیکین، یودینچ، ویلسود-سکی و رانگل گام برداریم» (مجموعه آثار، جلد ۳۳، صفحات ۹۲ - ۹۱).

چند هفته ای که لنین بآن اشاره میکند اکثر دوره اقامت مادر اسمولنی در پتروگراد را تا هنگام رفتن بسوی مسکو در برمی گیرد. ایلیچ مرکز کلیه فعالیت هایی بود که خود سازمان داده بود. اینکار از فوق العاده و شدید هم بیشتر بود، این کاری با فشار زیاد بود که تمام انرژی فرد را بخود اختصاص داده و اعصابش را خرد میکرد. او باید بر مشکلات عظیمی غلبه کرده و در جنگی سخت درگیر میشد، جنگی غالباً بر علیه نزدیکترین همکاران. از این رو جای تعجب نبود که شب ها دیروقت که با طاقش در آ پارتمان در اسمولنی می آمد، نمیتوانست بخواب رود، برمیخواست و برای صادر کردن يك دستور فوری تلفن میزد، و هنگامی هم که میخواست در خواب در باره کارهای جاری صحبت میکرد. کار

در اسفولتی شب و روز جریان داشت. در روزهای اول آنجا مرکز فعالیت‌ها بود. جلسات حزبی و نشست‌های هیأت کمیسارهای مردم در آنجا تشکیل میشد، کمیساری‌های مختلف کارهایشان را در آنجا انجام میدادند؛ تلگراف‌ها و دستورات در آنجا صادر میشد، و مردم از همه اکناف با انجامی آمدند. کمیسارهای مردم در ابتدا فقط دارای چهار کارمند اداری کاملاً بی تجربه بودند که بدون لحظه‌ای تعلل هر کاری که باید انجام میدادند، عمل آنها آنچنان مبهم و همه‌جانبه بود که هیچگاه بفکر کسی خطور نمی‌کرد که اینکار را تعریف نموده و آنرا محدود نماید. آنها در کار غوطه می‌خوردند و ایللیچ غالباً مجبور بود بکارهای معمولی اداری مانند وصل کردن خطوط تلفن و غیره و غیره بپردازد. البته از افراد دفتری حزبی و از کارمندان ادارات کمیته مرکزی اجرایی سراسری روسیه وارگان‌ها استفاده میشد، ولی حتی اینکار نیز مقدار معتنا بهی کار تشکیلاتی لازم داشت. تمام اینها شدیداً ابتدایی بود. کلیه شیرازه ماشین حکومتی سابق میبایست از هم گسیخته میشد. دستگاه بوروکراتیک مقاومت میکرد، و کارمندان وزارتخانه‌ها و ادارات حکومت قدیم از کار سر باز زده و کار شکنی کرده و در نتیجه از برپا داشتن يك ماشین دولتی جدید بوسیله قدرت شوراهای جلوگیری میکردند. من بخاطر دارم که ما چگونه در وزارت فرهنگ «قدرت را بدست گرفتیم». لونا چارسکی و ما، گروه کوچکی از افراد حزبی، به ساختمان وزارتخانه که در کنار پل چرنیشف قرار داشت رفتیم. کارشکنان نوشته‌های بزرگی در بیرون وزارتخانه در دست گرفته و تمام کارمندان و مراجع کنندگان را از وجود يك اعتراض و اعتصاب در آنجا آگاه میکردند. يك نفر حتی سعی کرد درباره مساله با ما به بحث بپردازد. بغیر از پیغام‌رسانان و نظافت‌چی‌ها کس دیگری در وزارتخانه باقی نمانده بود. ما از اطاق‌های خالی بامیزهای تحریری که کاغذها هنوز از رویشان برچیده نشده بود گذشتیم سپس به يك اطاق خصوصی رفته و در آنجا اولین جلسه هیأت کمیساری آموزش مردم را بر گزار نمودیم. مسولیت‌های مختلف در میانمان تقسیم شد. تصمیم گرفتیم که لونا چارسکی برای کارمندان دون پایه سخنرانی کند که اینکار را انجام داد. شنوندگان متعدد، که قبلاً هیچگاه آنقدر نفوذ نداشتند که کسی درباره این چنین مسایلی با ایشان صحبت کند، با توجهی معماوار به سخنان

گرم لونا چارسکی گوش قرارداد داده بودند. اوضاع جاری در کمیساریای آموزش مردم در مقایسه با جاهای دیگر چندان بد نبود. یکی اینکه بورژوازی اهمیت زیادی بآن نمیداد، و دیگر اینکه مادر مسلط شدن به کارها به مشکلات بزرگی برخورد نکردیم. اکثر ما با سازمان دادن کارهای فرهنگی آشنائی داشتیم. بطور مثال منژینسکی ها سالها بعنوان معلم مدرسه ابتدایی در سن پترزبورگ کار کرده بودند، من هم تجربه تدریس بسیاری داشتم، و همه ما تبلیغ کننده و ترویج کننده بودیم. قبل از انقلاب اکتبر در طی کارمان در انجمن منطقه ای تجربه سازماندهی قابل توجه و روابط گسترده ای بدست آورده بودیم. شغل من آموزش فوق برنامه مدرسه (پولیت پروسوت) بود، کاری که تجربه لازم مربوط به آن را داشتم و جایی که مهمترین مساله برخوردار بودن از پشتیبانی حزب و توده های طبقه کارگر بود. این کار میتوانست تنها با پشتیبانی توده فوراً و بر روی خطی نوین شروع شود. وضع ما از نظر مالی، کارهای حسابداری و برنامه ریزی بدتر بود، ولی پیشروی تحت فشار از پائین، جایی که اشتیاق عظیمی برای دانستن وجود داشت، سرعت انجام میگرفت.

در زمینه هائی مانند تهیه مواد غذایی، امور مالی و پول، شرایط نامساعدتر بود. بورژوازی سرسختانه از این نقاط مهم دفاع میکرد. در این موارد خرابکاری باحالتی انتقامجویانه دنبال میشد. در عین حال در این زمینه ها مدارای نازلترین سطح تجربه و آگاهی عملی بودیم. این درست همان چیزی بود که دشمنان ما بر روی حساب میکردند. «آنها قادر به انجامش نخواهند بود.» مادر پیش بردن کارها هم خیلی خوب نبودیم. افسراد جوان ما - و نه تنها جوانان بلکه آنهایی که سالها بعد شروع بکار کردند نیز - اکثراً تصور میکنند که همه چیز بسیار ساده بوده است - ما کاخ زمستانی را گرفتیم، کادتها را شکست دادیم، حمله کرنسکی را خنثی نمودیم - و همه اش همین. ولی وقتی مسأله به دانستن این مرحله میرسد که ما چگونه ماشین دولتی را بر اه انداخته و کار کمیساریاها را سازمان دادیم، دیگر علاقه و توجه کمتری نشان داده میشود. هر چند که اولین گامهای ما در کشور و اینکه چگونه آموختیم که در کارهای روزمره حکومتی

Politprosvet - بخش آموزش سیاسی وابسته به کمیساریای فرهنگ مردم و مسؤول انجام کارهای فوق برنامه در میان بزرگسالان.

برای اهداف پرولتاریا بجنگیم، مساله بسیار قابل توجهی است. بطورمثال چگونگی «بدست گرفتن قدرت» در جبهه مالی، بوسیله گوربونوف در خاطر ازش توضیح داده شده و شرح میدهد که چگونه اداره کارمندان هیات کمیسرهای مردم در روزهای اکبر بوجود آمد. گوربونوف مینویسد: «با وجود دستورات حکومت به بانک دولتی و تقاضاهایش در مورد در اختیار قرار دادن اعتبارات لازمه، آنها گستاخانه خرابکاری میکردند. منژینسکی، کمیسر امور مالی به هیچ ترتیبی نمیتوانست بانک را مجبور به دادن اعتبار لازم برای انقلاب به دولت نماید. حتی دستگیری شیپوف، رئیس بانک دولتی نیز کمکی نکرد. شیپوف به اسمولنی آورده شد و برای مدتی در آنجا زندانی شد. او در همان اطاقی که من و منژینسکی میخواستیم، میخواستیم. در طول روز از این اطاق بعنوان اداره (کمیساریای امور مالی) استفاده میشد. من مجبور بودم بعنوان تواضع و مهربانی خاص نسبت به او و با دلخوری شدید تخت خود را در اختیار او قرار داده و خودم روی صندلی ها بخوابم». پیا تا کوف به ریاست بانک دولتی منصوب شد. او هم در ابتدا قادر به هیچ کاری نبود. گوربونوف خاطر نشان میکند که چگونه ولادیمیر ایلیچ فرمانی را که بادت خودش امضاء کرده و در آن به بانک دولتی دستور داده بود که باید قوانین و کارهای فورمالیته را کنار گذارده و مبلغ ده میلیون روبل به وزیر هیات کمیساریای مردم تحویل دهد، باو میدهد. اوسینسکی بعنوان کمیسر حکومتی در بانک دولتی منصوب شد. هنگامیکه ولادیمیر ایلیچ فرمان را بدست آنها - گوربونوف و اوسینسکی - میداده بآنها میگوید: «بدون پول بازنگردید». پول دریافت شد. در مقابل پشتیبانی کارمندان دون پایه و پیغام رسانان و تهدید اینکه گاردهای سرخ فراخوانده خواهند شد، تحویلدار مجبور به پرداخت پول مورد نظر میگردد. ایسن عمل تحت مراقبت تفنگهای آماده گارد ارتشی بانک انجام شد. گوربونوف مینویسد:

«ما برای حمل پولها دچار اشکال شده بودیم، زیرا که هیچ چیزی برای بردن آنها با خود نبرده بودیم. بالاخره یکی از پیغام رسانان دو کیسه کهنه بهمان قرض داده و ما آنها را پراز پول کرده، بر پشت گذاشته و در ماشین انداختیم و شادمانه بطرف اسمولنی باز گشتیم. در اسمولنی دوباره کیسهها را بر روی دوش گرفته و آنها را به دفتر خصوصی ولادیمیر ایلیچ بردیم.

ایلیچ در آنجا نبود. هنگامیکه منتظر آمدن او بودیم، من در حالیکه هفت تیری در دست داشتم روی کیسه‌ها نشسته و از شان مواظبت میکردم، سپس با آرامش کامل پول‌ها را به ولادیمیر ایلیچ تحویل دادم. او هم ظاهراً بسادگی آنها را تحویل گرفت ولی در حقیقت بسیار خوشحال و راضی بود. در اطاق بغلی برای جای دادن اولین گنجینه شوراها قفسه‌ای تعبیه شده بود. صندوق‌هایی بشکل نیم دایره در اطراف آن چیده شده و نگهبانی برای پائیدن آنها گمارده شده بود. هیأت کمیسارهای مردم فرمان خاصی درباره چگونگی نگهداری و خرج این پول صادر کرده بود. و بدین ترتیب اولین بودجه شوراها بوجود آمد.»

بونچ - برویویچ ملی نمودن بعدی بانک‌ها را شرح میدهد. این عمل بوسیله استالین رهبری میشده و بونچ - برویویچ مشاور او بوده است. آنها کلیه تدارکات لازم را بوجود آورده، دستورات را نوشته، حمل و نقل، بیست و هشت دسته تفنگچی را سازمان داده و غیره. بیست و هشت بانک میبایستی اشغال شده و بیست و هشت رئیس باید دستگیر میشدند. بونچ برویویچ در خاطراتش مینویسد: «به مالکوف فرماندار اسمولنی گفتم که اطاق مناسبی را که کاملاً دور از توجه مردم قرار گرفته باشد آماده کرده و در آن بیست و هشت تخت و بیست و هشت صندوق قرار داده و تدارک تمام مواد مورد احتیاج آنها را ببیند و قبل از هر چیز صبحانه و جای آنها را برای صبح روز بعد در ساعت هشت مهیا نماید.» بیست و هشت بانک بدون درد سر اشغال شدند. اینکار در ۲۷ دسامبر ۱۹۱۷ انجام گرفت.» بزودی کمیسار امور مالی افسراد جدیدی را بر سرپرستی بانک‌ها گمارد. بسیاری از روسای دستگیر شده بانک‌ها، برای کار تحت حکومت شوراها ابراز تمایل نموده و فوراً آزاد شدند. کمیسارها در بانک‌ها مستقر شده و اینکار تا هنگامیکه برای تمرکز پول رایج و عملیات مربوط به آن در بانک دولتی لازم بود ادامه پیدا کرد.»

و بدین ترتیب ماقدرت را بدست گرفتیم.

افراد ماشدیدا عصبی بودند. بسیاری از آنان کاملاً در این زمینه تازه کار بوده و باندازه کافی بخود اطمینان نداشتند. بسیار اتفاق می افتاد که از زبان رفیقی شنیده میشد که: «من دیگر نمی توانم باین طریق کار کنم»، ولی با وجود این بکار ادامه داده و در حین کار مسایل را دریافته و بسرعت بکار احاطه پیدا میکردند.

زمینه‌های جدید کار دولتی و اشکال نوین کار بوجود می‌آیند.

دردوازه نوامبر فرمانی صادر شده و ۸ ساعت کار روزانه را برقرار نمود. کنترل کارگران که از آن در قطعنامه کنگره دوم شوراهای یاد شده بود، فوراً و در سطحی وسیع بوسیله کارگران به مرحله عمل درآمد. در حقیقت دوران پیش از وقوع انقلاب اکتبر آنها را برای اینکار آماده نموده بود. کارفرماها شروع بحساب بردن از کارگران کرده بودند و کارگران نیز یاد گرفته بودند که چگونه آنچه را میخواهند بدست آورند. ولی بهر جهت این پدیده حالتی پراکنده داشت. در اسمولنی کمیته‌ای بریاست ولادیمیر ایلیچ و با عضویت تسومسکی، اشلیا پنینکوف، اشمیدت، گلبوف، آویلدوف، لوتسوفسکی تسیروویچ تشکیل شد. بعضی از رفقاً بجای کنترل خود بخودی کارگران، که اکثراً حالت تصرف کارخانه‌ها، معدن‌ها، و دیگر جاها را بخود میگرفت، از کنترل دولت پشتیبانی میکردند و بعضی دیگر معتقد بودند که کنترل نباید در تمام کارخانه‌ها، بلکه در واحدهای بزرگ فلزکاری، راه آهن و غیره نیز پیاده گردد. ولی ایلیچ معتقد نبود که فعالیت و ابتکار کارگران باید محدود گردد. هر چند که ممکن است اشتباهات بسیاری مرتکب شوند، ولی کارگران تنها در طول مبارزه کنترل حقیقی را خواهند آموخت. این عقیده بدنبال نظریه کلی او در باره سوسیالیسم می‌آید: «سوسیالیسم نمیتواند بر روی فرمان‌هایی که از بالا صادر میشود بنا گردد... سوسیالیسم زنده و خلاق، ساخته شده دست خود توده‌های مردم است.» (مجموعه آثار، جلد ۲ ص ۲۵۵). کمیته نظری ایلیچ را پذیرفت. فرمانی صادر شده و در اختیار کمیته مرکزی اجرایی سراسری روسیه گذارده شد و در ۲۹ نوامبر بچاب رسید. توده کارگران بسیار فعال بودند. خلاقیت بسیاری از پائین نمودار میشد. بزودی پس از بدست گرفتن قدرت، مجمع کمیته‌های کارخانه‌ها، پیشنهاد تشکیل مجمع عالی اقتصاد ملی، بدنه رزمنده دیکتاتور پرولتاریا که تمام صنایع را رهبری نماید، نمود. مجمع عالی اقتصاد ملی میبایستی که نمایندگان کارگران و دهقانان را در خود جای دهد. این مجمع میباید ارگان نوینی را بوجود آورد. فرمان تشکیل مجمع عالی اقتصاد ملی در ۱۸ دسامبر ۱۹۱۷ بچاب رسید.

مسائل ارضی به کندی پیشرفت می‌کرد. تئودورویچ، اولین کمیسر کشاورزی، در رابطه با ماجرای هیأت اجرایی کارمندان راه آهن استعفا نموده

و به سبیری رفت. اشلیختر برای این پست نامزد شده بود، ولی او در مسکو زندگی می کرد و به او هم گفته نشده بود که حضور فوری اش در پترو گراد، جائی که ولادیمیر ایلیچ با دهقان هایی که می پرسیدند با زمین چه باید کرد احاطه شده بود، لازم است. در ۱۸ نوامبر ایلیچ «جواب به سؤالات دهقانان» و «خطاب به جمعیت» (مجموعه آثار، جلد ۲۶، صفحات ۶۷-۲۶۳) را به رشته تحریر در آورد. در «جواب» اش، فرمان مربوط به مالکیت زمین را تأیید نموده و خطاب به جمعیت به کمیته های روستایی می گوید زمین مالکین را در اختیار بگیرند. در مقاله «خطاب به جمعیت» او جمع را مخاطب قرار داده و به آنها خاطر نشان می کند که «احتیاط کنید و زمین، بذر، کارخانه، وسایل، تولیدات، وسایل حمل و نقل - همه آنچه که بعد از این کلاً اموال شما خواهد بود، رمانند مردمك چشم خود حفظ نمائید.» همین هدف هم در فرمان مربوط به کنترل کارگران دنبال می شد، مثلاً اینکه، توده ها را تشویق به فعالیت و ساختن آگاهی شان در حین مبارزه می نمود. هنگامی که اشلیختر آمد، ایلیچ او را راهنمایی نمود که بدون تأخیر پذیرش نمایندگان دهقانان محلی را سازمان داده و در رابطه با قانون صادره زمین به آنها رهنمودهای مشخص بدهد. ایلیچ می گفت کار بعدی، به دست گرفتن ماشین اداری، از بین بردن خرابکاری و تنظیم فوری آئین نامه مربوط به زمین است.

کنگره مخصوص نمایندگان دهقانان شوراهای ۲۳ نوامبر گشوده شد. ولادیمیر ایلیچ در این کنگره، که اهمیت زیادی برایش قایل بود، دو بار سخنرانی کرد. از ۳۳۰ نماینده، ۱۹۵ تای آنها سوسیال رولوسیونرهای چپ بودند که گروه تعیین کننده را تشکیل می دادند. در کنگره مبارزه ای با سوسیال رولوسیونر-های راست (که ۶۵ نماینده داشتند) در جریان بود. بعد از سخنرانی دوم لنین قطعنامه ای تصویب شد که کار هیأت کمیسارهای مردم و مواد توافق نامه اش با سوسیال رولوسیونرهای چپ را مورد تأیید قرار می داد. اس - ارهای چپ رضایت دادند که در حکومت شرکت کنند، و پس از مدتی تأخیر نمایندگان خود را به کمیساریای مردم فرستادند. يك اس - ار چپ به نام کولگایف کمیسر کشاورزی شد، ولی مدتی طول کشید تا او کار خود را شروع کرد. در طی اقامت در پترو گراد، من ایلیچ را بسیار کم می دیدم. او تمام

وقت سرش با گفتگو با نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان، شرکت در کنفرانس‌های متعدد و کارفرشته بر روی فرمان‌هایی که به صورت پایه و اساس دولت شورایی تازه سازمان یافته، درآمد، شلوغ بود. گاهی اوقات سرشب، یا دیروقت در آخر شب، برای پیاده روی کوتاه در اطراف اسمولنی می رفتیم. ایلچ بیش از هر وقت دیگر احتیاج به سبک کردن ذهنش داشت، ولی بهر حال وقت بسیار کمی برای اختصاص دادن به این کار در اختیار داشت. من اطلاعاتی را که از چگونگی جریان کارها پیدا می کردم بیشتر از طریق دیگران بود تا او. همیشه تعداد زیادی از افراد حزبی بودند که در کوریدورهای اسمولنی به آنها بر می خوردم. رفقایی که ما در خارج می شناختیم یا آنها که در طول وقایع ۱۹۰۵ و یا ضمن کارهای منطقه و بیورگک با ایشان آشنا شده بودیم، طبق عادت قدیم مسایلشان را با من در میان می گذاشتند، و بدین ترتیب من با آنچه که در جریان بود در تماس نزدیک قرار داشتم. در بخش فعالیت‌های فوق برنامه آموزشی و وابسته به کمیساریای فرهنگ که من برایش کار می کردم نیز عده زیادی به ملاقات می آمدند. آن روزها ما دارای بخش سیاسی ارتش و یا بخش‌های فرهنگی اتحادیه‌های کارگری نبودیم و همه به کمیساریای آموزش مراجعه می کردند. در ضمن، من با جزئیات اخلاق و روحیات توده‌ها آشنا می شدم. به خصوص داستان‌رفیقی که برای راهنمایی درباره چگونگی تشکیل کارهای آموزشی در میان سربازان، تازه از جبهه آمده بود، در خاطر من مانده است. او درباره نفرت عمیق موجود در توده‌های سرباز نسبت به مدارس ژیمنازیوم و تمام فرهنگ طبقه برتر سیستم گذشته صحبت می کرد. سربازان برای گذراندن شب در ساختمان دبیرستان جای داده شده بودند، آنها تمام کتاب‌ها، نقشه‌ها و دفاتری را که در میزهای تحریر و جا کتابی‌ها پیدا کرده بودند، پاره کرده و کلیه وسایل مدرسه را شکسته و داغان کرده بودند. «ارباب‌های لعنتی در اینجا به بچه‌هایشان آموزش می‌دهند.» سال‌های نود را به خاطر آوردم، هنگامی که یک کارگر که به مدرسه یکشنبه می آمد، بعد از این که با دقت بسیار برایش شرح دادند که زمین کروی است، لبخندی تمسخرآمیز و بدبینانه زده و گفت: «ولی شما هم نمی‌توانید این را باور کنید، ارباب‌ها این را خودشان ساخته‌اند.» من و ایلچ اغلب درباره این بی‌اطمینانی توده‌ها نسبت به علوم قدیم و آموختن

آن صحبت می کردیم. بعدها، در کنگره سوم شوراهای ایلچ گفت:

«در گذشته فکر آدمی و تمام نبوغش تنها صرف مهیا نمودن وسایل آسایش عده‌ای به وسیله کلیه موهبت‌های تکنیک و فرهنگ می‌شد، حال آن‌که دیگران را از احتیاجات اولیه - تحصیل و پیشرفت - محروم می‌نمود. اکنون تمام اعجاز - های تکنیک، تمام دست‌آوردهای فرهنگی به‌همه تعلق خواهد داشت، و از این بی‌عدفکرو نبوغ انسان هرگز بوسیله فشار، وسیله استثمار قرار نخواهد گرفت. ما اینرا میدانیم - و آیا این وظیفه بزرگ تاریخی ارزش کار و کوشش، ارزش صرف تمام انرژی ما را ندارد؟ مردم زحمتکش، این عمل غول‌آسای تاریخی را انجام خواهند داد، زیرا که درون آنان، نیروهای عظیم نهفته انقلاب، [نیروهای] احیاکننده و نوین مسکن دارد.» (مجموعه آثار، جلد ۶، صفحات ۳۷-۴۳۶). این سخنان ایلچ به توده‌های عقب افتاده نشان داد که علوم مورد نفرت قدیم، چیزی مربوط به گذشته شده، و علوم جدید فقط در راه بهبودی وضع توده‌ها بکار گرفته خواهد شد. توده‌ها می‌بایست بر آن غالب میشدند. بخش فعالیت‌های فوق برنامه با تماس نزدیک با کارگران، بیش از همه و بخصوص با کارگران منطقه و بیورگ کار میکرد. بخاطر دارم که چگونه ما با آنها در طرح «الفبای یک شهروند» همکاری میکردیم. این یک کلاس آموزشی بود که هر کارگری که مایل بود در کارهای اجتماعی و فعالیت‌های شوراهای سازمان‌های مختلفی که هر چه میگذشت بتعداد بیشتری برای آنان بوجد می‌آمد شرکت نماید، می‌بایست آنها بگذرانند. کارگران نیز سهم خود ما را از آنچه که در منطقه میگذشت مطلع میکردند. تولید کم شده بود، کارگران جوان از کارخانه‌ها اخراج شده بودند. و کمبود مواد غذایی صورت حادی بخود میگرفت. در دهم دسامبر هیات کمیسارهای مردم به درخواست لنین کمیته‌ای تشکیل داد که مسایل اساسی سیاست اقتصادی دولت را مورد بررسی قرار داده و کنفرانس کارکنان تهیه مواد غذایی را تشکیل داده و در آن به بحث و بر آورد فعالیت‌های عملی مبارزه با چپاول، و بهبود وضع کارگران پرداخت. دو روز بعد از این، انجمن کمیسارهای مردم، قطعنامه‌هایی را که بوسیله ایلچ طرح ریزی شده بود، تصویب نموده و ضمن آنها مقرر نمود که کارخانه‌هایی که به ساختن وسایل سفارشی نیروی دریایی مشغولند، تغییر جهت داده و به تولید وسایل مورد

نیاز بیشتر مردم پرده‌ازند. درست نبود که بسادگی فقط تولیدات مربوط به جنگ را متوقف نمایند، زیرا که این مساله تنها باعث ایجاد بیکاری میشد. ایلچ برای سازمان دادن سریع کار در کمیساریای تهیه مواد غذایی، که قرار بود جایگزین وزارت تأمین توشه‌شود، فشار می‌آورد. در اینجا مقاومت کارکنان قدیمی بسیار شدید بود. بعلاوه که راه‌های نوینی باید برای جذب توده‌های کارگر باین فعالیت‌ها ابداع شده و فرم‌های جدیدی برای متشکل نمودن این همکاری بکار گرفته میشد.

بدین ترتیب بزودی بعد از انقلاب اکتبر ماشین دولتی شوراهای برپاساخته شده، ماشین مدیریت وزارتخانه‌های قدیم از هم پاشیده گشته، وارگان‌های حکومت شورایی بادت‌هایی که هنوز بی تجربه و بدون مهارت بودند مستقر گردید. هنوز کارهای انجام نشده بسیاری بود، ولی با در نظر گرفتن آنچه که تا ابتدای ۱۹۱۸ انجام گرفته بود، پیشرفت عظیمی حاصل شده بود.

منطقه ویبورگ بعنوان مشایعت گاردهای سرخ منطقه که عازم جبهه بودند تدارک گردهم آبی شب سال‌نورا میدید. بسیاری از این رفقا در جنگ علیه سربازان کرنسکی بهنگام راه پیمائیشان بسوی پتروگراد شرکت کرده بودند. واکنون بمنظور تبلیغ برای حکومت شورایی، تشدید فعالیت سربازان و وارد نمودن روحیه انقلابی در کسل مبارزه به جبهه می‌رفتند. گردهم آبی شب سال‌نو در ساختمان باشکوه مدرسه کادت‌های نظامی میخائیلوفسکویه برپاشده بود. رفقای که عازم بودند مانند همه آن‌های دیگر در منطقه ویبورگ مشتاق دیدار با ایلچ بودند، و من پیشنهاد کردم که او برای جشن گرفتن اولین سال‌نوشوراهای همراه با کارگران، بآنجا برود. این عقیده خوش آیند ایلچ واقع شد و ما عازم آنجا شدیم. برای رد شدن از میدان دچار اشکال شدیم. سرایدارها همگی رفته بودند و هیچکس برای رویدن برف نبود، و راننده برای گذار از میان انبوه برف احتیاج به مهارت بسیاری داشت. ما ساعت یازده و نیم شب بانجا رسیدیم. سالن «سفید» بزرگ مدرسه میخائیلوفسکویه بهمانز اسب سواری شباهت داشت. ایلچ در حالیکه از طرف کارکنان به گرمی مورد استقبال قرار گرفته بود بروی سکورفت. او در حالیکه از استقبال پر شور و شوق به هیجان آمده بود سخنانی ایراد کرد، که هر چند ساده و بی پیرایه، ولی به همه آنچه را که اخیراً

در ذهنش جای گرفته بود، در بر میگرفت. او در این باره که کارگران برای سازمان دادن يك زندگي نوین از طریق شوراها چه باید بکنند، و درباره اینکه رفقایی که عازم جبهه هستند چگونه باید کارشان را در میان سربازان انجام دهند، سخن گفت. هنگامیکه گفتارش پایان رسید مورد تحسین بسیار حضار قرار گرفت. چهار کارگر پایه‌های صندلی را که بر رویش بود گرفته و در میان ابراز خشنودی پرهیاهوی مدعوین بهوا بلندش کردند. بامن نیز چنین کردند. پس از آن کسرتنی در سالن داده شد، سپس ایلچ برای نوشیدن چای به سالن کارمندان رفته و در آنجا با اطرافیان به گفت و شنود پرداخت، و بعد بطریقی که کسی متوجه نشود آنجا را ترك گفتیم. ایلچ همیشه خاطره بسیار خوشی از آن شب را در ذهن خود داشت. در ۱۹۲۰ او مرا با خود به مناطق کارگری برد - آنموقع دیگر در مسکو بودیم - و بسیار مشتاق بود که دوباره کارگران را در شب سال نو ملاقات نماید. در آن شب در سه منطقه به دیدار کارگران رفتیم. در کریسمس (۶ تا ۱۱ ژانویه بتقویم جدید) ایلچ، من و ماریا ایلینچنا به جایی در فلاند رفتیم. کوسیورا، که آنموقع در اسمولنی کار میکرد جایی برایمان در يك مهمانخانه، که اتفاقاً برزینهم تعطیلاتش را در همانجا میگذارند، پیدا کرده بود. نظافت بی حد و حصر فلاندی با پرده‌های سفیدش در همه جا ایلچ را یاد روزهای زندگي مخفی اش در ۱۹۰۷ در هلسنینگفورس و باز در ۱۹۱۷ در شب انقلاب اکتبر، همان موقعی که مشغول نوشتن کتابش بنام دولت و انقلاب بود میانداخت. آن چند روز بعنوان تعطیلات چندان با موفقیت توأم نبود. ایلچ حتی گاهی اوقات هنگام صحبت صدایش را پائین میآورد، همانطور که ما وقتی بطور مخفی زندگي میکردیم عادت به صحبت داشتیم. با وجود اینکه هر روز برای پیاده روی میرفتیم، ولی شور و شوقی در آنها نهفته نبود. ذهن ایلچ مشغول بود و اکثر اوقات خود را بنوشتن میگذارند. و آنچه را که او در آن چهار روز نوشت بدون استفاده باقی ماند زیرا که او خود آنها را ناتمام تلقی میکرد. مقالاتی که در آن روزها نوشت مثل «آنها که از فروریختن سیستم قدیم ترسانند و آنها که برای سیستم جدید میجنگند»، «چگونه باید رقابت را سازمان داد» و «پیش نویس فرمان مصرف کنندگان کمون‌ها» تا پنج سال پس از مرگش منتشر نشدند، ولی بخوبی نشان میدهند که ذهن او در آن موقع درگیر چه مسایلی بوده است. مسایلی که

بیش از همه ذهن او را مشغول میداشت عبارت بودند از چگونگی باید زندگی اقتصادی روزمره را سازمان داد، چگونگی میتوان زندگی کارگران را تنظیم نموده و شرایط سختی را که در آن زمان تحت آن زندگی میکردند بهبود بخشید، چگونگی مصرف کمسونها را سازمان داد، چگونگی تهیه شیر برای بچه‌ها، نقل مکان کارگران به آپارتمان‌های بهتر و سازمان دادن صحیح حساب رسی و کنترل، که این یک خود مسایلی مانند اینکه چگونگی باید اوضاع را جور کرد تا توده‌ها خود بسوی آن جلب شده و قدرت خلاقه‌شان تحریک شود، را مطرح میکرد. ایللیچ به راههایی فکر میکرد که پیشروترین و با استعدادترین سازمان دهندگان را از میان کارگران دست‌چین نماید. او درباره رقابت و نقش سازمان دهندگی که میتوانست ایفا کند فکر میکرد.

بهر حال ما برای مدت طولانی نمیتوانستیم در تعطیلات باقی بمانیم. پس از چهار روز باید به پتروگراد مراجعت میکردیم. من از این سفریک جاده زمستانی، یک گذار از جنگل‌های کاج فنلاند، یک صبح باشکوه و صورت متفکر ایللیچ را بخاطر دارم. او به مبارزه‌ای که در راه بود میاندیشید، به مجلس نمایندگان که قرار بود روز ۱۸ ژانویه تشکیل جلسه دهد و در چند روز آینده باید درباره‌اش تصمیم گرفته میشد. بارسیدن سال ۱۹۱۸ مساله مجلس نمایندگان کاملاً روشن میشد. هنگامیکه کنگره دوم حزب در ۱۹۰۳ بر نامه حزب را تصویب نمود، انقلاب سوسیالیستی چیزی متعلق بآینده‌ای بسیار دور بنظر میرسید. هدف فوری مبارزه طبقه کارگر سرنگونی استبداد بود. مجلس نمایندگان شعار مبارزه جویانه‌ای بود که از آن موقع به بعد بولشویک‌ها با شدت، قاطعیت و تداومی بسیار بیشتر از منشویک‌ها برایش مبارزه کرده بودند. در آن ایام هیچکس هنوز هیچگونه فرم تشکیلات دموکراتیک حکومتی مشخصی را بغیر از جمهوری بورژوا دموکراتیک در ذهن نداشت. در طول انقلاب ۱۹۰۵ شورا‌های نمایندگان کارگران، که بطور خود بخودی در پروسه مبارزه بوجود آمده بود، بصورت جنبینی شکل جدیدی از قدرت دولتی را که از نزدیک با توده‌ها در رابطه بود، عرضه مینمود. طی سال‌های سلطه ارتجاع ایللیچ عمیقاً در اطراف این نوع جدید تشکیلات تعمق نموده و آنرا با تشکیلات دولتی که در روزهای کمون پاریس شکل گرفته بود مقایسه کرد. انقلاب فوریه ۱۹۱۷ علاوه بر حکومت موقت، سازمان

کارگران و دهقان سراسری روسیه را بوجود آورده بود. در ابتدا شوراهای بورژوازی را که توسط خدمت گزانش - منشویکها و سوسیال رولوسیونرها ی راست - کوشش نموده بودشوراها را تبدیل به آلت تیرگی آگاهی توده ها نماید، دنبال کرده بود. از ماه آوریل، هنگام ورود لنین به روسیه، بولشویکها تبلیغ وسیعی را برای بالا بردن آگاهی طبقاتی کارگران و فقیرترین قشر دهقانان شروع نموده و بکلیه طرق ممکن به توسعه مبارزه طبقاتی کمک کردند.

شعار «همه قدرت در دست شوراها» که کارگران و دهقانان بر روی پرچمهایشان نوشته بودند، در حقیقت از قبل جهتی را که میبایست مجلس نمایندگان در مبارزه برگزیند، معین نموده بود. یک طرف برای قدرت شوراها ایستادگی میکرد، و طرف دیگر بصورت این یا آن فرم جمهوری بورژوازی از بورژوازی پشتیبانی میکرد. کنگره دوم شوراها قبلاً درباره مساله نوع قدرت تصمیم گرفته بود و مجلس نمایندگان فقط برای شکل دادن با آن و طرح جزئیات تشکیل میشد. بولشویکها بدین طریق به مساله نگاه میکردند. از طرف دیگر، بورژوازی تصور میکرد که مجلس نمایندگان قادر خواهد بود که چرخ تاریخ را به عقب برگرداند، و با برپا نمودن نوعی حکومت بورژوا-رپوبلیک، شوراها را منحل کرده و با حداقل نقش آنرا به سطح ناچیزی تقلیل دهد. شب انقلاب اکتبر انتخابات تازه شوراها برگزار شد و بولشویکهایی که تصمیمات حزب را پیاده میکردند، اکثریت را بدست آوردند.

مدتها قبل از انقلاب اکتبر، حزب این مسأله را دریافته بود که مجلس نمایندگان نمیتواند در یک جامعه بی طبقه تشکیل گردد. در ۱۹۰۵، ولادیمیر ایلیچ در کتابش بنام «دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک» درباره قطعنامه «کنفرانس» منشویکها، که در تابستان ۱۹۰۵ و هم زمان با برگزاری کنگره سوم حزب تشکیل شده بوده، نوشت که منشویکها در قطعنامه شان شعار «مجلس نمایندگان» را «یک پیروزی تعیین کننده» خوانده اند، حال آنکه «شعار مجلس نمایندگان بوسیله بورژوازی سلطنت طلب پذیرفته شده است (به برنامہ انجمن اسو بوژدنیه مراجعه کنید) و اینکار را فقط بخاطر عقب راندن انقلاب، و توانا ساختن بورژوازی در چک و چانه زدنهای پست با تزار ایسم پذیرفته است» (مجموعه آثار، جلد ۹، ص ۲۹).

و در ۱۹۱۷-۱۲ سال بعد در ماه اکتبر بولشویک‌ها بدون منتظر شدن برای
مجلس نمایندگان قدرت را در دست گرفتند.

بهر حال، حکومت موقت توهمات خاصی درباره مجلس نمایندگان
بوجود آورده بود. برای از بین بردن این توهمات لازم بود که مجلس نمایندگان
تشکیل گردیده و کوشش شود تا تبدیل به وسیله‌ای برای پیشبرد انقلاب گردد، و
اگر معلوم شد که این کار غیر ممکن است، به توده‌ها نشان داده شود که تا چه حد
مضرات، همه تصورات را درباره آن باطل و این وسیله تبلیغ بر علیه قدرت
جدید را از دست دشمن بیرون آورد. بتعویق انداختن تشکیل مجلس نمایندگان
به هیچ وجه درست نبود، و در ده نوامبر هیات کمیسارهای مردم تصمیم خود را
مبنی بر تشکیل مجلس نمایندگان در موقع مقرر اعلام نمود. در ۲۱ نوامبر کمیته
مرکزی اجرایی سراسری روسیه قطعنامه مشابیهی را گذراند. آیا بولشویک‌ها
در مجلس نمایندگان دارای اکثریت بودند؟ آنها پرولتاریا را داشتند، آنها
اکثریت وسیعی از پرولتاریا را در پشت خود داشتند، حال آنکه منشویک‌ها در
آن ایام تقریباً تمام نفوذ خود را در میان کارگران از دست داده بودند.
در نقاط تعیین کننده در پتروگراد و مسکو - پرولتاریا فقط تمایل به بولشویک‌ها
نداشت، بلکه نیروی انقلابی با آگاهی طبقاتی بود که طی پانزده سال مبارزه
آبدیده شد بود. بعلاوه که موفق شده بود دهقانان را به پشتیبانی از خود جلب
نماید. شعارهای درخواست صلح و زمین، که در کنگره دوم شوراهای تصویب
شده بود، نیمی از رای ارتش و نیروی دریایی را نصیب خود نموده بود.
سوسیال رولوسیونرها به دو جناح چپ و راست تجزیه شدند. اس-ارهای چپ
اکثریت را تشکیل داده و از پشتیبانی دهقانان فقیر و میانه حال برخوردار بودند.
بعد از کنگره دوم شوراهای کمیته مرکزی سوسیال رولوسیونرها، اعضای چپی
را که در کنگره شرکت کرده بودند اخراج نمود. کنگره فوق العاده شورای
نمایندگان دهقانان که لنین در آن سخنرانی نمود - در هشتم دسامبر تشکیل شده
و قدرت شوراهای ابرسمیت شناخت. روز بعد از سخنرانی ایلچ، مجموع کنگره
به اسمولنی رفت و به کمیته مرکزی اجرایی سراسری روسیه کارگران و سربازان
که در آنجا جلسه داشت، پیوست. کنگره فوق العاده شورای نمایندگان دهقانان
تصویب نمود که نمایندگان سوسیال رولوسیونرهای چپ باید در حکومت

شرکت کنند. همان روزا بلیچ مقاله «وحدت بین کارگران و دهقانان زحمتکش
واستثمار شده» را در پراوا دا نوشت. (مجموعه آثار، جلد ۲۶ صفحات ۳۰۰
۲۹۸).

کنگره فوق العاده شورای نمایندگان دهقانان نشان داد که انقلاب اکبر
ونامه های سربازان از جبهه که روز بروز بیشتر بطرف بولشویک ها جلب میشدند،
تأثیر خودش را در روستا، همانجایی که دهقانان فقیر و میان حال به قدرت شوراها
می پیوستند، گذاشته است. دهقانان هنوز تفاوت بین سوسیال رولوسیونرهای
چپ و راست را نمیدانستند. آنها فقط برای اس-ارها بطور کلی رای داده
بودند، ولی در حقیقت اکثر آنها با سوسیال رولوسیونرهای چپ موضع می گرفتند.
ولادیمیر ایلچ پیشنهاد حق عزل نمایندگان انتخاب شده پیشین را به کمیته
مرکزی اجرایی سراسری روسیه ارائه داد. او میگفت این حق، در حقیقت حق
کنترل انتخاب کننده بر روی اعمال و گفتار نمایندگان انتخاب شده است. این
خصوصیت هنوز هم در سنت های انقلابی گذشته، در ایالات متحده آمریکا و در
بعضی از کانتون های سویس، وجود داشت. حق عزل نمایندگان، بوسیله کمیته
مرکزی اجرایی سراسری روسیه رسماً تأیید شده و فرمان مربوط به آن در ۶
دسامبر ۱۹۱۷ بتصویب رسید. حکومت موقت، در ماه اوت کمیته ای متشکل
از کادتها و سوسیال رولوسیونرهای راست برای انتخابات مجلس نمایندگان
تشکیل داده بود. این کمیته از حد خود فراتر رفته و به تهیه مقدمات انتخابات
مشغول شده بود و از گذاشتن گزارش کارهای انجام شده و پیشرفت های حاصل
شده در اختیارات هیأت کمیسارهای مردم خودداری مینمود. در ۶ دسامبر، روزی که
قانون عزل نمایندگان بتصویب رسید، اوریتسکی بعنوان کمیسر کمیته مذکور
برگزیده شد. ولی این کمیته از کار تحت ریاست اوریتسکی خودداری نموده
و اعضایش دستگیر شدند، ولی در ۱۰ دسامبر، بدستور لنین آزاد شدند. در ششم
دسامبر کمیته مرکزی اجرایی سراسری روسیه اعلام نمود که مجلس نمایندگان
با ورود چهارصد نماینده اش در پتروگراد تشکیل خواهد شد. در ۱۱ دسامبر
سوسیال رولوسیونرهای راست و کادتها قصد برآه انداختن يك دموستراسیون
را نمودند، ولی بغیر از تعداد غیر قابل توجهی از روشنفکران، هیچ کارگرو سر بازی
در آن شرکت نکرد. در ۱۳ دسامبر کمیته انتخاب کنندگان منحل شد. بولشویک ها

تبلیغ وسیعی را شروع نموده و ضمن آن مسایل مربوطه را توضیح میدادند. در ۱۴ دسامبر لنین درباره مسأله مجلس نمایندگان در جلسه کمیته مرکزی اجرایی سراسری روسیه صحبت نموده و چنین گفت: «بما گفته اند که مجلس نمایندگان را مطابق برنامه تشکیل دهیم. بدون هیچ هراسی! این بر علیه مردم برنامه ریزی شده بود. ما انقلاب کردیم تا تضمین نمایم که مجلس نمایندگان بر علیه مردم بکار برده نخواهد شد.... بگذارید که مردم بدانند که مجلس نمایندگان آنگونه که کرنسکی میخواست تشکیل نخواهد شد. ماحق عزل نمایندگان را تصویب کرده ایم، و مجلس نمایندگان آنچه را خواهد بود که بورژوازی نقشه اش را کشیده بود. با آنکه فقط چند روز به تشکیل مجلس مانده بورژوازی در حال تدارك جنگ داخلی، ازدیاد خرابکاری، و بخطر انداختن صلح است. ما بخود اجازه نخواهیم داد که گول شعارهای رسمی را بخوریم. آنها میخواهند هم زمان با نشستن در مجلس نمایندگان، جنگ های داخلی را نیز سازمان دهند.» (در آن هنگام، در جنوب، نزدیک روستوف در کنار دن، جنگی خونین که توسط کالدین سازمان داده شده بود، جریان داشت. ن.ک.) «... ماحقیقت را به مردم خواهیم گفت. ما به مردم خواهیم گفت که منافشان در سطحی بالاتر از منافع يك تاسیسات دموکراتیک قرار دارد. ما به عقب، به تعصبات قدیمی که تحت آن منافع مردم تابع دموکراتیسم رسمی قرار میگردد، باز نخواهیم گشت. کادتها فریاد میزنند: تمام قدرت در دست مجلس نمایندگان، ولی در حقیقت مقصودشان تمام قدرت در دست کالدین است. ما باید اینرا به مردم بگوئیم، و مردم ما را تأیید خواهند کرد.» (مجموعه آثار، جلد ۲۶، صفحات ۱۸-۱۷ و ۳۱۶).

روز بعد، در ۱۵ دسامبر ایلین در کنگره دوم سراسری نمایندگان دهقانان، که اسپیریدونو ریاست آنرا بعهدہ داشت، سخنرانی کرد. کنگره ای بسیار طوفانی بود و اس-ارهای راست آنرا ترک گفتند.

هرچه میگذشت این مسأله روشنتر میشد که مبارزه ای حاد بر سر مجلس نمایندگان درخواهد گرفت. دودلی و تمایلات راست روانه در میان گروه بولشویک مجلس نمایندگان پروز داده میشد. جلسه کمیته مرکزی حزب که باین مسأله اختصاص داده شده بود، در ۲۴ دسامبر تشکیل شد. تصمیم گرفته شد که کمیته مرکزی گزارشی درباره این گروه و تزهایی درباره مجلس نمایندگان تهیه نماید.

هر دو کار به عهده لنین گذارده شد. او ترها را طرح ریزی نموده و روز بعد در جلسه گروه بولشویک مجلس نمایندگان گزارش داد. ترها با توافق آراء قبول شده و روز بعد در پروا ۱۵۱ بچاپ رسید. این ترها خواسته های مشخصی را در مقابل مجلس نمایندگان قرار میداد: برسمیت شناختن حکومت شوراهای سیاست انقلابی اش که در برابر مسایلی مانند صلح، زمین، رسیدگی کارگران و مبارزه با ضد انقلاب، درپیش گرفته بود.

قرارگشایش مجلس نمایندگان برای روز ۱۸ ژانویه ۱۹۱۸ گذارده

شد.

تهیه مقدمات مجلس نمایندگان، که حزب تحت رهبری لنین، اینچنین با دقت و کمال فراهم نموده بود، در تحکیم قدرت شوراهای بسیار مهم بوده و مبارزه ای بود بر علیه دموکراسی رسمی بورژوازی، و برای یک دموکراسی اصیل که توده های کارگرا قادر به توسعه عظیم فعالیت در همه جوانب ساختمان سوسیالیسم میکرد.

کاری که در رابطه با تشکیل مجلس نمایندگان انجام شده بود، نشان میداد که چگونه قدم قدم در میان توده ها ریشه دوانیده و پشتیبانی آنها را بدست آورده، چگونه توده ها را برای مبارزه متشکل نموده و به شوراهای حزب کمک کرده بود که روابط نزدیکی با توده ها برقرار نمایند.

هنوز کار بسیاری برای انجام دادن در راه مهیا ساختن مقدمات و رهبری مجلس نمایندگان باقی مانده بود.

سوسیال رولوسیونیست های راست برای برآوردن جنگی بر علیه بولشویک ها فشار می آوردند. دست راستی های افراطی سازمانی نظامی تشکیل داده بودند و در اول ژانویه سوء قصدی ناموفق بجان لنین نمودند. این سازمان نظامی فعالانه تدارک یک قیام مسلحانه را برای روز ۱۸ ژانویه که روز گشایش مجلس نمایندگان بود، میدید. هر چند که کمیته مرکزی حزب اس-ار رسماً از این سازمان نظامی پشتیبانی نمیکرد، ولی از وجود فعالیت های آن آگاهی داشته و چشمانش را در مقابل آن روی هم میگذاشت. این سازمان نظامی خود را در رابطه با انجمن دفاع از مجلس نمایندگان، که هدفش هماهنگ نمودن کلیه فعالیت های سازمان های ضد بولشویک بود، میدانست. انجمن دفاع از سوسیال

رولوسیونرهای راست افراطی، منشویک‌های دفاع طلب (دیفنسیست)، پوپولار
سوسیالیست‌ها و عده‌ای از کادتها تشکیل میشد. هر چند که این انجمن فعالیت‌های
وسیعی انجام داد، ولی نه موفق به جلب کارگران شد و نه موفق به جلب هنگ پتر و گراد.
دمونستراسیون ۱۸ ژانویه یک ماجرای محدود و یک جانبه بود، ولی در
شهر شایع شده بود که یک قیام مسلحانه تدارک دیده شده است. بولشویک‌ها
برای مقابله با آن آماده شدند. مجلس نمایندگان قرار بود که در قصر
تائوریدا گشوده شود. یک ستاد ارتش تشکیل گردید که تعدادی از اعضایش
را اسوردلوف، پودوویسکی، پروشیان، اوریتسکی و بونچ بروویچ تشکیل
می‌دادند. شهر و منطقه اسمولنی به بخش‌های مختلف تقسیم شد، و کارگران
داوطلب محافظت از آن شدند. کارکنان کشتی آئورورا و کشتی
جنگی رپوبلیکا برای محافظت از قصر و خیابان‌های شهر و حومه آن
فراخوانده شدند. قیام مسلحانه‌ای که انجمن دفاع مجلس نمایندگان نقشه‌اش
را ریخته بود انجام نگرفت. دمونستراسیون آنها که تحت شعار «تمام
قدرت در دست مجلس نمایندگان» براه افتاده بود با دمونستراسیون کارگران
ما تحت شعار «زننده باد قدرت شوراه‌ها» در تقاطع خیابان‌های نوسکی ولی-
تینی پروسپکت درگیری پیدا نمود. یک برخورد مسلحانه نیز پیدا شد که فوراً
جلویش گرفته شد. یونچ بروویچ شدیداً سرش با تلفن کردن، صادر نمودن
دستورات و انجام گرفتن نقل مکان ایلچ به قصر با بیشترین مخفی کاری ممکن،
شلوغ بود. او خودش با ایلچ سوار اتوموبیل شد. من، ماریا ایلینچنا و ورا
بروویچ دیگر سرنشینان آن اتوموبیل بودیم. ما از طریق یک خیابان فرعی
به قصر تائوریدا رفتیم. درها بسته بودند، ولی با ادا نمودن علامت از قبل
تعیین شده در شیوره‌ها برای راه دادن ما بداخل باز شده و دوباره قفل شدند.
محافظ ما را به آپارتمانی که قبلاً برای ایلچ در نظر گرفته شده بود راهنمایی
کرد. این آپارتمان در طرف راست ورودیه اصلی واقع شده و از طریق یک
راهروی آینه کاری به سالن اجتماعات راه داشت. راه ورودی اصلی را صف
نمایندگان و جمعیت تماشاچیان دربر گرفته بود، و البته برای ایلچ راحت‌تر
بود که از راه ورودی دیگر استفاده نمایند. ولی همه این‌ها تأثیر اسرارآمیز

بیشتر باعث ناراحتی او بود. ما در ضمن نوشیدن چای با رفقای مختلفی که بداخل می آمدند گفتگومی کردیم. من کولونتای ودی نیکو را از میان بقیه بخاطر دارم. ما مدت نسبتاً طولانی در آنجا ماندیم، زیرا که جلسه گروه بولشویک جریان داشت و از قضا جلسه ای بسیار طولانی بود. واروارا یساکوفلوا، یک مسکوئی، ریاست جلسه را به عهده داشت. مسکوی ها در مورد مساله مجلس نمایندگان راسخانه موضع گرفته و حتی بعضی از آنها زیاد، تند رفته بودند. آنها خواستار متوقف نمودن فوری مجلس نمایندگان بودند، بدون در نظر گرفتن اینکه کارها باید با آنچنان طریقی انجام گیرند که توده ها آشکارا دریابند که چرا مجلس نمایندگان باید منحل گردد.

مجلس نمایندگان قرار بود توسط یا کوف اسوردلوف افتتاح شود. جلسه در ساعت ۴ بعد از ظهر گشوده می شد. هنگام رفتن به سالن، ایللیچ بخاطر آورد که رولورش را در جیب پالتویش جا گذاشته است. بدنبال آن به آپارتمان بازگشت ولی رولور در آنجا نبود، هر چند که هیچ غریبه ای وارد آنجا نشده بود. واضح بود که یکی از مستحفظین آنرا برداشته است. ایللیچ دینبکو را بخاطر عدم وجود دیسیلین در میان مستحفظان سرزنش کرد. دینبکو خیلی ناراحت شده بود. وقتی که ایللیچ از جلسه بازگشت، دینبکو رولور را که از مستحفظ بازپس گرفته بود باو داد.

اسوردلوف کمی دیر کرده بود، و مجلس نمایندگان تصمیم گرفت که جلسه اش را توسط مسن ترین عضوش به نام اشوتسوف، که یک سوسیال رولوسیونر بود بگشاید. او تازه روی سکورفته و شروع به من و من کرده بود که اسوردلوف با عجله وارد شد. او به میز سخنرانی نزدیک شده بلندگو را از اشوتسوف گرفته، او را بکنار رانده و با صدای رسایش اعلام نمود که کمیته مرکزی اجرایی شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان به او اختیار داده است که جلسه مجلس نمایندگان را افتتاح نماید. سپس، از طرف کمیته مرکزی اجرایی، متن بیانیه حقوق مردمان زحمتکش و استثمارشده را که بوسیله لنین نوشته شده و با همکاری خودش، استالین و بوخارین تصحیح شده و روز قبل در پروادا بچاپ رسیده بود قرائت نمود. بیانیه بوسیله کمیته مرکزی اجرایی سراسری

روسیه بدین ترتیب به تصویب رسیده بود: «هر گونه قصدی از جانب هر فرد یا سازمانی برای در دست گرفتن هر گونه قدرت دولتی، بعنوان يك عمل ضد انقلابی تعبیر خواهد شد. چنین عملی از هر نوع که باشد بوسیله کلیه امکاناتی که در اختیار حکومت شوراهای قرار دارد، از جمله استفاده از قوای مسلح سرکوب خواهد شد.» (مجموعه آثار، جلد ۲۶، ص ۳۸۹)

بیانیه اعلام میداشت که: «بدینوسیله حکومت روسیه، جمهوری شوراهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان اعلام می‌گردد. تمام قدرت مرکزی و محلی به شوراهای تعلق دارد... جمهوری شورایی روسیه بر مبنای وحدت آزاد ملل آزاد و بعنوان فدراسیون جمهوری‌های ملی شورایی برقرار خواهد شد.» این بیانیه قوانینی را که بوسیله کنگره دوم شوراهای تصویب شده بود نیز مورد تأیید قرارداد. تصمیمات اتخاذ شده بوسیله هیات کمیسرهای مردم، میبایستی که به تصویب مجلس نمایندگان برسد. «در عین پشتیبانی و حمایت از حکومت شوراهای و مصوبات هیات کمیسرهای مردم، مجلس نمایندگان بسا برقراری پایه‌های يك اجتماع دوباره شکل یافته سوسیالیستی، وظیفه‌اش را پایان یافته تصور میکند.» (همانجا، صفحات ۳۸۷ و ۳۸۵)

جناب راست مجلس نمایندگان درباره فعالیت‌های مجلس، که به نظر آنها باید همه قدرت را در دست می‌گرفت، عقاید کاملاً متفاوتی داشت. سوسیال رولوسیونرهای راست در اکثریت بودند. در حالیکه بولشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرهای چپ اسپیریونووا را نامزد ریاست مجلس می‌کردند، آنها چرنوف را بر لئی اینکار معرفی می‌نمودند، چرنوف ۲۴۴ رای و اسپیریونووا ۱۵۱ رای بدست آوردند.

بولشویک‌ها به اسپیریونووا رای دادند زیرا که مسأله حیاتی این بود که آیا مجلس نمایندگان بحمايت از قدرت شوراهای خواهد داد یا خیر. در آن موقع سوسیال رولوسیونرهای چپ از بولشویک‌ها پشتیبانی می‌کردند، و نامزدی اسپیریونووا بدین حساب گذاشته می‌شد که این حقیقت را که هدف طبقه کارگر اتحاد نزدیک با دهقانان بوده، و بولشویک‌ها از چنین اتحادی پشتیبانی می‌کردند، بمیان دهقانان می‌برد. در نتیجه ارزش تبلیغی نامزدی اسپیریونووا عامل بسیار مهمی بود.

پس از انتخاب رئیس مجلس (چرنوف)، جلسه وارد شور شد. چرنوف از طرف سوسیال رولوسیونرهای راست راجع به مساله زمین صحبت نمود. سخنان او از جانب نیمکت‌های واقع در سمت چپ سالن مورد تشویق قرار می‌گرفت: «زنده باد شوراهای که بدهقانان زمین داده‌اند!» بوخارین، که به‌داز چرنوف سخن می‌گفت، پیشنهاد کرد که بیانیه کمیته مرکزی اجرایی سراسری روسیه در مرتبه اول قرار گیرد. اولین چیزی که باید درباره‌اش تصمیم‌گیری شود اینست که مجلس نمایندگان از چه کسانی پشتیبانی می‌کند - «از کالدین، کادت‌ها، صاحبان کارخانه‌ها، تاجران، گردانندگان بانک‌ها، یا از کت خاکستری‌های ارتشی، کارگران، سربازان و ملوانان؟» تسرتلی از جانب منشویکها صحبت کرد. او به بولشویکها حمله نموده، چهارنعل برجنگ داخلی تاخته، و پیشنهاد نمود که همه قدرت در دست مجلس نمایندگان متمرکز شود.

سال‌ها از آن روز گذشته است. ما شاهد بوده‌ایم که چگونه سوسیال - دموکرات‌های آلمان و دیگر کشورهای سرمایه‌داری، همان شیوه‌های چاپلوسانه قدیمی را بکار می‌برند، با وحشت از جنگ داخلی، و انواع قول و قرارها، به طبقه کارگر خیانت نموده و راه را برای بقدرت رسیدن فاشیست‌ها، این آدمکشان بیرحم و قهرمانان جانورخوی طبقه رو به اضمحلال زمینداران و سرمایه‌داران، که در وحشت پایان‌ناپذیر از کمونیسیم قرار دارند و در حالیکه در حرف از صلح سخن می‌رانند، در عمل از زمینداران و سرمایه‌داران پشتیبانی می‌کنند تا گستاخانه مردمان زحمتکش را استثمار نموده و آنها را بسمت یک جنگ جهانی دیگر، جنگی ویرانگرتر از اولی سوق می‌دهند، همواری نمایند. بهر حال بولشویکها بروشنی می‌دیدند که سازشکاری با اس - اراهای راست و منشویکها به کجا منتهی می‌شود. اسکورتسوف خطاب به اس - اراهای راست و منشویکها چنین گفت: «مساله بین ما خاتمه یافته است. ما انقلاب اکتبر را تا به آخر بر علیه بورژوازی ادامه خواهیم داد. شما در دو طرف متفاوت سنگر قرار داریم.»

ولادیمیر ایلیچ صحبت نکرد. او روی پله‌های سکونشسته، بالبخندی طعنه‌آمیز بر لب، شوخی می‌کرد و یادداشت بر می‌داشت. او آشکارا خود را

فارغ از تمام اینها احساس می‌کرد. در میان کاغذهایش، ابتدای مقاله ایست که در آن احساس‌ها و برداشت‌هایش از اولین جلسه مجلس نمایندگان را، شرح داده‌است: «يك روز دلتنگ کننده، دردناك و خستگی آور در اطاق‌های شيك قصر تائوریدا، که تمام ظواهرش با اسمولنی متفاوت است، همانگونه که پارلمان تاريسم شيك و بی‌روح بورژوازی با دستگاه ساده شورای پرولتاریایی، که هر چند از بسیاری جهات هنوز نامرتب و صیقل نخورده، ولی زنده و با روح است، تفاوت دارد». «بعد از کار حقیقی زنده شورایی در میان کارگران و دهقانانی که درگیر کار واقعی قطع کردن جنگل و از ریشه در آوردن ریشه‌های استثمار زمینداران و سرمایه‌داران هستند، ناگهان خود را در «سرزمین عجیبی» یافتیم، در میان افرادی از دنیای دیگری، در کمپ بورژوازی و دنباله‌روان، خدمتگزاران، طرفداران و مدافعان داوطلب و غیر داوطلب، آگاه و ناآگاه آن. از يك دنیای مبارزه‌جوی توده‌های کارگر و تشکیلات شورایی آنها بر ضد استثمار به دنیای حرف‌های شیرین، دکلمه‌های شیوا و تهی، قول‌ها و قول‌هایی که همچون گذشته بر روی سازش با سرمایه‌داران پایه‌گذاری شده بود وارد شدم» (مجموعه آثار، جلد ۲۶، صفحات ۳۹۳ و ۳۹۲). با ۲۴۷ رأی مخالف، فقط ۱۴۶ نماینده به بحث درباره بیانیه کمیته مرکزی اجرایی سراسری روسیه رأی مثبت دادند. بولشویک‌ها و سوسیال رولوسیونرهاى چپ خواستار ختم جلسه شدند. گروه بولشویک مجلس برای بحث درباره روند کارهای آینده. شان گردهم آمدند. تصمیم گرفته شد که به سالن جلسه بازنگردند. راسکوف-لینکوف و سوبوف مأمور شدند که به آنجا رفته و اعلام نمایند که بولشویک‌ها مجلس را ترک می‌کنند و علل آنرا نیز بیان دارند. گروه هم‌چنین تصمیم گرفت که مجلس را منحل ننموده و فرصت به پایان رساندن آن جلسه را به آن بدهد. آن جلسه تا ساعت چهار و چهل دقیقه با ممداد عژانویه بطول انجامید و سپس از هم پاشید. روز بعد کمیته مرکزی اجرای سراسری روسیه تصویب نمود که مجلس نمایندگان باید منحل گردد. جلسه دیگری از این مجلس تشکیل نشد.

انحلال مجلس نمایندگان با بی‌تفاوتی و عدم توجه توده‌ها مواجه شد. این مجلس از حیثیت و آبروی بسیار کمی برخوردار بوده و انحلال آن هیچ

حرکتی را باعث نشد، یک مانع در راه کارهای بعدی از پیش پا برداشته شده و به تمام تمایلات سازشکارانه نقطه پایانی گذاشته شده بود.

با برداشتن این مانع در راه ترقی و پیشرفت، امر دشوار آزاد ساختن کشور از گودال جنگ امپریالیستی، که در آن دست و پا می زد، هنوز باقی مانده بود.

در ۸ نوامبر، کنگره دوم شوراهای، فرمان مربوط به صلح را تصویب نمود. روزهای اولیه قدرت شوراهای بادرگیری نظامی - بانبروهای پیش رونده کرنسکی و کادتها - و مبارزه با دودلی های سازشکارانه در درون کمیته مرکزی حزب گذشته بود. در ۲۰ نوامبر به ژنرال دو کونین، فرمانده کل قوا، دستور داده شد که درگیری ها را متوقف نموده و مذاکرات را برای یک صلح موقت با قدرت های مرکزی آغاز نماید. در ۲۲ نوامبر هنگامیکه ضمن یک مکالمه تلفنی با ژنرال دو کونین مشخص شد که او در پی کارشکنی در دستور هیأت کمیسارهای مردم می باشد، از کار برکنار شده، و بجای او کریلنکو بعنوان فرمانده کل قوا منصوب شد. همان روز ولادیمیر ایلیچ یک پیام رادیویی خطاب به تمام هنگ ها، دسته ها، سپاهیان، ارتشیان و دیگر کمیته ها، به کلیه ارتشیان انقلابی و ملوانان انقلابی کشتی ها فرستاده و از آنها خواست که کارها را در دستهای خودشان بگیرند. امید اصلی او توده سربازان بودند، نه ژنرال ها.

متن پیام چنین بود: «سربازان! سرنوشت صلح در دست شماست! به ژنرال های ضد انقلابی اجازه عقیم کردن این هدف را ندهید، برای پیش گیری از اعمال عدالتی شتاب زده که شایسته یک ارتش انقلابی نیست و برای جلوگیری از فرار این ژنرال ها از محاکماتی که در انتظار آنهاست، آنان را بوسیله گارد های محافظ محاصره کنید. سخت ترین نظم انقلابی و نظامی را برقرار نمایید. «به هنگ های موجود در جبهه اجازه دهید تا فوراً نمایندگان نام الاختیاری برای آغاز مذاکرات صلح موقت با دشمن انتخاب کنند.

«مجمع کمیسرهای مردم قدرت انجام این کار را بشما می دهد.

«با کلیه راه های ممکن ما را از هر گام در مذاکرات مطلع گردانید. تنها

هیأت کمیسرهای مردم قدرت امضای قرارداد صلح موقت را دارد.

«سربازان، سرنوشت صلح در دست شماست! آمادگی، مراقبت، انرژی و جنبش صلح پیروز خواهد شد.»

«بنام حکومت جمهوری روسیه

و. اولیانوف (لنین)،

رئیس مجمع کمیسرهای مردم

ن. کرلینکو،

کمیسر مردم در جنگ و فرمانده کل قوا.»

(مجموعه آثار، جلد ۲۶، ص ۲۸۰)

در ۲۱ نوامبر، حکومت شوراهای، فرمان صلح را برای اطلاع نمایندگان دولت‌های متحد در روسیه در اختیار آنان گذارد.

در ۲۳ نوامبر، ایلچ در جلسه کمیته مرکزی اجرایی سراسری روسیه سخنرانی نمود. او گفت که شانس ما بسیار زیاد است، «ما امکان این را داریم که بوسیله رادیو تلگراف با پاریس تماس بگیریم، و هنگامی که قرارداد صلح نوشته شد قادر خواهیم بود مردم فرانسه بگوئیم که در عرض دو ساعت برای امضاء آماده است، و این بستگی به آنها دارد که قرارداد صلح موقت به امضاء برسد یا خیر. و سپس خواهیم دید که کمانسوز چه چیزی برای گفتن دارد.» (همانجا، ص ۲۸۲). در ۳۳ نوامبر روزنامه‌ها شروع به چاپ قراردادهای محرمانه با کشورهای دیگر را نمودند. آنها به روشنی آشکار کردند که چگونه حکومت‌ها بی‌شرمانه به توده‌ها دروغ گفته و آنها را گول می‌زده‌اند.

در ۲۳ نوامبر حکومت شوراهای از کشورهای بی‌طرف خواست که آمادگی او را برای شروع مذاکرات صلح به دول دشمن اطلاع دهند. در ۲۷ نوامبر پاسخی از فرمانده کل قوای آلمان مبنی بر رضایت او برای شروع مذاکرات صلح موقت دریافت گردید. در ۲۳ نوامبر، هنگام سخنرانی در جلسه کمیته مرکزی اجرایی سراسری روسیه، ایلچ گفت:

۱ - Entente - اتحاد کشورهای فرانسه، انگلستان، روسیه و آمریکا در

جنگ اول جهانی.

«در باره صلح نمی توان فقط از بالا تصمیم گرفت. صلح باید از پائین تضمین شود. ما ذره ای نمی توانیم به ژنرال های آلمانی اطمینان کنیم، ولی می توانیم به مردم آلمان اعتماد نماییم. بدون شرکت فعالانه سربازان، صلحی که بوسیله فرمانده کل قوا بدست بیاید، بی ثبات خواهد بود.» (همانجا، ص ۲۸۴).

در آلمان اوضاع هیچ خوب نبود. کمبود مواد غذایی بطرز حادی وجود داشت، و مردم از جنگ خسته شده بودند. آلمان فکرمی کرده که بستن قرارداد صلح موقت با روسیه، دست های او را برای معامله با فرانسه باز خواهد گذاشت، و با داشتن پاریس در زیر پایش، قادر خواهد بود که از عهده روسیه بر آید. به محض دریافت جواب از طرف فرمانده آلمانی، هیأت کمیسرهای مردم فوراً با کشورهای متحد (فرانسه، بریتانیا، ایتالیا و آمریکا) تماس گرفته و از آنها جویا شد که آیا برای آغاز مذاکرات صلح موقت با قدرت های دشمن در اول دسامبر موافقت یا خیر.

کشورهای متحد پاسخی ندادند، و بدون اطلاع حکومت شوراهای به ژنرال دوکونین، که معزول گشته بود، نامه نوشته و بر علیه بستن قرارداد صلحی جداگانه اعتراض نمودند.

اول دسامبر، هیأت نمایندگی ما، به ریاست تیوف، بقصد جبهه حرکت کردند. دیگر اعضاء عبارت بودند از کاراخان، کامنف، سوکولینکوف، بتسنکو، ستیسلاوسکی و کارگران، دهقانان، ملوانان و سربازان هر کدام یک نماینده. روز بعد هیأت کمیسرهای مردم، درخواستی خطاب به کارگران آلمان صادر نمود.

مذاکرات صلح در سوم دسامبر آغاز شد. هیأت نمایندگی شوراهای اظهارنامه خود را که در آن اهداف مذاکرات ذکر شده بود اعلام نمودند. در اظهارنامه «بدست آوردن صلح جهانی بدون ضمیمه سازی یا غرامت خواهی که در آن حق خود مختاری ملل تضمین شده باشد.» اعلام شده بود. در آن هم چنین خواسته شده بود که پیشنهاد شرکت در مذاکرات بتمام کشورهای درگیر در جنگ داده شود. در پنجم دسامبر موافقتنامه ای مبنی بر متوقف نمودن کلیه عملیات جنگی بمدت یک هفته بامضاء رسید. در ۷ دسامبر کمیسارهای مردم در

امور خارجی یکبار دیگر به نمایندگان متحدان نوشت که «مواضع خود را در مورد مذاکرات صلح مشخص نمایند.» هیچ جوابی دریافت نشد. در روز یازدهم، هیأت نمایندگی ما، که پورکوفسکی و ولتمان (پاولویچ) نیز بآن اضافه شده بودند، دوباره به قصد برست حرکت کرد. مذاکرات صلح در ۱۳ دسامبر از سر گرفته شد، و صلح موقت تا ۱۴ ژانویه تمدید شد.

در ۲۵ دسامبر آلمانی‌ها از طرف قدرت‌های مرکزی اعلام نمودند که آنها در صورتی که قرارداد صلح بوسیله کلیه کشورهای متحدا امضاء گردد با صلح بدون ضمیمه‌سازی یا غرامت‌خواهی موافقت می‌نمایند. آنها می‌دانستند که این کشورها با این مسئله موافقت نخواهند کرد، و بیانیه آنها فقط بمنظور گذاردن تمام مسئولیت ادامه جنگ بدوش کشورهای متحد طرح‌ریزی شده بود. تا آخر دسامبر ماهیت مذاکرات بیش از هر چیز دیگر جنبه تبلیغاتی داشت. فایده آن يك صلح موقت و توسعه يك کار تبلیغاتی وسیع برای صلح بین نیروهای آلمانی و نیروهای ما بود.

از آغاز ۱۹۱۸ مذاکرات حالت جدیدی بخود گرفت. اوایل ژانویه بودندورف و هیندنبورگ که از سیاست نظامی ضمیمه‌سازی پیروی می‌کردند، اولتیماتومی به ویلهلم دوم فرستاده و تهدید کردند که چنانچه بدرخواست آنان مبنی بر دنبال نمودن يك سیاست ضمیمه‌سازی سرسختانه در برست-لیتوفسک، وبدست گرفتن مذاکرات بوسیله فرماندهان نظامی گردن گذاشته نشود، استعفاء خواهند داد. رهبری مذاکرات بعهدۀ ژنرال هوفمان گذارده شد.

در هفتم ژانویه هیأت نمایندگی ما که اکنون بریاست تروتسکی بود، دوباره بسمت برست حرکت کرد. مذاکرات صلح در ۹ ژانویه از سر گرفته شد. این بار هیأت نمایندگی آلمان شروع بدادن اولتیماتوم نمود. در ۲۰ ژانویه موضع آلمان روشن شده بود. تنها راه باقی مانده در مقابل ادامه جنگ، يك صلح همراه با ضمیمه بود، یعنی صلح با این شرط که ما تمام سرزمینی را که اشغال کرده بودند بآنها واگذار نموده و غرامتی (تحت پوشش تأمین مخارج نگهداری از زندانیان جنگ) معادل سه هزار میلیون روبل که در طول چندین سال قابل پرداخت باشد، بآنها بپردازیم.

اواسط ژانویه ۱۹۱۸ يك اعتصاب عمومی در وین بخاطر کمبود حاد مواد غذایی، آرزوی صلح و خشم کارگران به سیاست ضمیمه طلبانه قدرت‌های مرکزی در مذاکرات برست-لیتوفسک بوقوع پیوست. اعتصاب تقریباً به تمام کشور سرایت کرده و منجر به تشکیل شورای نمایندگان کارگران شد. چند روز بعد در برلن اعتصابی شروع شد که بنا بگزارشات رسمی نیم میلیون کارگر را در برمی گرفت. اعتصاب در سایر شهرها هم بوقوع پیوست. اعتصاب کنندگان خواستار تشکیل يك جمهوری و امضای قرارداد صلح بودند. ولی بهر جهت هنوز انقلابی در کار نبود. تمام قدرت در دست‌های ویلهلم دوم، هیندنبورگ، لودندورف، یعنی در دست‌های بورژوازی متمرکز بود.

ایلیچ به يك انقلاب جهانی آتی امید بسته بود. در ۱۴ ژانویه در پیام سفر بخیر خطاب به اولین سپاهیان سوسیالیست که بسوی جبهه می رفتند گفت: «مردم در حال بیدار شدن هستند، آنها پیام گرم و سوزان انقلاب ما را شنیده‌اند، و بزودی ما دیگر تنها نخواهیم بود. نیروهای پرولتاریایی سایر کشورها به ارتش ما خواهند پیوست.» (مجموعه آثار، جلد ۲، ص ۳۸۱)

ولی این هنوز چیزی مربوط به آینده بود. این یکی از خصوصیات بارز ایلیچ بود که هر چند هم که حقایق تلخ بودند، هیچگاه خود را فریب نمی داد. او هیچگاه از موفقیت سرمست نمیشد، و همیشه ذهنی هوشیار داشت. ولی این کار همیشه برایش آسان نبود. ایلیچ همه چیز بود غیر از آدمی بامنطقی منجمد از نوع يك شطرنج باز حسابگر. او همه چیز را بشدت احساس می کرد، ولی اراده‌ای بسیار قوی داشت. در زندگی سختی‌های بسیاری را از سر گذرانده و همه چیز را برای خودش خل کرده بود، و قادر بود که بدون طفره رفتن بسا حقایق روبرو گردد. در این مورد مشخص او مساله را خیلی رز و راست مورد بررسی قرارداد: يك صلح ضمیمه طلبانه چیز بسیار وحشتناکی است، ولی آیا ما در وضعیتی هستیم که بچنگیم؟ ایلیچ دائماً در حال گفتگو با هیات‌های نمایندگی سربازانی بود که از جبهه می آمدند. او بدقت وضع جبهه و شرایط ارتش ما را مورد مطالعه قرارداد و در کنفرانس نمایندگان اولین کنگره ارتش در مورد عدم بسیج شرکت نمود. پودوویسکی درباره این کنگره در خاطراتش چنین مینویسد: «کنگره قرار بود در ۲۵ دسامبر ۱۹۱۷ برگزار گردد ولی در ۳۰

رسمبر گشوده شد... طی پنج روز جلساتی با برجسته‌ترین نمایندگان تشکیل گردید. با وجود اینکه این جلسات حالتی مقدماتی داشت، اما دارای اهمیتی تعیین‌کننده بود. لنین، رئیس هیات کمیسرها، مردم، در یکی از این جلسات شرکت کرد، و پس از گوش دادن به گزارش‌های دقیق نمایندگان مهمترین قسمت‌های ارتش، سه سوال در مقابل آنسان قرارداد: ۱- آیا هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای وجود دارد که باور کنیم آلمان‌ها بما حمله خواهند کرد؟ ۲- آیا در صورت حمله آلمان‌ها، ارتش قادر خواهد بود که تمام مهمات و آلات و ابزار جنگی را از خط اول جبهه به پشت آن منتقل کند؟ ۳- آیا ارتش در شرایط کنونی اش قادر خواهد بود که در مقابل حمله آلمان‌ها مقاومت نماید؟

«با در نظر گرفتن روحیه غالب عدم بسیج در میان سربازان، فرار روز افزون آنان از جبهه و وضعیت خسته و درمانده اسب‌ها بخاطر کمبود علوفه، اکثریت اعضای کنفرانس به سوال اول جواب مثبت و به سوال‌های دوم و سوم جواب منفی دادند.»

حدود سیصد نماینده در آن کنفرانس شرکت کرده بودند. کنفرانسی ایلچ رانسبت به غیر ممکن بودن جنگ با آلمان‌ها در آن ایام بخصوص کاملاً قانع کرد. بدون اجازه دادن به غلبه روحیه بدبینی - در حقیقت در آن موقع او در حال رهبری تبلیغی فشرده برای متشکل نمودن ارتش سرخ به منظور دفاع از کشور بود - مساله را بروشنی بیان نمود: در حال حاضر ما قادر به جنگ نیستیم. ایلچ به رفقای که فکر میکردند جنگ امکان پذیر است میگفت: «به جبهه بروید و ببینید که سربازان در این باره چه میگویند.»

اخیراً کراوچنکو از گفتگوئی که در آن روزها با ایلچ داشته است برای من صحبت میکرد. او در موتو ویلما، در منطقه اورال کار میکرده است. ولی پتروگراد يك چیز بود و پرم و اورال چیزی دیگر. بخاطر بیش‌روی دشمن هیچ خطر فوری آنجا را تهدید نمی‌کرد، و سربازان گریزان و عقب‌نشسته هنوز بآنطرف‌ها نرسیده بودند. روحیه جنگجویی هنوز در اورال بسیار بالا بود. کارگران مشغول سازمان دادن دسته‌های نظامی و آماده کردن تفنگ بودند. کراوچنکو برای دیدن ایلچ فرستاده شده بود تا به او بگوید که اورال از مملکت دفاع خواهد کرد. او پس از رسیدن به پتروگراد بدیدن رسپوند، يك

رفیق اورالی که در بانک دولتی کار می کرد رفته بود . او در اطلاقی از يك ساختمان بزرگ زندگی می کرد. تخت آهنی ساده ای که رویش می خوابید به تنهایی و بدون تجانس در یکی از تالارهای بزرگ کنفرانس قرار گرفته بود . این جزئیات مختصر تصویری از اوضاع آن روزگار بدست می دهد . رسپوند، کراوچنکو را به اسمولنی، جایی که ایلیچ بوده راهنمایی می کند. در آنجا به گولوشچوگین، که اونیز برای همان ماموریت از اورال آمده بود برمی خورد. اوهم عازم ملاقات با ایلیچ بوده است . هنگامیکه آنها آنجا ایستاده و مشغول صحبت بوده اند، ایلیچ از اطاق کارش بیرون آمده و با دیدن گولوشچوگین بطرف آنها رفته و درباره اوضاع در اورال می پرسد. آنها درباره روحیه موجود در کارگران اورال تعریف نموده و علت آمدن خود را به آنجا برایش شرح می دهند. ایلیچ ناگهان بیمار بنظر رسیده و بآنها می - گوید که: «امشب با هم صحبت خواهیم کرد . فعلا شما کمی قدم بزنید و بآنچه که سر بازان در خیابان می گویند گوش فرا دهید.» کراوچنکومی گفت: «ما آنچنان چیزهایی شنیدیم که دیگر سرشب سرهایمان در حال ازهم پاشیدن بود. اثر آن حرفها آنچنان قوی بود که همه چیزهای دیگر را تحت الشعاع خود قرار می داد.» کراوچنکو حتی بیاد نمی آورد که آیا آنها بآن گفتگو با ایلیچ پرداخته بودند یا خیر.

گولوشچوگین هم آن ملاقات را بخاطر دارد. ایلیچ از او خواسته بود که با نمایندگان سر بازان گفتگو نماید . گولوشچوگین گزارش آنها را شنیده، از روحیه غالب در میان آنها مطمئن شده ، و سپس گزارش آن را به ایلیچ می دهد. ایلیچ به نزد نمایندگان رفته، به سوالهای آنان پاسخ می گوید، و درباره شرایط موجود برایشان صحبت نموده و آنها را با آتش شوروشوق خود گرم می کند. در این مورد گولوشچوگین با سختی بخود قبولانده بود که ایلیچ درست می گوید. در کنگره هفتم او دیگر به قانع شدن احتیاجی نداشت، دیگر تردیدی موجود نبود.

در کنگره هفتم حزب که اوایل مارس ۱۹۱۸ برگزار شد، ایلیچ خاطر نشان ساخت که طی هفته ها و ماه های اول بعد از انقلاب اکتبر - در اکتبر، نوامبر و دسامبر - درجهت داخلی مبارزه بر علیه ضد انقلاب، بر علیه دشمنان

قدرت شوراها، از يك پیروزی به پیروزی دیگری دست یافته ایم. علت آنست که امپریالیزم جهانی باندازه کافی دچار مشکلات هست، که خود را با ما درگیر نکند. انقلاب ماهنگامی بوقوع پیوسته بود که فاجعه نابودی میلیون‌ها آدم اکثرممالک امپریالیستی رادرهم شکسته بود، هنگامی که کشورهای درگیر درجنگ، بعد از سه سال به بن‌بست رسیدند، این سؤال بطور عینی مطرح شد که آیا ملت‌ها، که به چنین وضعیتی نزول کرده‌اند، قادر به ادامه جنگ هستند؟ این لحظه‌ای بود که دو گروه غول پیکر غارتگر نمی‌توانستند فوراً خود را بر روی یکدیگر انداخته و یا بر علیه ما متحد شوند. درکنگره هفتم ایلچ اولین دور مذاکرات برست را چنین توضیح داد:

«يك حیوان اهلی خانگی درکنار پلنگی نشسته سعی می‌کرد او را قانع نماید که صلح باید بدون ضمیمه سازی و غرامت‌گیری انجام پذیرد.» در نیمه دوم ژانویه مذاکرات برست حالت جدیدی بخود گرفت. گرگ درنده امپریالیسم آلمان، از گلو به ما آویخته بود. و ما می‌بایست فوراً جواب می‌دادیم. یا بایک صلح ضمیمه‌گر موافقت می‌کردیم و یا به جنگ ادامه می‌دادیم جنگی که از قبل می‌دانستیم در آن شکست خواهیم خورد. نظر لنین در دراز مدت غالب شد، ولی مبارزه داخلی حزب، که دو ماه بطول انجامیده بود، خیلی برایش دردناک بود. ایلچ برای انعقاد قرارداد صلح پافشاری می‌کرد. او از پشتیبانی همه جانبه اسوردلوف و استالین برخوردار بوده و از طرف اسمیلگا و سوکرلینکوف بدون هیچ تردید و دودلی پشتیبانی می‌شد. ولی اکثریت غالب اعضای کمیته مرکزی و دنباله‌روهایشان، مردانی که انقلاب اکتبر با وجود آنان به پیروزی رسیده بود، مخالف لنین بودند. آنها نظر او را مورد سوال قرار داده و کمیته‌های محلی را داخل مبارزه کرده بودند. کمیته پتروگراد و کمیته منطقه‌ای مسکو نیز برضد او بودند. بخش «کمونست‌های چپ» شروع بچاپ روزنامه خود در پتروگراد نموده و در مقاله‌های آن حرف‌های مسخره‌ای مانند اینکه بهتر است قدرت شوراها از بین برود تا ما به صلحی عجالت‌آور دست یابیم عنوان می‌کردند، و بدون در نظر گرفتن توازن نیروها، از جنگ انقلابی صحبت به میان می‌آوردند. آنها معتقد بودند که صلح با امپریالیزم آلمان مساوی با تسلیم کلیه مواضع انقلابی بسوده و خیانت

به اهداف پرولتاریای بین‌الملل می‌باشد. در میان «کمونیست‌های چپ» تعداد زیادی از دوستان نزدیک ایلچ بودند که اوسال‌ها با آنان دست در دست فعالیت کرده و عادت داشت در لحظات سخت و حیاتی برای پشتیبانی به آنها روی می‌آورد. اکنون اطراف او خالی شده بود. چه چیزهایی که به آن متهم شد! تروتسکی حرف‌های زیادی برای زدن داشت. يك عاشق لغت‌های لطیف که دوست داشت ابهتی داشته باشد. او بیشتر از آنکه در فکر بیرون آوردن جمهوری شوراهای از جنگ و دادن مهلتی به او برای بهبود یافتن و هدایت توده‌ها باشد، در فکر خودنمایی بود («مانه به يك صلح خفت آوردن می‌دهیم نه می‌جنگیم»). ایلچ این را يك موضع ارباب مآبانه و آقا منشانه و این شعار را يك قمارماجر اجویانه می‌نامید که مملکت را در معرض غارت و هرج و مرج قرار می‌داد، مملکتی که در آن پرولتاریا قدرت را در دست گرفته و بازسازی‌های بزرگی شروع شده بود.

در ابتدا اکثریت رأی در کمیته مرکزی بر ضد لنین بود. در ۲۴ ژانویه اکثرأ (۹ عضو) به پیشنهاد تروتسکی - ما قرارداد صلح نمی‌بندیم و ارتش را از حالت بسیج بیرون می‌آوریم - رای مثبت و هفت نفر به آن رای منفی دادند. در سوم فوریه به این سؤال که آیا هم اکنون باید قرارداد صلح ببندیم یا خیر، پنج نفر رای مثبت و ۹ نفر رای منفی دادند، در ۱۸ فوریه پنج نفر به پیشنهاد صلح فوری به آلمان رای مثبت و ۶ نفر رای منفی دادند، در ۱۸ فوریه به این سؤال که آیا ما باید پیشنهاد از سرگدقتن مذاکرات صلح را به آلمان‌ها بدهیم یا خیر، ۶ نفر جواب مثبت و هفت نفر جواب منفی دادند.

تا ۲۳ فوریه که آلمان مواد پیشنهادی خودشان را ارائه داده و طی

۱ - «Left Communists» شاخه‌ای در درون حزب که در ۱۹۱۸ شکل گرفت و افراد آن مخالف قرارداد صلح برست بوده و حزب را بسوی جنگ با آلمان سوق می‌دادند؛ جنگی که در شرایط آن موقع ممکن بود برای قدرت‌مغورها فاجعه‌انگیز باشد. در نتیجه مبارزه لنین بر علیه «کمونیست‌های چپ»، اکثر آنان در اواخر ۱۹۱۸ به اشتباه خود اقرار نموده و فعالیت‌های نفاق افکنانه خود را کنار گذاردند.

۲۸ ساعت جواب خواستند، هنگامی که نیروهایشان شروع به پیش روی نموده و يك شهر را بعد از شهر دیگر به تصرف در آوردند، وضع در کمیته مرکزی تغییری نکرد. لنین اعلام کرد که چنانچه این عبارت پردازی‌های انقلابی ادامه پیدا کند، او از کمیته مرکزی و از حکومت استعفا خواهد داد. نتیجه رای گیری در مورد اینکه آیا باید فوراً مواد پیشنهادی آلمان را قبول نمود یا خیر چنین بود: هفت نفر موافق و چهار نفر مخالف، با چهار رای ممتنع از جمله تروتسکی، که در يك چنین لحظه مهم و در مورد يك چنین مسأله حساسی از زیر بار مسئولیت شانه خالی نمود. زینوویف و استاسووا نیز به پنج نفر پیشگامی که به انعقاد صلح حتی مطابق مواد پیشنهادی آلمان رای مثبت داده بودند (لنین، اسوردلوف، استالین، سوکولینکوف و اسمیلگا) پیوستند. به مخالفین صلح آزادی تبلیغ داده شد.

بهر حال پیشروی آلمان ها، اثری آنی و بهوش آورنده داشت. هنگام تشکیل کنگره هفتم حزب، دیگر موضع لنین اکثریت وسیعی بدست آورده بود. در ۸ مارس، کنگره در قطعنامه‌ای قرارداد صلح امضاء شده در برست - لیتوفسک را با سی رای موافق، دوازده رای مخالف و چهار رای ممتنع، تأیید نمود. در ۱۶ مارس کنگره چهارم شوراکه در مسکو تشکیل شد، قرار داد برست را با ۷۰۴ رای مثبت، ۲۸۵ رای منفی و ۱۱۵ رای ممتنع تأیید کرد.

از این دوره مبارزه برای صلح برست، دو لحظه در خاطر من نقش بسته است. یکی از جلسات طولانی کمیته مرکزی در ۲۱ ژانویه ۱۹۱۸ تشکیل شده بود. هنگام جمع بندی بحث‌ها، ایلچ سنگینی نگاه‌های خصومت آمیز رفقایش را بروی خود احساس می کرد. او نظراتش را با امیدواری بسیار کمی در قانع نمودن حاضران مطرح کرده بود. من تقریباً می توانم صدای بطور توصیف ناپذیر خسته و تلخ او را پس از اتمام سخنرانی اش که بمن گفت: «آه، خوب، بلند شو بریم» بشنوم. اگر ارتش ما می توانست بجنگد، یا اگر انقلابی در آلمان رخ داده و بجنگ خاتمه می داد، هیچکس بیشتر از ایلچ خوشحال نمی شد. او خوشحال می شد اگر می فهمید که اشتباه کرده است. ولی هر چه رفقایش خوش بین تر بودند، او هوشیارتر و با احتیاط تر می شد. لحظه

دیگری را نیز بخاطر دارم، طی اوقات بسیار دشوار بین اواسط ژانویه و اواخر فوریه، من و ایلچ معمولاً برای قدم زدن با هم بکنار رود نوا و اطراف اسمولنی می‌رفتیم. ایلچ نگران بود، و در چنین لحظاتی احتیاج به سبک کردن فکرش در نزد کسی که به او نزدیک بود داشت. من اکنون دقیقاً بخاطر ندارم که او درباره چه چیز صحبت کرد، ولی می‌دانم که موضوعش مشابه موضوع سخنرانی‌اش در کنگره هفتم حزب بود. حتی امروز نیز من نمی‌توانم آن سخنرانی را بدون احساسات مطالعه کنم. می‌توانم صدای ایلچ را با تمام زیربوم‌هایش بشنوم: «اگر پروتاریای آلمان بتواند پیروز شود بسیار خوب خواهد بود. ولی آیا شما سنجیده‌اید، آیا شما دستگاه اندازه‌گیری را که تعیین کند که انقلاب آلمان در فلان روز بوقوع خواهد پیوست کشف کرده‌اید؟ نه، اینرا شما نمی‌دانید، و ما هم نمی‌دانیم. شما همه چیز را در گرو این مسأله گذاشته‌اید. اگر انقلابی بوقوع بیوندد، همه چیز نجات یافته است. البته! ولی اگر [انقلاب] آنطور که ما می‌خواهیم انجام نگیرد، فرض کنید که فردا به پیروزی نرسد - آنوقت چه می‌شود؟ بعد توده‌ها بشما خواهند گفت: شما مثل قمار بازان رفتار کردید، شما همه چیز را در گرو چرخش خوب و قایمی که به وقوع نیوستند گذاشتید، شما ثابت کردید که برای روبرو شدن با شرایطی که در حقیقت بجای يك انقلاب بین‌المللی به وجود آمد مناسب نبودید، انقلابی که بالاخره به وقوع خواهد پیوست، ولی هنوز قوام نیامده است.» (مجموعه آثار، جلد ۲۷، صفحات ۸۰-۷۹)

خواندن این صفحات، مرا به نوا باز می‌گرداند، به پیاده روی‌هایمان به هنگام غروب بر روی خاکریزها. آسمان مغرب بر روی رودخانه سرشار از شمع‌های آتشین غروب زمستانی پتروگراد است. این غروب مرا یاد اولین ملاقاتم با ایلچ در مهمانی منزل کلاسون در ۱۸۹۴ می‌اندازد. هنگام بازگشت از منطقه اوختا در طول رود نوا، رفقا درباره برادر ایلچ برایم صحبت کردند. و اینجا، باز هم در کنار نوا، من و ایلچ با هم قدم می‌زنیم و او دوباره و دوباره تکرار می‌کند که چرا نظریه «نه صلح، نه جنگ» اساساً اشتباه است. هنگام بازگشت، ایلچ ناگهان توقف کرده و صورت خسته‌اش از هم باز می‌شود و می‌گوید: «کسی چه می‌داند!» - مقصودش انقلابی است که ممکن است در

آلمان به وقوع بپیوندد.

در اسمولنی او آخرین تلگرافها را در پیشروی نیروهای آلمانی می-
خواند. صورتش گرفته و درهم می‌شود و به اطاق کارش می‌رود که تلفن کند.
انقلاب در آلمان تا ۹ نوامبر ۱۹۱۸ آغاز نشد. در ۱۳ نوامبر ۱۹۱۸، کمیته
مرکزی اجرایی سراسری روسیه، قرار داد صلح برست - لیتوفسک را باطل
اعلام نمود.

ایلیچ به مسکو می‌رود اولین ماه‌های کار او در مسکو

پیشروی آلمان و تصرف پسکوف توسط آنها نشان داد که حکومت با
بجای ماندن در پتروگراد، خود را با چه خطری روبرو می‌کند. جنگ داخلی
در فنلاند آغاز شده بود. تصمیم گرفته شد که به مسکو نقل مکان شود، این مسأله
از نقطه نظر تشکیلاتی نیز حائز اهمیت بود. کارها باید در مرکز زندگی اقتصادی
و سیاسی کشور انجام می‌پذیرفت.

در ۱۲ مارس حکومت شوراهای به مسکو، مرکز روسیه، که در فاصله
دو تری از سرحد و فاصله کمتر به استان‌هایی که می‌بایست با آنها تماس نزدیک-
تری گرفته می‌شد قرار داشت، نقل مکان یافت.

در ۱۱ مارس، روز ترك پتروگراد، ایلیچ مقاله‌ای تحت عنوان «وظیفه
اساسی دوران ما» نوشت که روز ۱۲ مارس در ایزوستیا بچاپ رسید. این
مقاله در باره برنامه‌ریزی بوده و در عین حال بطرز بارزی نشان‌دهنده روحیه

ایلیچ در آن موقع است.
مقاله با نقل شعری از نکراسوف بنام چه کسی می تواند در روسیه
خوشحال و آزاد باشد آغاز می شد:

هنر تو اینچنین رقت انگیز

فقیر، و اینچنین غم انگیز

ولی سرشار از گنجینه

توانا، و سراسر نیرومند

روسیه، مادر من

مختصراً، در چند جمله مختصر و مفید، ایلیچ با مفهوم انقلاب کبیر
پرولتاریائی برخورد نموده و سپس به ماهیت تحقیر آمیز صلح برست اشاره
می کند. و بعد درباره مبارزه قدرتمند روسیه می نویسد:

«روسیه اینچنین خواهد شد اگر تمام این دلمردگی ها و لغت پردازی ها
را کنار بگذارد، [اگر] دندان هایش را بهم بساید، کلیه نیروهایش را گرد آورد،
هر عصبش را به تفلادادارد، عضلاتش را محکم نماید، و اگر درک کند که
راه نجات فقط در مسیر انقلاب سوسیالیستی بین المللی که ما پیمان را در آن
گذارده ایم نهفته است. این با حرکت کردن بر روی آن جاده، بدون وحشت از
شکست ها مسیر است، با کار گذاردن سنگ بناهای محکم جامعه سوسیالیستی، و
با قدرت و نیرو برای برقراری نظم و خود - نظمی و برای مستحکم نمودن
تشکیلات، نظم، کارائی، همکاری هم آهنگ تمام نیروهای مردم در همه جا، و
حسابرسی و کنترل همه جانبه تولید و توزیع محصولات - این راه بنا نمودن
قدرت نظامی و قدرت سوسیالیستی است.» (مجموعه آثار، جلد ۲۷، ص
۱۳۵)

«از ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷، ما دیفنسیست (دفاع طلب) شده ایم، ما پشتیبان دفاع
از مام وطن هستیم، ولی آن جنگ میهن پرستانه ای که ما بجانب آن حرکت می کنیم،
جنگی است برای يك وطن سوسیالیستی، برای سوسیالیسم بعنوان وطن، برای
جمهوری شوراهها بعنوان بخشی از ارتش جهانی سوسیالیسم.» (همانجا،
صفحات ۳۷-۱۳۶)

اکنون، هیجده سال از نوشته شدن این مقاله، هنگامی که ما پیشروی

بسیاری در راه ایجاد ساختمان سوسیالیسم نموده و به پیروزی‌های تعیین کننده‌ای از سوسیالیسم در کشورمان دست یافته‌ایم، هنگامیکه «سزودخوانان از میان زندگی عبور می‌کنیم»، هنگامیکه محقانه می‌توانیم بگوئیم که سرزمین سوسیالیستی ما به فراوانی و قدرت رسیده است و هنگامیکه میلیون‌ها انسان، با انرژی و خلاقیتی بی‌سابقه در تاریخ به هدفی که بطرزی مشعشع بوسپله لنین در مقاله‌اش بنام «وظیفه اساسی دوران ما» بیان شده است - مقاله‌ای که بسیار حقیقی و طبیعی جلوه میکند - نزدیک میشوند میگذرد ولی برای قیودانی کامل از تأثیر این مقاله، انسان باید آن روزها را بخاطر بیاورد.

ایلیچ سرشار از انرژی بود، سراسر آماده برای مبارزه.

ما در ابتدا (ایلیچ، ماریا ایلینچنا و من) در هتل ناسیونال مسکو جای داده شدیم (که بعد از انقلاب اولین خانه شوراهای نام گذاری شده بود)، در آنجا دواطاق و یک حمام در طبقه اول در اختیارمان قرار داده بودند. بهار بود و خورشید سخاوتمند مسکو با انواری درخشان می‌تابید. اوخوتنی ریاد - محوطه بازار روباز - درست از روبروی هتل شروع می‌شد. اینجا نقطه‌ای رنگا- رنگ از مسکوی قدیمی بادکه‌ها و مغازه‌های بازارش بود که صاحبان آنان روزگاری گوش دانش‌آموزان را میبردند. افراد زیادی برای دیدن ایلیچ می‌آمدند که بسیاری از آنان نظامی‌ها بودند.

در ۱۸ مارس انگلیسی‌ها یک دسته ۵۰۰-۴۰۰ نفری تفنگدار دریایی را ظاهراً بخاطر محافظت از فروشگاه‌های نظامی که در زمان حکومت تزاری بوسیله کشورهای متحد در مورمانسک ایجاد شده بود، در آنجا پیاده کردند. مقصود پنهان شده در پشت پیاده کردن این دسته روشن بود.

در هتل ناسیونال ما از گوشت‌های کنسرو شده انگلیسی که برای غذا دادن به سربازان انگلیسی در جبهه استفاده می‌شد تغذیه می‌کردیم. یکبار هنگام صرف غذا ایلیچ گفت: «من نمی‌دانم ماسر بازایمان را در جبهه با چه چیز سیر خواهیم کرد؟» ولی زندگی در هتل ناسیونال حالتی موقتی داشت. ایلیچ بسیار مشتاق بود که در یک اقامتگاه دائمی منزل کنیم تا بتواند شروع بکار نماید. تصمیم گرفته شد که دو ایرکار حکومتی و زندگی اعضای اصلی آن در کرملین جای داده شوند. ما هم باید در آنجا زندگی می‌کردیم.

اسوردلوف و بونچ - برویویچ را بخاطر دارم که ما را برای اولین بار
دیدن آپارتمان محل زندگیمان در کرملین راهنمایی کردند. آپارتمانی در
ساختمان دربار چانسری بما اختصاص داده شد. پله‌هایی سنگی قدیمی که هر
پله‌اش با پای چندین نسل از بازدیدکنندگان خورده شده بود به طبقه دوم که
محل زندگی بازپرس دادگاه عالی بود منتهی می‌شد. قرار بود که آشپزخانه
و سه اتاق چسبیده به آن، که دارای دری جداگانه بود بما داده شود، و بقیه
آپارتمان برای اطاق کار، در اختیار هیأت کمیسرهای مردم قرار گیرد. بزرگترین
اطاق بعنوان سالن کنفرانس کنار گذاشته شد (جلسات هیأت کمیسرهای مردم
اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هنوز هم در همانجا تشکیل می‌شود). اطاق
پهلویی آن، که به در ورودی اصلی ملاقات کنندگان نیز نزدیکتر بود، اطاق کار
خصوصی ایلچ شد. جای بسیار راحتی بود. ولی ساختمان در شرایط بسیار
بدی قرارداد شد، اجاق‌ها شکسته و سقف ترک برداشته بود. آپارتمان آینده‌ما
کنیفترین نقطه بود - آنجا محل زندگی خدمتکاران بود و بیک تعمیر کلی
احتیاج داشت.

یک محل زندگی موقتی - دو اطاق تمیز - در قسمتی که اطاق‌های شوالیه
نامیده می‌شد، در اختیار ما قرار گرفت.

ایلچ دوست داشت در اطراف کرملین که منظره وسیعی از شهر را نشان
می‌داد گردش کند. او بخصوص و بیشتر از همه به قدم زدن بر روی پیاده‌رو مشرف
به قصر بزرگ که مناظر بسیاری برای تماشا داشت علاقمند بود. او قدم زدن
در طول دیوار پائین را که دارای سبزی‌کاری بسیار و رفت و آمد کم بود نیز
دوست می‌داشت.

در یکی از اطاق‌های موقتی که ما زندگی می‌کردیم، کتابچه‌ای حاوی
عکس‌هایی از کرملین با یادداشت‌های تاریخی درباره ساختمان‌ها و برج‌های
آن قرارداد شد. ایلچ به ورق زدن این کتابچه و نگاه کردن به آن علاقه داشت.
کرملین آن روزها (۱۹۱۸) شباهت بسیار کمی به کرملین امروز داشت. همه
چیز در آنجا از شکوهی قدیمی حکایت می‌کرد. جنب ساختمان چانسری،
ساختمان صورتی رنگ صومعه چودوف با پنجره‌های شبک قرار گرفته بود، در
کنار سرایشی مجسمه الکساندر دوم و در پائین، چسیله به دیوار کلیسائی قدیمی

بود، دو بروی چانسری، کارگران در ساختمان کرملین مشغول کار بودند. آنروزها میادین یا ساختمان‌های جدید در آنجا وجود نداشت و کرملین بوسیله افراد ارتش سرخ محافظت می‌شد.

ارتش قدیمی روحیه‌اش را از دست داده و منحل شده بود. يك ارتش جدید، ارتشی قوی و انقلابی، سرشار از شور و ذوق و اشتیاق برای پیروزی می‌بایست ساخته می‌شد.

در ابتدا ارتش سرخ شباهت بسیار کمی به ارتش‌های سنتی داشت. از شور و شوق می‌سوخت ولی از نظر ظاهر بسیار عقب مانده مینمود. مردان آن او نیفورم نداشتند و هرچه دم‌دستان آمده بود بتن کرده بودند. هیچ سلسله قوانین مشخصی وجود نداشت. دشمنان قدرت شوراهای به مردان ارتش سرخ نیشخند زده و باور نمی‌کردند که بولشویک‌ها قادر به خلق يك ارتش قوی و خوش بافت‌اند. آدم‌های معمولی خیابان از سربازان ارتش سرخ، که بنظر آنان شکل راهزن و یاغی را داشتند، می‌ترسیدند. آدوراتسکی در سال ۱۹۱۹ خانم مترجمی را می‌شناخت که برایش کار می‌کرد، و هنگامی که از او خواست برای تحویل گرفتن مقداری کار به کرملین بیاید، او از ترس افراد ارتش سرخ که از کرملین مراقبت می‌کردند، جرأت آمدن بآنجا را نداشت.

خارجی‌ها بخصوص از عدم وجود دیسپلین معمول و طرز کار محافظان بسیار متعجب می‌شدند.

ایلیچ درباره ملاقاتش با میرباخ برای من صحبت کرده بود. نگهبان اطاق کار ایلیچ معمولاً پشت میز کوچکی در راهرو نشسته و کتاب می‌خواند. آن روزها هیچکس چیز بخصوصی در این مسأله نمیدید. هنگامیکه قرارداد صلح با آلمان بامضاء رسید و کنت میرباخ سفیر آلمان بروسیه آمد، مطابق معمول و سنت بدیدار نماینده حکومت در کرملین - رئیس هیأت کمیسرها می‌مردم، لنین - آمد. نگهبان پشت در اطاق ایلیچ مشغول خواندن بوده و هنگامیکه میرباخ به طرف در می‌رود، او حتی سرش را نیز بلند نمی‌کند. میرباخ با تعجب باو نگاه می‌کند. بعد، هنگام خروج، میرباخ نزدیک نگهبان توقف نموده، کتابی را که او مشغول خواندنش بوده برداشته، و از مترجمش می‌خواهد که عنوان آنرا برایش ترجمه کند. کتاب ترجمه اثر بیل بنام Die frau und der

Soyialismus بوده. میرباخ بدون ادای کلمه‌ای آنرا به‌نگهبان پس می‌دهد. افراد ارتش سرخ شدیداً مطالعه می‌کردند. آنها این را درک می‌کردند که علم و دانش لازمه پیروزی است.

ایلچ هنگام رد شدن از کریدور و رفتن به اطاق کار با قدم‌های شتابان، درحالی‌که زیر بغلش پر از روزنامه، کتاب و کاغذ بود همیشه سلام و علیک دوستانه‌ای با محافظان می‌کرد، اواز شور و اشتیاق آنان، از آمادگی آنان برای جان باختن در راه شوراها، آگاه بود.

در کنگره هفتم حزب (۸-۶ مارس ۱۹۱۸)، تصمیم گرفته شده بود که قرارداد صلح با آلمان بسته شود، ولو اینکه این صلح، صلحی طاقت‌فرسا و اهانتمیز باشد. این تصمیم نتیجه یک مبارزه دردناک بود. سخنگوی تأیید قرارداد صلح با آلمان، که با گزارش سیاسی کمیته مرکزی بررسی می‌شد، لنین بود، با بوخارین بعنوان نماینده گروه «کمونیست‌های چپ». جنگی تندوتیز بود. کنگره با شرکت ۴۶ نماینده، که از طرف سیصد هزار عضو حزب انتخاب شده بودند، تشکیل شد. حزب در آنروزها مثل حزب امروز نبوده و فاقد وحدتی که در این مدت بدان دست یافته است بود. سی نفر از ۴۶ نماینده به تأیید قرارداد صلح برست-لیتوفسک رأی مثبت دادند، ۱۲ نفر رأی منفی و ۴ نفر رأی ممتنع. بزبان دیگر، حدود یک سوم نمایندگان برضد خط کمیته مرکزی، برضد خط لنین بودند و در میان آنها، بولشویک‌های برجسته‌ای قرارداداشتند. در ۲۳ فوریه، شش نفر از آنها استعفای خود را از پست‌های مهم دولتی و حزبی اعلام داشته، و آزادی کامل تبلیغ راهم در درون حزب و هم در بیرون آن، برای خود حفظ نمودند. در ۲۴ فوریه دفتر منطقه‌ای مسکو قطعنامه‌ای مبنی بر عدم اطمینان به کمیته مرکزی گذرانده و از گردن‌گذاشتن به قوانین وضع شده از طرف آن که «مربوط به اجرا در آوردن مواد قرارداد صلح با اطریش-آلمان است» خودداری نمودند. و در یادداشت توضیحی در مورد قطعنامه تصویب شده اعلام نمودند که «شکاف افتادن در حزب در آینده‌ای نزدیک بسختی اجتناب پذیر است.» دفتر منطقه‌ای مسکو در اوایل ۱۹۱۸ بعنوان مرکز تشکیلاتی «کمونیست‌های چپ» و در سطح سراسری روسیه عمل مینمود.

قابل درک است که لنین با چه شدت و غیظی با «کمونیست‌های چپ» و

جمله‌پردازی انقلابی آنان مخالفت می‌کرد. در ۲۱ فوریه ۱۹۱۸ او در پراگ
چنین نوشت:

ما باید بر علیه جمله‌پردازی‌های انقلابی بجنگیم، بهر قیمتی هست
بجنگیم، تا در آینده با کلماتی تلخ و حقیقت‌بار گفته نشود که: «جمله‌پردازی-
های انقلابی درباره يك جنگ انقلابی، انقلاب را به کشتن داد:» (مجموعه
آثار، جلد ۴۷، ص ۱۰)

ایلیچ می‌دانست که توده‌ها از او پشتیبانی خواهند کرد و نه «کمونیست-
های چپ.» چهارمین کنگره فوق‌العاده سراسری روسیه قرار بود که قرارداد
صلح را تأیید نماید. «کمونیست‌های چپ» حتی برای تحمل خواری و خفت
از دست دادن قدرت شوراها نیز خود را آماده کرده بودند. آنها در قطعنامه
۲۴ فوریه‌شان چنین گفته بودند: بنا به منافع انقلاب بین‌المللی، از دست دادن
احتمالی قدرت شوراها را نیز، که هم اکنون فقط و فقط بصورت رسمی درآمده
است، مصلحت دانسته و به آن رضایت می‌دهیم.» این جمله ایلیچ را عمیقاً
تکان داد. او هنگام سخنرانی‌اش خطاب به اعضای حاضر در جلسه شورای
نمایندگان کارگران، دهقانان و ارتش سرخ در ۱۲ مارس، با شدت و احساسی
بیشتر از حد معمول گفت:

«انقلاب روسیه چیزی که آنرا ممتازانه از انقلاب اروپائی متمایز می-
کند به دست آورده است. (تاکید از من است، ن. ک.) او يك توده انقلابی،
که از ۱۹۰۵ برای اعمال مستقل‌آبادی داشته، شوراها، نمایندگان کارگران
دهقانان و سربازان را - ارگان‌هایی بی‌اندازه دموکراتیک‌تر از آنچه که در قبل
وجود داشته - که آموزش دادن و بالا بردن سطح کارگران، سربازان و دهقانان
را امکان‌پذیر ساخته بوجود آورده و آنها را وادار به پیروی از رهبری مانموده
است.» (همانجا، صفحات ۱۳۹-۱۳۸)

در همان سخنرانی ایلیچ حکومت موقت و سازشکاران را نیز مورد ارزیابی
قرار داد. او با اشاره به انقلاب فوریه گفت:

«اگر قدرت در آن موقع بدست شوراها افتاده بود، اگر سازشکاران
به جای کمک به کرنسکی و راندن ارتش به جلوی دهانهٔ توپ، با يك پیشنهاد
صلح دموکراتیک وارد میدان شده بودند، اکنون ارتش در چنین وضعیت

خرابی قرار نداشت. آنها باید به ارتش می گفتند: به آرامی کنار بایست. او باید قرارداد سری با امپریالیست‌ها و پیشنهاد يك صلح دموکراتیک به تمام ملت‌ها را دريك دست گرفته، و دزدست دیگرش تفنگک و هفت تیر نگاه می‌داشت، و جبهه نیز کاملاً حفظ می‌شد. این هنگامی بود که ارتش و انقلاب هر دومی توانستند نجات یابند.» (همانجا، ص ۱۳۹)

اکنون، هنگامیکه ارتش سرخ ما، بنا بر آخرین کشفیات علمی، مجهز شده و قدرتمند و متشکل برپا ایستاده است، این سخنان لنین بگوش هر شهروند آگاهی در مملکت بزرگ ما، نزدیک و آشنا به نظرمی رسد! ولی آتروزها، در چهارمین کنگره فوق‌العاده شوراهای سراسری روسیه، که از ۱۶ - ۱۴ مارس برگزار شد، ایلینچ با همان صداقت و خلوصی که همیشه برای توده‌ها سخن می‌گفت، و بندرت اجازه‌ی ادای جمله‌ای که او را يك انقلابی و مبارز معرفی نماید بخود می‌داد، سخنرانی می‌کرد:

«آنها می‌گویند که ما اوکرائین را، که چرنوف، کرنسکی و تسرتلی قصد ویرانی آنرا دارند، تسلیم نمائیم، بما گفته می‌شود: خائن‌ها، شما به اوکرائین خیانت کرده‌اید! من می‌گویم: رفقا، من یکی دو تجربه در تاریخ انقلاب آموخته‌ام، بیشتر از آنکه از نگاه‌های خصمانه و فریادهای افرادی که اختیار خود را بدست احساسات سپرده و قادر به استدلال نیستند وحشت کنم.» (همانجا، ص ۱۵۸)

نگاه‌های خصمانه و فریاد، ایلینچ رانمی‌ترساند، حتی هنگامی که از جانب صمیمی‌ترین رفقایش بود، ولی او انسان بود، و این درگیری‌ها با افرادی که اینقدر با آنان نزدیک و صمیمی بوده است شدیداً ناراحتش می‌کرد. اوشب‌ها نمی‌خوابید و وضع اعصابش بحالت بدی درمی‌آمد. ولی بهر حال در این مورد از جدایی جلوگیری شد. کنگره چهارم شوراهای سراسری روسیه قرار داد صلح را با ۷۳۴ رای مثبت در مقابل ۲۸۶ رای منفی و ۱۱۸ ممتنع مورد تأیید قرارداد. البته این کنگره فقط از نمایندگان بولشویک تشکیل نشده بود. کمونیست - آنارشیت‌ها و سوسیال رولوسیونیست‌های راست و چپ بر علیه امضای قرارداد صلح رای دادند. نمایندگان آنها با قبول شرایط آلمان در جلسه کمیته مرکزی اجرائی سراسری روسیه در ۲۳ فوریه مخالفت کرده بودند.

۷۲۴ رای موافق در مقابل ۲۸۶ مخالف، بمعنای يك پیروزی بزرگ برای
خط لنین بود.

با حل مساله قرارداد صلح با آلمانها، ایللیچ آنرا رخصتی می دانست که می بایست برای توسعه فعالیت های حکومت شوراهای در داخل مملکت از آن استفاده می شد. او شروع به نگارش مقاله اش بنام وظایف آنی حکومت شوراهای نمود. اسوردلوف یکی از کسانی بود که در اطاق های شوالیه زیاد بدیدن ما می آمد. با مشاهده ایللیچ به هنگام کار، پس از بحث بسیار، او را قانع نمود که از يك تندنویس استفاده کند، و یکی از بهترین آنها را از میان کارمندانش برای او فرستاد. ولی هیچ فایده ای نبخشید. حضور تندنویس ایللیچ را ناراحت می کرد، و هر چند که آن يك سعی میکرد ایللیچ را قانع نماید که توجهی به او نکند، ولی کار پیشرفت نمی کرد. شیوه نگارش ایللیچ اینطور بود که اول چند صفحه ای می نوشت، بعد مدت زیادی فکرمی کرد که چگونه می تواند بهتر مقصود خود را بیان نماید. او نمی توانست اینکار را در حضور يك بیگانه انجام دهد. تا ۱۹۲۳، یعنی هنگامیکه دیگر بطور جدی مریض شد، و خودش قادر بنوشتن نبود، هر چند که فوق العاده برایش مشکل می نمود ولی شروع به دیکته نمودن مقالاتش کرد. او آنها را به فوتی بوا، گلایاسر، مانوچار یانتس و ولودیمچوا دیکته می کرد. این زنان مدت طولانی بود که کارهای منشی گری او را انجام می دادند و او خیلی از ایشان خجالت نمی کشید. با وجود این، انسان غالباً می توانست خنده ناراحتی را از اطاقش بشنود. بین اواخر مارس و آوریل ۱۹۱۸، ایللیچ بسختی بر روی مقاله اش وظایف آنی حکومت شوراهای کار کرد. این مقاله در ۲۸ آوریل در ایزوستیا بچاپ رسید و برای سال های آیند بصورت راهنمایی برای بولشویک ها درآمد. فکرمی کنم ایللیچ در هیچ جای دیگری مانند این مقاله با مشکلات ساختمان سوسیالیسم در کشور ما برخورد کرده باشد. هنگام انقلاب اکتبر مملکت ما سرزمین کشاورزی دهقانان خرده پا بود. میلیون ها دهقان در عادات و روحیات خرده مالکی غرق بوده و هر کدام فقط درباره خودش، خانواده اش و زمین کوچکش فکر می کرد، و به هیچکس دیگر اهمیتی نمی داد. دهقان ها می گفتند: «هر کسی برای خودش، و خداوند هوای بقیه را خواهد داشت.» ایللیچ بارها درباره این روحیه خرده مالکی و مضرات آن نوشته بود، ولی اکنون که با انحلال مجلس نمایندگان مساله قدرت قاطعانه حل شده و قرار

داد صلح برست رخصت می داد، مساله بازآموزی توده‌ها و پرورش يك روحیه جدید در آنان، روحیه‌ای اشتراکی، مهم بنظر می‌رسید.

انقلاب بزرگ پرولتاریایی، درعین برانداختن مالکان و سرمایه‌داران دریچه غرایز خورده بورژوازی را گشوده بود. مایملک زمینداران گرفته‌شده و تقسیم شده بود، و حال هرچه بیشتر بمنظور سود آوری بکار گرفته می‌شد. این احساسات خورده بورژوازی باید تحت کنترل در می‌آمد، توده‌ها باید دوباره آموزش داده می‌شدند و يك استخوانبندی سوسیالیستی جدید می‌بایستی بوجود آمده و به مدیریت سروسامان داده می‌شد. درطول ماههای مارس و آوریل ۱۹۱۸، تمام این مسایل ایلیچ را کاملاً جذب خود کرده بودند.

چگونه باید حسابرسی و کنترل را در سراسر کشور سازمان داد، چگونه باید بازدهی کار را بالا برد، چگونه باید کار کردن را به مردم آموخت، توده‌ها را به فعالیت‌های عمومی کشاند و آنها را تبدیل به شهروندانی آگاه نمود، چگونه باید کار و دیسپلین کاری را بر روی خطوط جدید سازمان داد - این‌ها آن چیزهایی بود که ایلیچ در وظایف آنی حکومت شوراهادر باره‌شان نوشته بود و در این مقاله درباره رقابت هم صحبت کرده بود.

امروزه دوباره خواندن آن، چیزهای بسیاری به انسان می‌گوید. امروزه همه کس درك می‌کند که رقابت سوسیالیستی چه نقش عظیمی در ساختمان سوسیالیسم داشته است. ولی در آن ایام از آن غفلت می‌شد (بدون شك بخشی از این غفلت مربوط به جنگ داخلی، که بزودی آغاز گشت می‌شود). رقابت سوسیالیستی اولین بار و در سطح توده‌ای در سال‌های مبارزه اولین برنامه پنج ساله، تقریباً در سال ۱۹۲۸ - ده سال پس از آنکه ایلیچ درباره‌اش نوشته بود، پیاده شد.

این جزوه دارای فصل خاصی بنام «بالا بردن بازدهی کار» است. ایلیچ مانند همیشه، همه جانبه به این مساله برخورد نموده و تعدادی موضوعات اساسی دیگر را نیز مد نظر قرار داده است.

«بالا بردن بازدهی کار اول از همه تامین صنایع در مقیاس بزرگ را لازم می‌آورد، بعنوان مثال، توسعه تولید مواد سوختی، آهن، صنایع شیمیائی و مهندسی... شرط دیگر، بالا بردن بازدهی کار، اولاً، بالا بردن سطح آموزش و

فرهنگ توده‌هاست . این هم اکنون سرعت در حال تکوین است، و فقط آنها که با روش‌های معمولی بورژوازی کور شده‌اند قادر به دیدن آن نیستند، آنها قادر به درک این نیستند که چه شور و شوقی نسبت به روشنایی و ابتکار هم اکنون در میان "رده‌های پائین" مردم در گرفته است، ممنون از فرم سازماندهی شورایی. دوماً شرط احیاء اقتصادی، بالا بردن دیسپلین زحمت‌کشان، مهارتشان، زبردستی‌شان، بالا بردن شدت کار و بهبود بخشیدن به سازماندهی آنست.» (مجموعه آثار، جلد ۲۷، ص ۲۲۸)

ایلیچ از زاویه مشکل رقابت سوسیالیستی به مساله بالا بردن بازدهی کار برخورد می‌کرد و در این جزوه خاطر نشان می‌ساخت که وظیفه بالا بردن عرضه کار يك مشکل درازمدت است:

«در حالیکه بدست گرفتن قدرت مرکزی در عرض چند روز امکان پذیر است، در حالیکه سرکوب مقاومت نظامی (و خرابکاری) استثمار کنندگان حتی در نقاط مختلف يك مملکت بزرگ در عرض چند هفته امکان دارد، راه حل عمده مشکل بالا بردن بازدهی کار، بهر حال (و بخصوص بعد از جنگ و وحشتناک و ویرانگر) چند سال وقت لازم دارد. ماهیت طولانی [طرز] کار، مطمئناً با شرایط عینی تعیین می‌شود.» (همانجا)

امروز، در ابتدای ۱۹۳۶، هنگامی که ما شاهد جنبش استاخانوف هستیم هنگامیکه ابداع تکنیکهای جدید در تحت برنامه‌های پنج ساله اول و دوم، به جنبشی از پائین که بمنظور بالا بردن میزان کار شروع شده است، منجر شده؛ هنگامیکه به صعودی عظیم در بالا بردن بازدهی کار دست یافته‌ایم، جزوه لنین و ظایف آنی حکومت شوراهای با حالتی جدید در برابرمان نمودار شده و تأثیری کاملتر و روشن‌تر بر رویمان می‌گذارد.

ایلیچ مقادیر معتنا بهی با کارگران و دهقانان گفتگو کرده و بی‌اختیار در هر لحظه متوجه می‌شد که آنها در عین ناشایستگی در کار و یا گرایشی نادرست که با قرن‌ها کار اجباری پرورش یافته، کار را يك چیز مصیبت بار، چیزی که باید به حداقل تقلیل یابد، می‌پندارند. انقلاب آنها را از شرق‌قلدری‌ها، ناسزاگویی‌ها و فشار آوردن طبقه کارفرما و ارباب خلاصی داده و کارگزاران رهائی بسیار مسرور بود، مسرور از اینکه به هنگام خستگی می‌توانست بنشینند و بدون

اینکه کسی به او بدو بپراورد بگوید سیگاری بکشد. در ابتدا سازمان‌های کارخانه‌ای کارگران را آزاد می‌گذاشتند که به هر جلسه‌ای مایلند بروند. زنی را بخاطر دارم که در کمیساریای فرهنگ برای گرفتن تصدیق نامه‌ای نزد من آمده بود. فکر کردم که احتمالاً در شیفت شب کار میکند و گرنه قادر نبود در طول روز به کمیساریا بیاید. «هیچکدام ما امروز کار نمی‌کنیم، دیشب جلسه داشتیم و همه‌مان از کارهای خانه‌مان عقب افتاده بودیم، در نتیجه رای برای گرفتن که امروز کار را تعطیل کنیم. میدانی امروز دیگر ارباب مائیم.» وقتی که الان، هیجده سال بعد، من این را به رفا می‌گویم، آنها بسختی باور میکنند و تصور نمی‌کنند در آن زمان این چیزی معمولی بوده است. از ارباب‌ها و استثمارکنندگان باس کارگران و ناظران و قلدری آنان خلاصی یافته بودیم، ولی اینکه کارخانه اکنون دیگر مایملک عمومی است، و اینکه از این مایملک می‌باید خوب توجه و مراقبت شده و بازدهی کار بالا برده شود، هنوز برای مردم روشن نشده بود. بهمین جهت بود که لنین بر روی جوانب قضیه تاکید میکرد، او بهنگام احتیاج قادر بود با حقیقت روبرو گردد. کارگران باید برای روش کار آگاهانه آموزش یافته و تمام نیروی کار میبایستی که بر روی خطی موثر و با کفایت سازمان مییافت.

ایلیچ در این جزوه بخصوص سوسیال رولوسیونی‌های چپ را رسوا میکرد. این نمایندگان خرده بورژوازی از درک اهمیت کاربرد موثر کار، که در عین تفکر به «جنگ انقلابی» و امثالهم، بآن بعنوان چیزی کم اهمیت و تدریجی مینگریستند، عاجز بودند.

طبقه‌ای که ایلیچ بآن تکیه کرده و به رهبری مطلق آن - هر چند که این طبقه باید پیشرفت نموده و برای رشد یافتن به سختی کار میکرد - ایمان داشت، پرولتاریا بود. «تنها طبقه‌ای که قادر به رهبری زحمتکشان و توده‌های استثمار شده است، طبقه‌ایست که خط خود را بدون انحراف و بدون ازدست دادن شهامت و بدون دچار شدن به یاس و نومیدی حتی در مشکلترین، خطرناکترین و دشوارترین مراحل ادامه میدهد. جهش‌های هیستریک به دردمان نمی‌خورد. آنچه ما بدان احتیاج داریم رژه هنگ‌های آهنین پرولتاریاست.»

جزوه وظایف آنی حکومت شوراهای با این جملات پایان میرسد.

این مقاله در ۲۸ آوریل در ایزوستیا بچاپ رسید، و ایلچ در ۲۹ آوریل در جلسه کمیته مرکزی اجرایی سراسری روسیه درباره مضمون آن سخنرانی نمود.

برای اینکه کارگران فعال مسکو قادر به شنیدن گزارش ایلچ درباره وظایف آتی حکومت شورها بشوند، جلسه درموزه پلی تکنیک تشکیل گردید. ایلچ باهمه‌ای شدیدمورد استقبال قرار گرفت و مستمعین باحالتی مسحور به سخنانش گوش فرادادند. واضح بود که موضوع مورد علاقه همه افراد بود. ایلچ باشوروهیجانی فوق‌العاده صحبت میکرد. امروز نیز کسی نمیتواند بدون احساس هیجان این مقاله را بخواند. ایلچ درباره جوانب مشخص انقلابمان، دلایل پیروزی‌اش و اشکالات ساختمان سوسیالیسم در یک مملکت خرده بورژوا سخن گفت. او مشخصات بورژوازی و ضعف‌هایش را تشریح نموده و تاکید کرد که ما باید سازمان تولید را از بورژوازی غربی و آمریکایی، سازمان‌دهندگان تراست‌ها یاد بگیریم. او سوسیال رولوسیونرهای چپ، این نمایندگان خرده بورژوازی را مورد انتقاد قرار داد، از «کمونیست‌های چپ»، که به دامان این گرایش غلطیده بودند نیز انتقاد نمود هرچند که آنها را دوستان دیروز، امروز و فردای ما مینامید. او درباره نقش پرولتاریا، درباره نفوذ عناصر خرده بورژوا، اهمیت تشکیلات سوسیالیستی، و لزوم ایجاد تشکیلات پرولتاریایی ما بر روی خطی جدید که تنها در آن صورت قادر به کشیدن توده‌ها بدنبال خود خواهد بود صحبت نمود.

«تا هنگامیکه کارگران پیشرو ما نیاموخته‌اند که میلیون‌ها انسان را متشکل نمایند، سوسیالیست یا خالقین یک جامعه سوسیالیستی نبوده و دانش لازم برای سازماندهی را بدست نخواهند آورد. راه سازمان دهی، راهی طولانی است، و وظایف ساختمان سوسیالیسم به کاری سخت و طولانی و دانش مربوط بخود، که ما از آن بی بهره‌ایم، نیازمند است.» (مجموعه آثار، جلد ۲۷، ص ۲۴۸).

ایلچ در سخنرانی ۲۸ آوریل در کمیته مرکزی اجرایی هم چنین خاطر نشان ساخت که پرولتاریا، که دیسیپلین را در صنایع بزرگ آموخته است، قدرشعار اول ماهه کمیته مرکزی حزب را که گفته است: «ما بر سرمایه غلبه کرده‌ایم و بر عدم سازمان‌دهی خود نیز غالب خواهیم آمد» میدانند. درباره اهمیت راه

آهن نیز گفت: «بدون راه آهن ما نه تنها سوسیالیسم نخواهیم داشت، بلکه درحالیکه غله در نزدیکی ماقرار گرفته، همگی مان مانندسگان از گرسنگی جان خواهیم داد» زیرا که «این مغز مطلب است، آشکار ساختن چشم گیرترین رابطه بین شهروروستا، بین صنعت و کشاورزی است که سوسیالیسم بررویش بناشده است. برای وفق دادن بخاطر فعالیتی منظم درجهت منافع همه مردم، راه آهن مورد احتیاج است.» (همانجا ۲۷۷)

چقدر قابل درك، چقدر آشناست این سخنرانی بگوش ما امروز، هیچجه

سال پمدا

در آن موقع، بدون شك، همه كس اهمیت آن را دریافته بود، ولی فکر آنان را بخود مشغول داشته وشعله شورواشتیاق را درمیان توده ها برافروخته بود. در ۲۹ مارس، بعد از چهارمین کنگره شوراها، «کمونیست های چپ» در راس دفتر منطقه ای حزب کمونیست در مسکو بالاخره تصمیم گرفتند برای منعكس نمودن عمومی نظراتشان، هفته نامه خود را بنام کمونیست منتشر نمایند. اولین شماره آن که در ۲ آوریل انتشار یافت دارای سرمقاله ای بود با عنوان «تزهایی درباره شرایط حاضر». سخنرانی ایلچ در ۲۹ آوریل در کمیته مرکزی اجرائی بطور عمده جوابی بود به این نظریات. او با این نظریات به وجهی کاملتر در مقالاتش بنام «چپ روی کودکانه و روحیه خرده بورژوازی» که در ۱۱ و ۱۲ مه ۱۹۱۸ در پروادا بچاپ رسید، برخورد نمود. بخش قابل توجه این مقالات قسمت مربوط به سوسیالیزه کردن بود که نوشته است:

«ما به بدبختی های کمونیست های «چپ» مان نسبت به سیاست داخلی بر خورد خواهیم نمود. مشکل است که انسان جملاتی مانند آنچه در پائین میاید را در تزهایی درباره شرایط موجود بخواند و لبخند نزند.

«....» استفاده سیستماتیک از وسایل تولید باقیمانده تنها در صورتی قابل تصور است که قاطع ترین سیاست سوسیالیزه کردن دنبال گردد...» «تسلیم به بورژوازی و نوکران خرده بورژوازی روشنفکرش خیر، بلکه راه سرکوب مطلق بورژوازی و قطع کامل خرابکاری!

«کمونیست های چپ» عزیز، چقدر شما مصمم هستید... ولی چه داوری حقیری را بنمایش میگذارید! مقصودتان از دنبال نمودن، «قاطع ترین سیاست سوسیالیزه کردن» چیست؟

«يك نفر ممکن است نسبت به مساله ملی کردن یا مصادره قاطع باشد یا نباشد. ولی تمام نکته اینجاست که حتی بزرگترین قاطعیت ممکن نیز برای گذار از ملی کردن و مصادره به سوسیالیزه کردن کافی نیست. بدبختی‌های ما اینست که آنها با کنار هم گذاردن کلمات بچگانه و ساده لوحانه‌شان در: «مصمم‌ترین سیاست سوسیالیزه کردن» منتهای ناتوانیشان را برای درک اصل مساله، اصل شرایط کنونی نشان میدهند. بدبختی «چپ‌ها»ی ما اینست که واقعیت «شرایط کنونی» را گم کرده اندمانند گذار از مصادره (که انجامش بیشتر از هر چیزی به يك سیاست قاطع احتیاج دارد) به سوسیالیزه کردن (که انجامش به خصوصیت متفاوت انقلابی احتیاج دارد).

«دیروز، اصلی‌ترین وظیفه آن لحظه، داشتن قاطعیت تا حد امکان در ملی کردن، مصادره، کوباندن و خرید نمودن بورژوازی و ازین بردن خرابکاری بود. امروز فقط يك نابینا نمیتواند ببیند که ما بیشتر از آنچه بتوانیم به شمارش در آوریم ملی کرده، مصادره نموده، کوبانده و خرید کرده‌ایم. و تفاوت بین سوسیالیزه کردن و مصادره ساده دقیقاً در این حقیقت نهفته است که مصادره میتواند با وسیله «قاطعیت» تنها، وبدون توانایی شمارش و تقسیم اموال انجام گیرد، حال آنکه سوسیالیزه کردن نمیتواند بدون این توانایی انجام پذیرد» (همانجا، ص ۳۰۱)

(۳۰۰)

امروز، هنگامیکه راه طولانی سازمان دهی مزارع اشتراکی در پشت سر ما قرار گرفته، و ما شاهد پدیده «سرگیجه از موفقیت» بوده‌ایم، بهتر میتوانیم قدر سخنان لنین را بدانیم. در تحلیل مقالات چاپ شده در مجله کمونیست، لنین این بر آورد انتقادی را از «کمونیست‌های چپ» میدهد:

«هر صفحه از کمونیست نشان میدهد که «چپ‌های» ما هیچ عقیده‌ای از دیسپلین آهنین پرولتاریایی و چگونگی دستیابی به آن نداشته و کاملاً در طرز تفکر بی طبقه شده روشنفکران خرده بورژوا غوطه ور شده‌اند» (مجموعه آثار، جلد ۲۷، ص ۲۹۶).

فقط چهار شماره از کمونیست انتشار یافت که شماره ماه ژوئن آخرین آنها بود. مخالفت سوسیال رولوسیونرهای چپ با سیاست لنین بسیار شدیدتر بود.

در ۳-۴-۱۹۱۸ سوسیال رولوسیونرهای چپ بسرکردگی اسپیریدونوا و کارلین درخواست کردند که کمیساریای کشاورزی باید فقط تحت کنترل آنها قرار گیرد. خواسته آنها بصورت يك اولتیماتوم مطرح شده بود. لنین با بولشویك هائی که آن موقع در کمیساریای کشاورزی کار میکردند (مشچریاکوف، سردا و دیگران) مشورت نمود. گروه بولشویك شدیداً مخالف آن بودند. کمیته مرکزی حزب نیز این خواسته سوسیال رولوسیونرهای چپ را رد نمود. از نفوذ سوسیال رولوسیونرهای چپ در کمیساریای کشاورزی بسیار کاسته شد.

در ۲۲ مه ایلتیچ خطاب به کارگران پتروگراد نوشت:

«رفقا! روزی نماینده شما، يك رفیق حزبی، کارگری از کارگاههای پوتیلوف نزد من آمد. این رفیق تصویری دقیق و فوق العاده وحشتناک از قحطی در پتروگراد برای من ترسیم نمود. ماهمه میدانیم که وضعیت مواد غذایی در تعدادی از گوبرنیاهای صنعتی بسیار حاد شده و قحطی در خانه کارگران و فقرا را عموماً میزند.

«در کنار این ما شاهد سرمستی سودجویان غله و سایر محصولات غذایی هستیم. علت قحطی عدم وجود غله در روسیه نیست، بلکه باین علت است که بورژوازی و ثروتمندان بطور عموم مشغول ترتیب دادن آخرین جنگ تعیین کننده بر علیه حکومت زحمتکشان، بر علیه دولت کارگران، بر علیه قدرت شوراهای بر سر مهمترین و حادترین موارد، بر سر مسأله نان میباشند. بورژوازی و بطور کلی ثروتمندان، بعلاوه ثروتمندان دهات و کولاکها مشغول خرابکاری در کارمونوپولی غله هستند، آنها در کار تقسیم غله که بوسیله دولت، بخاطر و در راه حفظ منافع تمام مردم و در درجه اول کارگران، زحمتکشان و محتاجان انجام میشود، کارشکنی میکنند. بورژوازی قیمت های ثابت تعیین شده را بهم میریزد، آنها بامتوسل شدن به رشوه و فساد و با پشتیبانی تعمدی از هر آنچه که گرایش به ویرانی قدرت کارگران دارد، قدرتی که سعی در به ثمر رساندن بهترین، اصولی ترین و ریشه ای-ترین اصول سوسیالیسم دارد، در حال از هم گسیختن انحصار غله و توزیع صحیح آن هستند: «آن کس که کار نمی کند، چیزی هم نباید بخورد.» (همانجا، ص ۳۵۵)

در آن روزها در مسکو سودجویی چیز بسیار رایجی بود. واقعه جالب

وسرگرم کننده‌ای را بخاطر می‌آورم. ایلچ ومن برای گردشی با ماشین به تپه‌های وروبیوی رفتیم. تعداد کمی از مردم ایلچ را از چهره‌اش می‌شناختند، و هنگامیکه در خیابان‌ها قدم می‌زد توجه کسی را بخود جلب نمی‌کرد. من دهقان خوب تغذیه شده‌ای را با کیف دستی خالی‌اش دیدم که نشسته و مشغول پیچیدن سیگاری برای خود بسود. به نزدش رفته و سر صحبت را با او باز کردم، پرسیدم چگونه زندگی می‌کند و از نظر غله و وضعش چطور است. گفت: «ما اینروزها هیچ وضعمان بدن نیست، غله بسیار داریم و داد و ستد خوبی می‌کنیم. مردم مسکو گرسنه‌اند و می‌ترسند که بزودی دیگران گیر نیاید. این روزها نان پول خوبی درمی‌آورد، و معامله بسیار خوبی است. ولی برای اینکار باید مواظب باشی. من خانواده‌های معینی را می‌شناسم که مرتباً برایشان نان می‌برم، و درازای آن بدون هیچ دردسری پول نقد دریافت می‌کنم...»

ایلچ نزدیکتر آمده و به گفتگوی ما گوش فرا داد. دهقان می‌گفت: «خانواده‌ای را در بولوتو می‌شناسم...» پرسیدم: «بولوتو، بولوتو دیگر کجاست؟» دهقان بمن خیره شده و گفت: «از کجا می‌آیی که نمی‌دانی بولوتو کجاست؟» بعداً فهمیدم که بولوتو نام بازاری است (مقر حکومت هم اکنون در آنجا قرار دارد) که سبزیجات و سیب در آنجا فروش می‌رسد. باو گفتم: «من اهل پتروگراد هستم و بتازگی به مسکو آمده‌ام.»

«اوه، اهل پتروگراد!» دهقان این را گفته ورشته افکارش بجای دیگری کشیده شد، و پس از مکثی کوتاه گفت: «این لنین مایه‌آزار و دردسرساز است. من این مرد را درک نمی‌کنم. اگر از من پرسشی می‌گویم آدم کودنی است. زنش از او چرخ خیاطی می‌خواهد و اودستور می‌دهد که چرخ خیاطی را از تمام دهات جمع‌آوری کنند. مال خواهر زاده‌ مرا از او گرفتند. می‌گویند تمام کرملین از چرخ خیاطی بهم ریخته است.» از ترس اینکه به قهقهه نیافتم جرات نگاه کردن به ایلچ را نداشتم.

آن دهقان مرفه و خرده مالک نمی‌توانست بفهمد که لنین هنگامی که امکانش را هم دارد در فکر تهیه این چیز و آن چیز برای خودش نیست. این دهقان شنیده بود که لنین درباره ماشین صحبت کرده ولی نمی‌دانست که چرا او باید خودش را با مساله ماشین بیازارد.

هرچند که این گفتگویی احمقانه بود، ولی نشان می‌داد که چه راسخی در پیش روی حزب و حکومت شوراهای در مبارزه برای سوسیالیسم قرار دارد، مبارزه بر علیه ثروتمندان، کولاک‌ها، بر علیه روحیه خرده مالکی، بر علیه عدم کار آیی، ندانم کاری و عقب ماندگی اقتصادی کشورمان.

اواخر ماه مه ایلچ نامه‌ای خطاب به کارگران پتروگراد نوشت. تمام مقاله‌ها و سخنرانی‌های ایلچ با چنین حالتی نوشته نشده‌اند. لحن آنها کاملاً بستگی باین داشت که خطاب به چه کسی نوشته می‌شد. نامه ۲۲ ماه مه‌اش به مردمی نوشته شده بود که او همه امیدهایش را به آنها بسته و به نبوغ سازنده آنان ایمان داشت - به کارگران پتروگراد. او به آنها نوشته بود:

«پتروگراد همه روسیه نیست. کارگران پتروگراد فقط بخش کوچکی از کارگران روسیه را تشکیل می‌دهند. ولی آنها یکی از بهترین، آگاهترین، انقلابی‌ترین و پابرجاترین بخش طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان روسیه هستند، و یکی از کم تسلیم شده‌ترین به جملات تو خالی، به یأس بیهوده و به تهدیدهای بورژوازی. و این به کرات در لحظات حساس زندگی ملت‌ها اتفاق افتاده که حتی بخش پیشرو کوچکی از طبقات پیشرو بقیه را بدنبال خود کشانیده، به آتش شور و شوق انقلابی توده‌ها دامن زده و به پیروزی‌های عظیم تاریخی دست یافته‌اند.» (مجموعه آثار، جلد ۲۷، صفحات ۳۵۹-۳۵۸)

ایلچ درباره وظیفه سازماندهی بزرگی که در مقابل کارگران پتروگراد قرار داشت برای آنها نوشت. او بیشترین اهمیت را برای کار تشکیلاتی قایل بود. «نقشی که قهرمانی در حفظ کارهای تشکیلاتی طولانی و در سطح کشوری ایفا نموده بسیار مشکلتر و در عین حال ممتازتر از نقشی است که قهرمانی در یک قیام داشته است، ولی قدرت حزب‌های طبقه کارگر، قدرت طبقه کارگر همیشه در این نهفته بوده است که متهورانه، شرافتمندانه و آشکارا با خطر روبرو شده، از قبول خطر نهراسیده، و هوشیارانه نیروهای کمپ «خودی» و کمپ «طرف مقابل»، کمپ استعمار کنندگان، را بر آورد می‌کند. انقلاب در حال پیشرفت، توسعه و رشد است. وظایفی که ما با آنها روبرو هستیم نیز در حال گسترش است. مبارزه وسعت یافته و عمیقتر می‌گردد.» (همانجا، ص ۳۶۰) اطمینان ایلچ به پیروزی انقلاب شور و شوق توده‌ها را دامن می‌زد.

کار سخت و پیگیر خود او نمونه‌ای از آن کار قهرمانی تشکیلاتی بود که از آن سخن رانده بود.

در کنار سازمان دادن دفاع کشور در مقابل دشمنان خارجی و داخلی و بدست گرفتن رهبری در جنگ‌های داخلی که در آن موقع دیگر شروع شده بود، ولادیمیر ایلچ مسئولیت بسیار عظیمی را در ساختمان سوسیالیسم نیز بدوش می‌کشید. او فرمان‌هایی مبنی بر ملی کردن صنایع صادر می‌کرد، رهنمودهایی برای کارگران واحدهای صنعتی ملی شده می‌نوشت، گزارشاتی برای کنگره‌های اتحادیه‌های کارگری، انجمن فوق‌العاده اقتصاد ملی و اولین کنگره انجمن‌های اقتصاد ملی تهیه می‌نمود، در کنگره کمیسرهاى کارگری، جلسات نمایندگان واحدهای حزبی کارخانه‌ها، و در کنفرانس‌های کمیته‌های کارخانه‌ای سخنرانی می‌کرد؛ هیات‌های نمایندگان پتروگراد، یلتس و دیگر کارگران را می‌پذیرفت؛ برای کمونیست‌های بسیج شده وعازم جبهه صحبت می‌کرد، و در عین حال، در سخت‌ترین لحظات بحران - در ۲۵ ماه مه، درست قبل از اجرا نمودن حکومت نظامی در مسکو - طرح قانونی مربوط به برپا داشتن آکادمی سوسیالیستی علوم اجتماعی را تقدیم هیات کمیسرهاى مردم نمود؛ در پنجم ژوئن در جلسه معلمان انترناسیونالیست سخنرانی نمود؛ در دهم ژوئن درخواستی دربارهٔ فتنه ضد انقلابی در چکسلواکی مطرح کرد، و در همان روز پیشنهادی مبنی بر کمک گرفتن از خدمات مهندسان را در مجمع کمیسرهاى مردم عنوان نمود؛ دو روز قبل از سوء قصد به جانش، در کنگره آموزشی و دربارهٔ بحساب آوردن مدرسه بعنوان عاملی مهم و عظیم در ساختمان سوسیالیسم، سخنرانی کرد. همه هفته و گاهی دوبار در روز و یا بیشتر در جلسات منطقه‌ای صحبت می‌کرد. این کار راهنمایانه در میان توده‌ها اثر خودش را بخشید. اینکار بیش از هر چیز دیگر به رسیدن به پیروزی کمک نمود.

با مرورد دوباره تاریخ جنگ داخلی ۱۹۱۸ در امروز، هنگامیکه کلیه قطعات تصویر در کنار یکدیگر گذاشته شده‌اند، و ما تصور روشنی از مبارزه سختی که سیستم زمینداری و سرمایه‌داری برای حفظ وجود خود شروع نموده بود پیدا کرده‌ایم، انسان درمی‌یابد که انقلاب باین خاطر پیروز شده بود که توده‌ها برای مبارزه گردآمده بودند، بخاطر اینکه کار عظیمی در میان ایشان انجام شده

بود، بخاطر اینکه توده‌ها دریافته بودند که مبارزه بر سر چیست، و بخاطر اینکه مبارزه چیزی بود نزدیک به آنها که می‌توانستند در کش کنند.

در بهار و تابستان ۱۹۱۸ ایلچ در مسکو زندگی نموده و با فشار بسیار کار می‌کرد. هر گاه لحظه‌ای فراغت پیدا می‌کرد با خواهرش ماریا و من با اتومبیل بدیدن نقاط جدید در خارج مسکو رفته، سواری نموده، تفکر کرده و ریه‌هایش را از هوای تازه پر می‌نمود. او به همه چیزهای کوچک در اطرافش توجه می‌کرد.

دهقانان میانه باحال، قدرت شوراها که پشتیبان صلح و برضد مالکان بود، موافق بودند، ولی فکرنمی‌کردند که این حکومت بر جای خواهد ماند، و از ابراز عبارات مضحک درباره آن خودداری نمی‌کردند.

بخاطر دارم یکبار از پلی که از نظر ایمنی بسیار مشکوک بنظر می‌آمد می‌گذشتیم. ولادیمیر ایلچ از دهقانی که در کنار پل ایستاده بود سؤال کرد که آیا اتومبیل قادر به گذشتن از روی آن هست یا خیر. دهقان سرخود را تکان داده و باخنده گفت: «اگر مرا می‌بخشی باید بگویم که مطمئن نیستم، این پل از آن شوراهاست.» بعدها ایلچ در حالیکه می‌خندید جمله آن دهقان را تکرار می‌کرد.

یکبار دیگر از گردش با ماشین بازمی‌گشتیم و در حال گذر از زیر یک پل راه آهن بودیم که گله‌ای گاوا از طرف مقابل آمده و راهمان را سد کردند. گاوها خون‌سردانه ترافیک اتومبیل‌ها را نادیده گرفته و به هیچکس راه نمی‌دادند. ما مجبور به توقف بودیم. دهقانی که از آنجا رد می‌شد با پوزخند به ایلچ نگاه کرده و گفت: «مجبور شدی به گاوها راه بدهی.»

ولی دهقانان مدت طولانی در کنار گود نشستند. اواسط مه مبارزه طبقاتی آغاز شده و آنها را نیز درگیر نمود.

تابستان ۱۹۱۸ ایام بسیار سختی بود. ایلچ دیگر چیزی نمی‌نوشت و شب‌ها نمی‌خوابید. یک‌عکس، کمی قبل از اینکه به او تیراندازی بشود، او را با حالتی متفکر و انگار که تازه از بستر یک بیماری جدی برخاسته است، نشان می‌دهد.

آن روزها، دوران بسیار سختی بود.

بورژوازی که همه چیزش را در انقلاب بزرگ پرولتاریایی از دست

داده بود، در جستجوی کمک از خارج بود. برای سازمان دادن شورش‌ها از متحدین پول دریافت مینمود، به نیروهای آلمان متوسل می‌شد، جمعیت رابه غارت و هرج و مرج تشویق می‌کرد، و از یک گودال به گودال دیگر سقوط می‌نمود. آلمان‌ها به سفیدهای فنلاند کمک کرده و اوکرائین رابه تصرف درآوردند، ترک‌ها به کمک موزا و اتیست‌های آذربایجان و منشویک‌های گرجسی آمدند، آلمان‌ها کریمه را متصرف شدند، انگلیسی‌ها مورمانسک را اشغال نمودند، و متحدان به چک‌ها و سوسیال‌رولوسیونرهای راست کمک کردند که سبیری را از ایالات مرکزی جدا نمایند. حمل غلات از اوکرائین و سبیری متوقف شد و سکو و پتروگراد بحال قحطی افتادند. حلقه جبهه‌های درحال جنگ تنگ می‌شد.

در ۲۱ مه ایلینج در تلگرافی به کارگران پتروگراد نوشت:

«... وضعیت انقلاب بسیار بحرانی است. بخاطر داشته باشید، فقط شما می‌توانید انقلاب را نجات دهید، کس دیگری وجود ندارد...»

«وقت تنگ است: پس از مه دردناک، ژوئن و ژوئیه دردناکتر و شاید هم بخشی از اوت خواهد آمد.» (مجموعه آثار، جلد ۲۷، ص ۳۵۴).

حمله طغیان‌های ضدانقلاب برمیخواست و کولاک‌ها را در برمی‌گرفت. آنها غلات خود را احتکار می‌کردند. مبارزه بر علیه قحطی بامبارزه بر علیه ضدانقلاب یکی میشد. ولادیمیر ایلینج برای تشکیل کمیته‌های دهقانان فقیر فشار آورده و کارگران را شدیداً تشویق به پیوستن به دستجات تهیه مواد غذایی،

۱. کمیته دهقانان فقیر در ۱۱ ژوئن ۱۹۱۸ وطنی مبارزه تلخ طبقاتی در روستاها، یعنی هنگامیکه مملکت از کمبود حاد مواد غذایی رنج میبرد تشکیل شد. از جمله کارهای آنها توزیع غلات و دیگر مایحتاج و وسایل کشاورزی و کمک رساندن به مسئولین تهیه مواد غذایی در مصادره غلات از کولاک‌ها بود. این کمیته‌ها پایه‌های دیکتاتوری پرولتاریا در مناطق روستایی بوده و عمدتاً از این طریق بود که افراد ارتش سرخ از میان دهقانان فراخوانده شدند. این کمیته‌ها، پس از برآوردن ساختن اهداف مربوطه، در دسامبر ۱۹۱۸ منحل شدند.

۲. Food Detachments در ۱۹۱۸ و بخاطر کمبود حاد مواد غذایی در کشور بوجود آمدند، دستجاتی از کارگران و دهقانان فقیر برای خرید غلات از

جایی که تجربیات انقلابی آنان در روستاها مفید واقع میشد، مینمود. در آن لحظه جنگ برای نان- او خطاب به کارگران می گفت- جنگ برای سوسیالیسم است.

ایلیچ به کارگران پتروگراد نوشت لازم است که «کارگر پیشرو، بعنوان رهبر تهی دستان بعنوان رهبر زحمتکشان روستائی، بعنوان ایجادکننده دولت زحمتکشان «به میان مردم برود.» او می گفت که کارگران با تجربه و در جنگ آب دیده شده، پیشروان انقلابند.

«اینها از آن نوع پیشروان انقلاب اند در پتروگراد و سراسر کشور - که فریادها را به گوش می رسانند. آنها باید در میان توده هاشان پاخیزند، باید درک کنند که نجات کشورشان در دست های آنان است، و اینکه از آنان انتظار قهرمانی ای نه کمتر از آنچه که در ژانویه و اکتبر ۱۹۰۵ و در فوریه و اکتبر ۱۹۱۷ از خودشان بروز دادند می رود، که باید «جنگ مقدس» بزرگی بر علیه سودجویان غله، کولاکها، انگل ها، برهم زنندگان تشکیلات و رشوه گیران براه بیافتد. «جنگ مقدس» بزرگی بر علیه متخلفان دستورات دولت در جمع آوری، حمل و نقل و توزیع نان در میان مردم و نان برای ماشین ها.

«مملکت و انقلاب با کوشش توده ای کارگران پیشرو می تواند نجات پیدا کند. ما به دهها هزار پروتاریای پیشرو و آبدیده نیازمندیم، آنچنان از نظر طبقاتی آگاه که مسایل را برای میلیون ها دهقان فقیر در سراسر کشور توضیح داده و رهبری این میلیون ها را در دست بگیرند...» (همانجا، صفحات ۳۶۱، ۳۵۹).

کارگران پتروگراد به درخواست ایلیچ پاسخ گفتند. آنها «جنگ مقدس» را سازمان دادند. دهقانان فقیر شروع به گرد آمدن بدور قدرت شوراها نمودند. در ۱۱ ژوئن کمیته مرکزی اجرایی سراسری روسیه فرمان تشکیل کمیته های دهقانان فقیر را صادر نمود. دهقانان فقیر شروع به تمکین از لنین، که بوسیله

کولاکها بقیمت تعیین شده و با مصادره آنها، به مناطق کشت غلات فرستاده میشدند. این دسته ها نقش بسیار مهمی در تهیه مواد غذایی برای جمعیت، در آموزش سیاسی دادن به دهقانان فقیر، و در مبارزه با کارشکنی کولاکها در جمع آوری غله ایفا نمودند. آنها پس از خاتمه جنگ داخلی منحل شدند.

کارگران و سربازان بسیار راجع به او شنیده بودند، نمودند. ایلچ از تهیدستان مواظبت می کرد، ولی تهیدستان نیز از ایلچ مواظبت می کردند. لیدیا فوتی یوا، منشی ایلچ بیاد دارد که چگونه یکی از افراد ارتش سرخ که از يك خانواده فقیر دهقانی برمیخواست به کرملین آمده و نیمی از قرص نان را برای لنین بریده و گفته بود: «بگذار او اینرا بخورد، این روزها روزهای گرسنگی است.» او حتی درخواست دیدار با ایلچ را نیز نکرده بود، فقط خواسته بود از دور هنگامیکه او در حال رد شدن بوده نشانش بدهند.

ایلچ از هر کوششی برای اینکه يك زندگی مرفه و آسوده برایش فراهم نمایند، حقوق زیادی برایش در نظر بگیرند و غیره، بسیار عصبانی میشد. بخاطر می آورم که چقدر از اینکه یکبار مالکوف، رئیس کرملین، برایش ظرفی حلوا آورده بود، خشمگین شده بود.

در ۲۳ مه ایلچ یادداشتی برای بونچ-برویویچ نوشت:

«و. د. بونچ-برویویچ،

مدیر امور تجارتي

مجمع کمیسارهای مردم.

«بخاطر عدم توجه شما به تقاضای مضرانه من برای مطلع نمودن اینجانب درباره اینکه بر چه مبنایی حقوق مرا از اول مارس ۱۹۱۸ از ۵۰۰ روبل به ۸۰۰ اضافه نموده اید، و بخاطر غیرقانونی بودن چنین اضافه حقوقی، که شما خودسرانه و با قرار و مدار با ن. ب. گوربونوف، منشی هیأت به آن اقدام نموده اید، و بخاطر تخلف مستقیم از فرمان هیأت کمیسارهای مردم صادره در تاریخ ۲۳ نوامبر ۱۹۱۷، من بدینوسیله شما را شدیداً توبیخ می کنم.

«رئیس هیأت کمیسارهای مردم»

و. اولیانوف (لنین)

(مجموعه آثار، جلد ۳۵، ص ۲۷۲)

آلمانها قرارداد صلح برست را با روسیه شوروی به امضاء رسانده و خصومت را متوقف نمودند، ولی نقشه های خود را برای تصرف روسیه زها نکردند. در طی مذاکرات برست حکومت آلمان وارد مذاکراتی با اوکرائینی-های رادا شده و به آنها قول کمک برای جنگ بر علیه بولشویکها راداده بود.

پس از اشغال اوکراین و سرنگونی قدرت شوراهای در آنجا، آلمان‌ها رادار را نیز کنار گذاشته، و بجای او اسکوروپادسکی، ژنرال تزاری را بعنوان آتامان فرمانروای اوکراین سرکار گذاردند. اوکراین عملاً بصورت کلنی آلمان درآمد. غلات، چهارپایان، شکر و مواد خام بمقدار بسیار زیاد از اوکراین به آلمان حمل میشد.

امپریالیست‌های آلمان بیشترین سعی خود را برای دامن زدن به جنگ داخلی نمودند. کراستوف، آتامان قزاق که به‌دن گریخته بود، از آلمان‌ها تقاضای کمک کرد و آنها نیز برای گردآوری و تشکیل واحدهای قزاق‌های گارد سفید به او کمک کردند.

آلمان‌ها به فنلاندی‌های سفید نیز برای سرکوب انقلاب در فنلاند کمک کرده و تنبیهات وحشیانه‌ای را بر علیه انقلابیون فنلاندی اعمال نمودند. ولی آلمان‌ها تنها کسانی نبودند که دست به اعمال تجاوزگرانه زدند. اوایل آوریل، ژاپنی‌ها و انگلیسی‌ها در ولادی‌وستک پیاده شدند.

تا ماه آوریل تعدادی احزاب ضدشورائی متحد شده و اتحادیه‌ی احیاء را تشکیل داده بودند. این اتحادیه از سوسیال رولوسیونرها، کادتها، پوپولار سوسیالیست‌ها، منشویک‌ها و گروه «وحدت» تشکیل شده بود. اتحادیه با کشورهای متحد به این موافقت رسیده بود که نیروهای کشورهای متحد بر علیه بولشویک‌ها به روسیه فرستاده شده و سپاهیان چک به منظور ترتیب دادن کودتا در روسیه و سرنگونی حکومت شوراهای بکار گرفته شوند. در زمان کرنسکی سپاه چک به بیش از ۴۲ هزار نفر می‌رسید، و تعداد بسیاری از ژنرال‌ها و افسران ارتجاعی روسی را نیز در برمی گرفت. نقشه قیام بوسیله اعضای کمیته مرکزی سوسیال رولوسیونرها و سوسیال رولوسیونرهای سبیری باماموران ارتشی فرانسه مورد بحث و گفتگو قرار گرفته بود. قرار بر این شده بود که نیروهای چک به شرق دور فرستاده شده و نقاط مهم را در اورال، سبیری و راه آهن اوسوری اشغال نمایند.

اواخر ماه مه چکسلواکی‌ها چلیابینسک، پتروپاولوفسک، ایستگاه ترن تا یگا و تومسک، و در ماه ژوئن اومسک و سامارا را به اشغال خود در آوردند. اواخر مه توطئه‌گاردهای سفید که بوسیله اتحادیه چیده شده بود در مسکو کشف

شده، قیامی در کریمه طرح ریزی شده و صحنه برای يك طغیان در ناوگان بالتیک آماده شده بود. در ۴ ژوئن يك حکومت بورژوا-ناسیونال در کریمه بروی کار آمد. در ۱۹ ژوئن قیامی ضد انقلابی در ایرکوتسک، و در ۲۰ ژوئن در کوزلوف و اکاترینبورگ بوقوع پیوست، در ۲۹ ژوئن يك توطئه سلطنت طلبانه در کولسک و ماگنسک شرفشده، و در ۳۰ ژوئن از طرف دوامی منطقه ای سبیری يك حکومت بورژوایی اعلام شد. سوسیال-رولوسیونرها دست در دست بورژوازی کار می کردند. در ۸ ژوئن، پس از تسخیر سامارا بوسیله سپاهیان چک، يك کمیته مجلس نمایندگان در آنجا بوجود آمد. در ۱۹ ژوئن سوسیال-رولوسیونرهای راست در تومبوف قیام براه انداخته و روز بعد ولودارسکی را در پتروگراد به قتل رساندند.

سوسیال رولوسیونرهای چپ نیز، براه ضد انقلاب کشیده می شدند. در ۲۴ ژوئن آنها تصمیم به کشتن میرباخ، سفیر آلمان گرفته و يك قیام مسلحانه را بر علیه قدرت شوراهای طرح ریزی نمودند. در ۲۷ ژوئن انگلیسی ها در مورمانسک پیاده شدند، اول ژوئیه ترن های حامل نفقات گارد سفید که با راهنمایی مأمورین فرانسوی شکل گرفته بود در مسکو متوقف شد. در ۴ ژوئیه کنگره شوراهای سراسری روسیه گشایش یافت، و در ۶ ژوئیه میرباخ بقتل رسیده و قیامی در مسکو و یاروسلاو سازمان داده شد.

۱ ایلینچ در ۵ ژوئیه هنگام صحبت در کنگره پنجم شوراهای، سوسیال رولو-سیونرهای چپ را بخاطر عدم صراحت و بیم و هراس دائمی، وعدم درک شرایط مورد انتقاد قرار داده بود، ولی تصور نمی کرد که آنها بتوانند تا حد رسیدن به ضد انقلاب نزول کنند.

۶ ژوئیه بلویو کلین و آندریف، اس-ارهای چپ، به سفارتخانه آلمان در مسکو مراجعه نموده و تقاضای ملاقات خصوصی با کنت میرباخ را می کنند. پس از پرتاب بمب به او و کشتنش، به گروه چکا که تحت رهبری يك اس-ار چپ بنام پوپوف بوده و در خیابان ترخسویا تیتلسکی قرار داشت فرار کرده بودند. هم زمان با این جریان تمام کمیته مرکزی حزب سوسیال رولوسیونر نیز به آنجا نقل مکان کرده بود. بوزر ژینسکی، رئیس چکا که برای دستگیری قاتلین به آنجا

رفته بود، خود دستگیر شد. گروه پوپوف مأمورانی را به خیابان‌های اطراف فرستاده و آنها اسمیدویچ رئیس شورای مسکو، پسودبلسکی کمیسر پست و تلگراف، لاسیس یکی از سران چکا و دیگران را دستگیر کرده و بستخانه مرکزی را به تصرف درآوردند. کمیته مرکزی اس-ارهای چپ گزارش قیام مسکو را در سراسر روسیه و در جبهه چکسلواکی منتشر نموده و خواستار جنگ بر علیه آلمان گردید. در مقابل اعمال خصومت آمیزی که از جانب سوسیال رولو-سیونرهای چپ آغاز شده بود هیأت کمیسرهای مردم تصمیم به اقدام مسلحانه علیه گروه پوپوف که بالغ بر دوهزار سر بازپایه باهشت تفنگ و یک ماشین مسلح می شد گرفت. در ۸ ژوئیه خیابان ترخسویا تیتلسکی مسدود شده و هدف تیراندازی قرار گرفت. سوسیال رولوسیونرها بقصد تلافی به کرمین تیراندازی نموده و چند تیر در حیات آنجا انداختند. پس از یک مقاومت کوتاه گروه پوپوف عقب نشینی کردند و از طریق جاده ولادیمیر فرار نموده و کمی بعد نیز پراکنده شدند. حدود سیصد نفر از آنان دستگیر و زندانی شدند.

پس از سرکوب سوسیال رولوسیونرها در خیابان ترخسویا تیتلسکی، ایلیچ می خواست به دیدن خانه‌ای که قیام کنندگان بعنوان دفتر موقشان انتخاب کرده بودند برود. ما با یکدیگر در یک ماشین روباز به آنجا رفتیم. هنگام گذشتن از ایستگاه اوکتیا برسکی صدای فریاد «ایست» کسی را از گوشه خیابان شنیدیم. با نمایان نشدن کسی که فرمان ایست داده بود، گیل-راننده ما- براه خود ادامه داد، ولی ایلیچ به او گفت که توقف کند. در همین ضمن کسی شروع به تیراندازی باهفت تیر نموده و چند مرد مسلح به دویدن برداختند. آنها افراد خودمان بودند. ایلیچ از آنان پرسید: «رفقا، وقتی نمی توانید به ببینید به چه کسی تیراندازی می کنید، روی چه فکری از گوشه خیابان تیر خالی می کنید؟» آنها بسیار ناراحت شدند. ایلیچ از آنان راه خیابان ترخسو-یا تیتلسکی را پرسید. ما بدون معطلی بداخل خانه وارد شده و به اطاق‌های آن راهنمایی شدیم. ایلیچ کنجکاو شده بود که چرا سوسیال رولوسیونرها آن خانه بخصوص را بعنوان مرکز خود انتخاب نموده و چگونه دفاع از آن سازمان داده بوده اند. ولی بزودی علاقه اش را به این سؤال از دست داد زیرا که محل خانه و وضع داخلی اش از این نظر کوچکترین چیز جالب توجهی نداشت.

آنچه که نظر ما را گرفت، زمین خانه بود که قشر ضخیمی از کاغذهای پاره پاره شده سطح آنرا پوشانیده بود. اینطور که معلوم بود، سوسیال رولوسیونرها هنگام جنگ تمام مدارك خود را از بین برده بودند.

دیروقت بعد از ظهر بود، ایلچ تمایل داشت برای يك گردش سواره به پارک سو کولنیکی برود. در نقطه ای به گشتی های کومسومول برخوردیم. «ایست!» توقف کردیم، «مدارك!» ایلچ مداركش را که در آن نوشته شده بود: «و. اولیانوف، رئیس هیات کمیسرهای مردم» نشان داد. مردان جوان با تمسخر گفتند: «یکی دیگر بگو!» آنها ایلچ را دستگیر نموده و به اولین ایستگاه میلشیا بردند. در آنجا او فوراً شناخته شده، و افراد مسئول از تهل خندیده بودند. ایلچ باز گشت و به راندن ادامه دادیم. به پارک سو کولنیکی پیچیدیم و هنگامیکه در یکی از خیابانهای آن پیش میرفتیم دوباره صدای تیراندازی شنیدیم. معلوم شد که از پهلوی يك انبار مهمات میگذشته ایم. مداركمان را نگاه کرده و از راندن در لحظات خطرناك و در محلی دور افتاده گله کرده و بهمان اجازه عبور دادند. هنگام باز گشت باید دوباره از همان ایستگاه گشتی های جوان عبور میکردیم، ولی آن جوانها به محض دیدن ما فوراً ناپدید شدند.

در ۸ ژوئیه کنگره پنجم شوراها تصمیم به اخراج سوسیال رولوسیونرهای چپ که از قیام های روزهای ۷ و ۶ ژوئیه پشتیبانی کرده بودند گرفت. در ۱۰ ژوئیه کنگره اساسنامه شوراها را تصویب نموده و جلساتش را پایان رساند. در تمام روزهای ژوئیه اوضاع بسیار سخت و مشکل بود.

فرمانده افرادی که با سپاه چک میجنگیدند مور او یوف، از اس - ارهای چپ بود. او بعد از اکتبر از قدرت شوراها پشتیبانی نموده، با افراد کرونسکی و کراسنوف که بطرف پترو گراد پیش می رفتند جنگیده و بر ضد رادای مرکزی در جبهه رومانی بجنگ پرداخته بود. ولی هنگامیکه اس - ارها در ۷ و ۶ ژوئیه قیام کردند و او نیز بجانب آنها رفته و میخواست که افرادش را بر علیه مسکو به مقابله وادارد، ولی افرادی که او بهشان تکیه میکرد، از پیروی از او خودداری کرده بودند. او بر روی پشتیبانی شورای سیمبرسک حساب کرده بود، ولی این شورا از پشتیبانی او سر باز زد. دستور دستگیری اش صادر شد. اما او به مقابله پرداخته و کشته شد. بزودی سیمبرسک به تصرف چکها درآمد. اینها به طرف اکاترینبورگ که نیکلای

دوم در آنجا زندانی بود پیشروی میکردند. در ۱۶ ژوئیه او و خانواده اش را تیرباران کردند. چک‌ها برای نجات او دیر رسیدند - آنها اکثرینبورگ را در ۲۳ ژوئیه بتصرف خود درآوردند.

در شمال نیروی انگلیسی و فرانسوی بخشی از راه آهن مورمانسک را گرفتند.

مشویک‌های باکو سر بازان انگلیسی را فراخواندند. ارتش سفید داوطلب تیخورتسکایا و سپس آرماویر را گرفت. آلمان‌ها درخواست کردند که یک گردان از ارتش آنها باید برای حفاظت از سفارتخانه شان به مسکو بیاید.

با وجود آنکه اوضاع بسیار وخیم بود، ولی ایلیچ هیچگاه امیدش را از دست نداد. روحیه او به بهترین وجهی در نامه اش به کلارا زتکین در ۲۶ ژوئیه نشان داده شده است:

«رفیق عزیزم زتکین،

از نامه ات بتاريخ ۲۷ ژوئن که رفیق گرتا گوردون آورده بود صمیمانه متشکرم. من آنچه را که بتوانم برای کمک به رفیق گوردون انجام خواهم داد. ما بسیار خوشحالیم که شما، رفیق مهرینگ و دیگر «رفقای جدایی طلب» در آلمان «قلب و روحان با ما است» این به ما اطمینان می بخشد که بهترین عناصر طبقه کارگر اروپای غربی، با تمام اشکالات، به کمک ما خواهند آمد.

«ما اکنون در اینجا در حال گذراندن شاید سخت ترین هفته های تمام انقلاب باشیم. مبارزه طبقاتی و جنگ داخلی در همه جا نفوذ میکند: همه جا در روستاها شکاف ایجاد شده است - تهیدستان طرفدار ما، و کولاک‌ها شدیداً برضد ما هستند. انتانت چکسلواک‌ها را خریده است، قیام ضد انقلاب در خروش است، و بورژوازی همه کوشش خود را برای سرنگونی ما بکار میرد. با وجود این، ما قاطعانه اعتقاد داریم که این نتیجه «معمول» (همانند ۱۷۹۴ و ۱۸۴۹) انقلاب را از سر گذرانده و بورژوازی را شکست خواهیم داد.

«با صمیمانه ترین درودها، سپاس گذار شما

لنین»

(مجموعه آثار، جلد ۳۵، ص ۲۸۲)

به متن نامه يك حاشیه هم اضافه شده است.

«مهر جدید دولتی هم اکنون برای من آورده شد. بر روی آن چنین نوشته شده است: جمهوری شورایی فدراتیو روسیه سوسیالیستی. کارگران همه کشورها متحد شوید!»

خروش قیام ضد انقلاب بدون هیچ فروکشی ادامه می یافت. چکها فاذان را گرفتند. ارتش های انگلیس و فرانسه آرخانگلسک را که حکومت فوق العاده انقلابی سوسیالیستی منطقه شمالی بر آن حکمفرما شده بود، تصرف کردند. در ایژوسک اس-ارها قیام کردند، سربازان اس-ارهای راست سارا پول را اشغال نمودند، افراد ارتش شوراهای چیتارا رها کردند و ارتش داوطلب اکاترینودار را اشغال نمود، ولی شکست قیام مسکو و یاروسلاو تریدها و دولی های بی را در رده های مختلف سوسیال رولوسیونرها بوجود آورد. جنگ بین آلمان و متحدین، که باقوای تازه نفس از سر گرفته شده بود، توجه آنان را از روسیه منحرف کرد. در ۱۶ اوت چکها در رودخانه بلایاشکست خوردند. تحکیم و تقویت همه نیروهای مسلح ما شروع شد. تعدادی اقدامات مهم تشکیلاتی انجام گرفته، فرمان های مبنی بر نام نویسی سازمان های کارگری در کار تهیه خواروبار و آذوقه رسانی صادر گشت - وضع غلات کمی بهبود یافت و تعطیل روزنامه های بورژوایی به هیجانان عمومی خاتمه داد. تبلیغ بر علیه مداخله در میان کارگران خارجی شدت یافت. در ۹ اوت کمیساریای امور خارجه پیشنهاد صلح با قدرت های متحد را تسلیم حکومت ایالات متحده نمود.

سوسیال رولوسیونرهای راست پس از اینکه احساس کردند زمین زیر پایشان خالی میشود، تصمیم به قتل تعدادی از رهبران بولشویک از جمله لنین گرفتند.

در ۳۰ اوت پتروگراد به ایلیچ گزارش داد که اوریتسکی، رئیس چکای پتروگراد در ساعت ده صبح بقتل رسیده است.

همان شب، ایلیچ قرار بود به تقاضای کمیته مسکو در جلسات مناطق بازمانی وزامسکوریتسکی سخنرانی نماید.

آن شب بوخارین برای شام نزد ما بود و در تمام مدت صرف غذا ایلیچ را تشویق به نرفتن میکرد. ایلیچ باخنده ترس و وحشت او را بر طرف نموده

و برای خاتمه دادن به بحث گفت که احتمال دارد درود. ماریا ایلینیچنا آن روز کمی بیمار بود و در منزل مانده بود. ایللیچ برای دیدن او بدرون اطاق آمد، و او از ایللیچ خواست که او را نیز همراه خود ببرد. جواب شنید که: «به هیچ وجه، تو در خانه بمان» و بدون همراه بردن محافظ به جلسه رفت.

دوروز بعد از سخنرانی ایللیچ در دانشگاه دوم دولتی مسکو بود و ما در همان ساختمان کنفرانسی درباره آموزش داشتیم. کنفرانس روبه اتمام بود و من خود را برای رفتن بخانه آماده میکردم. به یکی از دوستانم که معلم مدرسه بود و در منطقه زامسکور تسکی زندگی میکرد قول داده بودم که او را برسانم. یک اتومبیل کرملین در خارج ساختمان منتظرم بود ولی راننده آن بنظر نا آشنا میآمد. او را با طرف کرملین برد، ولی من باو گفتم که اول مسافر ما را به خانه برساند. راننده چیزی نگفت. ولی هنگامیکه به کرملین رسیدیم توقف نمود، و مصاحب مرا بیرون راند. من از حالت آمرانه او متعجب بودم و در نظر داشتم چیزی باو بگویم که به در ورودی ساختمان سی. ئی. سی که گیل راننده ما که همیشه ما را با اتومبیل به همه جا میبرد منتظرم ایستاده بود رسیدیم. او بمن گفت که ایللیچ را به میشلون برده و در آنجا زنی به او تیر اندازی نموده و کمی او را زخمی ساخته است. خیلی ناراحت بنظر میرسید. پرسیدم: «بسن بگو آیا زنده است یا نه؟» گیل جواب داد که آری و من بداخل ساختمان دویدم. آپارتمانمان شلوغ بود و پالتوهای ناشناس به جا لباسی راهرو آویزان شده و همه پنجره ها باز شده بودند. پهلوی جا لباسی اسوردلوف با صورتی غمگین و ناراحت ایستاده بود. با دیدن او فکر کردم که همه چیز تمام شده است و تنها چیزی که توانستم بگویم این بود که: «ما چه خواهیم کرد» او گفت: «قرار همه چیز با ایللیچ گذارده شده.» با خود گفتم، بدترین ترس هایم بواقعیت تبدیل شد. باید از یک اطاق کوچک عبور میکردم ولی بنظرم راهی بی پایان میآمد. با طاق خوابمان وارد شدم. تخت ایللیچ به وسط اطاق کشیده شده، و او با صورتی بی خون در آن دراز کشیده بود. با دیدن من پس از دقیقه ای مکث گفت: «تو آمده ای، باید خسته باشی، برو و استراحت کن.» کلمات بنظر نامربوط میآمدند، ولی چشمان او چیز کاملاً متفاوتی را ادا میکردند: «این انتهایش است.» برای اینکه او را ناراحت نکنم نزدیک در اطاق رفتم، طوری که بدون اینکه مرا ببیند بتسوانم او را نگاه کنم. هنگامیکه در اطاق بودم متوجه نشده بودم چه کسی در اطاق است،

ولی اکنون لونا چارسکی آنجا بود - یا همان لحظه بدرون رفته بود، و یا قبلاً در آنجا بود. اودر کنار تخت ایلیچ ایستاده بود و با چشمانی وحشت زده و رفت انگیز به او نگاه میکرد. ایلیچ به او گفت: «در آنجا چه چیزی هست که بآن نگاه میکنی؟»

آپارتمان ما بصورت يك كمپ درآمده بود. ورا بونچ برویویچ وورا - کرمستینسکا یا - که هر دو شان پزشك بودند - در اطراف مرد مریض رفت و آمد میکردند. در اطاق كوچك متصل به اطاق خواب يك رخت کن درست شده بود. کیسه تنفس بآنجا آورده شده، بدنبال كمك های پزشکی فرستاده شده و انواع و اقسام آمپول ها، محلول ها و باندها در آنجا گردآوری شده بود.

خدمت کار موقت ما که يك زن اهل لیتوانی بود، آنچنان وحشت زده شده بود که باطاق خود رفته و در را قفل نموده بود. يك نفر برای روشن کردن چراغ روغنی به آشپزخانه رفته، و رفیق کیزاس حوله ها و پانسمان های را در وان حمام می شست. دیدن او مرا بیاد اولین شب های انقلاب اکتبر در اسمولنی انداخت که اوشب های متوالی بدون لحظه ای چشم برهم گذاشتن، بخواندن تلگراف - هائی که از اطراف و اکناف میرسید پرداخته بود.

بالاخره جراحان - ولادیمیر زانوف، را مینتس و دیگران - وارد شدند. هیچ شکی وجود نداشت - وضع ایلیچ خطرناك و زندگی به موئی بند بود. هنگامیکه گیل باتنی چند اذرفقا او را از میشلون به کرملین آورده و خواسته بودند او را بداخل حمل کنند، نگذاشته و خودش تا طبقه دوم بالا رفته بود. خون به ریه هایش سر ازیر شده بود. دکترها از سوراخ شدن نای نیز می ترسیدند و او را از نوشیدن مایعات منع نمودند. او از تشنگی رنج می برد. کمی پس از آنکه دکترها رفته و يك نرس بیمارستان را نزد او باقی گذاردند، از نرس خواست که از اطاق بیرون رفته و مسرا بداخل بفرستد. پس از اینکه من به اطاق رفتم، ایلیچ مدتی سکوت کرده و سپس گفت: «برایم يك لیوان چای بیاور، میاوری؟» جواب دادم: «دکترها نگفتند که نباید هیچ چیز بنوشی؟» حقه اش نگرفته بود. چشمانش را بست و گفت: «بسیار خوب میتوانی بروی.» ماریا ایلیچینچنا مشغول صحبت با دکترها بود. من دم در ایستادم. در طول شب سه بار به دفتر خصوصی ایلیچ در انتهای راهرو رفتم - اسوردلوف و دیگر رفقا

تمام شب در آنجا بیدار نشسته بودند.

سوء قصد بجان ولادیمیر ایلیچ نه تنها سازمان‌های حزبی، بلکه توده‌های وسیع کارگران، دهقانان و افراد ارتش سرخ را نیز ناراحت کرده بود. آنچه که لنین برای انقلاب معنی می‌داد ناگهان با قدرت بیشتری برای آنها ظاهر شده بود. اطلاعیه‌های مربوط به حال او با هیجان دنبال می‌شد.

شب ۳۰ اوت بیانیه‌ای درباره سوء قصد به لنین، از طرف حزب و با امضای اسوردلوف منتشر شد. در آن بیانیه چنین گفته شده بود: «طبقه کارگر به سوء قصد بر علیه رهبرانش با جمع آوری نیروهایش و با ترور گسترده بر علیه تمام دشمنان انقلاب، پاسخ خواهد گفت.» سوء قصد بجان لنین باعث شد که طبقه کارگر افرادش را بهم نزدیکتر ساخته و از قبل هم سخت‌تر کار کند.

حزب سوسیال رولوسیونر شروع به از هم پاشیدن کرد.

روز بعد از سوء قصد بجان لنین، بیانیه‌ای از طرف دفترشان در مسکو در روزنامه‌شان چاپ شد که در آن گفته می‌شد حزب سوسیال رولوسیونر در این جنایت دخالت نداشته است. بعد از شورش اس - ارهای چپ در ژوئیه، اعضای این حزب و بخصوص کارگران شروع به بیرون آمدن از آن نمودند. بخشی از این حزب با نام کمونیست‌های نارودنیک از آن انشعاب کرده بود. این بخش که بوسیله کولگایف، بیتسنکو، اوستینوف و دیگران رهبری می‌شد، مخالف اعمال قهرآمیز بر علیه صلح برست، مخالف اعمال تروریستی، و یا مبارزه فعال بر ضد حزب کمونیست بود. بقیه اعضا بیشتر به راست متمایل شده و از شورای کولاکها پشتیبانی می‌کردند، ولی نفوذ آنان رو بکاهش گذاشته بود. سوء قصد بجان لنین این پروسه از هم پاشیدگی حزب سوسیال رولوسیونر را تسریع نموده و هر چه بیشتر باعث تحلیل رفتن نفوذ آنان در میان توده‌ها شد.

امیدهای دشمنان حکومت شوراهای نقش بر آب می‌شد. ایلیچ بهبودی می‌یافت. گزارش پزشکان روز بروز امیدوار کننده‌تر می‌شد. آنها و تمام کسانی که در اطراف ایلیچ بودند شادمانی می‌کردند و ایلیچ با آنها شوخی می‌کرد. از حرکت منع شده بود، ولی در خلوت، هنگامی که کسی در اطراف نبود، سعی می‌کرد بنشیند. بسیار مشتاق بود که به زندگی عادی باز گردد. بالاخره در دهم سپتامبر پرونده گزارش داد که از خطر جسته است. و یادداشتی از طرف خودش

هینی بر اینکه روبه بهبود است و از مردم تقاضا می‌کرد که از ناراحت کردن پزشکان با تلفن کردن به آنان و جویا شدن حال او، دست بردارند بچاپ رساند. در ۱۶ سپتامبر به ایلچ اجازه داده شد که در جلسه هیأت کمیسارهای مردم شرکت جوید. او آنچنان هیجان زده و عصبی بود که بسختی می‌توانست از تخت خارج شود، ولی از اینکه بالاخره قادر به بازگشت به کار شده خوشحال بود.

در ۱۶ سپتامبر ریاست جلسه هیأت کمیسارهای مردم را بعهده گرفت. کمی بعد در همان روز پیام شادباشی به کنفرانس سازمان‌های پرولتکولت فرستاد. آن روزها پرولتکولت از نفوذ زیادی برخوردار بود. به عقیده ایلچ کمبود پرولتکولت در این بود که آنطور که باید و شاید با هدف‌های سیاسی مبارزه رابطه نداشت، که باندازه کافی در برانگیختن آگاهی توده‌ها برای بجلوراندن آنها و آماده کردنشان برای مدیریت دولت از طریق شوراها فعالیت نمی‌کرد. در پیام شادباشش به کنفرانس، ایلچ به وظایف سیاسی‌ای که در جلو روی پرولتکولت قرار داشت اشاره نمود. چند روز بعد مقاله‌ای نوشت تحت عنوان «درباره خصوصیات روزنامه‌های ما» که در آن روزنامه‌ها را تشویق نموده بود که با آنچه در اطرافشان بوقوع می‌پیوست با نگاه تیزتر بنگرند. «نزدیکتر به زندگی. توجه بیشتر به روشی که توده‌های کارگران و دهقانان در عمل بساختن چیزی نوین در کارهای روزمره‌شان مشغولند. رسیدگی بیشتر به این حقیقت که این چیز نو تا چه حد کمونیستی است.» (مجموعه آثار، جلد ۲۸، ص ۸۰) ولادیمیر ایلچ کار را مستقیماً با پرداختن به مشکل مواد غذایی شروع نمود. او فعالانه در طراحی فرمان مربوط به مالیات جنسی برای کشاورزان شرکت کرد. ولی بهر حال سریعاً درک کرد که این کار فشرده مدیریت روزانه برایش بسیار سنگین است و رضایت داد که برای دو هفته تعطیلات به خارج شهر برود. او به گورکی، خانه ییلاقی سابق رینبوت، فرماندار سابق مسکو برده شد. آنجا خانه زیبایی بود با بالکن‌های متعدد، يك حمام و دارای روشنایی با برق، با مبلمانی گرانبها که در پارکی بسیار عالی واقع شده بود. طبقه هم- کف بوسیله مستحفظین اشغال شده بود - تا هنگام سوء قصد به او موضوع محافظ چیز بسیار بی اهمیتی تصور می‌شد. ایلچ بآن عادت نداشت و خود

محافظین نیز تصور بسیار مبهمی از آنچه که می‌بایست انجام می‌دادند داشتند. آنها با يك سخنرانی و يك دسته گل به ایلچ خوش آمد گفتند. هم محافظان و هم ایلچ شدیداً ناراحت بنظر می‌رسیدند. محیط نیز برای ما تازه و عجیب می‌نمود. ما به زندگی در خانه‌های محقر عادت داشتیم، در اطاق‌ها و پانسیون‌های ارزان قیمت خارج کشور. و در آنجا، با آن اطاق‌های کرانه‌ها، نمی‌دانستیم با خودمان چه باید بکنیم. ما کوچکترین اطاق را برای زندگی در آنجا انتخاب کردیم - شش سال بعد ایلچ در همان اطاق جان سپرد. ولی حتی آن اطاق کوچک نیز دارای سه پنجره بزرگ شیشه‌ای و پنجره کنگره‌ای شیشه‌ای بود. مدتی طول کشید تا ما به آن خانه عادت کردیم. محافظان نیز کم‌کم خود را به محیط آنجا وفق دادند. یادم می‌آید که او آخر سپتامبر بود و هوا رو به سردی می‌رفت. اطاق بزرگ متصل با اطاق ما دارای دوشومینه بود. ما هنگام اقامت در لندن به شومینه که وسیله گرمای اکثر خانه‌ها را تشکیل می‌داد عادت کرده بودیم. ایلچ گفت: «ممکن است آتش را روشن کنید.» محافظ کمی هیزم گرد آورده و به جستجوی لوله دودکش پرداخت، ولی در آنجا چنین چیزی وجود نداشت. محافظان با خود فکر کردند که خوب شاید این شومینه‌های خارجی اصلاً دودکش ندارند. ولی معلوم شد که آن شومینه‌ها فقط برای دکور درست شده و نه برای آتش افروختن در آن. زیر شیروانی آتش گرفت و برای خاموش کردن آن بالاجبار از آب استفاده شد و همین باعث فروریختن قسمتی از گچ‌های سقف گردید. گورکی بعدها بصورت پاتوق تابستانی ایلچ درآمد. در آن موقع دیگر آنجا بصورت جای مناسبی برای استراحت و کار درآمده بود. ایلچ به بالکن‌ها و پنجره‌های بزرگ آنجا علاقه پیدا کرده بود.

او پس از بیماری حسابی ضعیف شده بود و مدتی طول کشید تا برای رفتن به بیرون و اطراف باندازه کافی قوت پیدا کند. روحیه‌اش بسیار عالی بود زیرا که در عین احساس بازیابی سلامتی، درک می‌کرد که کل اوضاع به نقطه عطفی نزدیک شده است. شرایط در جبهه رو به خوبی می‌رفت. ارتش سرخ در حال پیروزی بود. در سوم سپتامبر کارگران قازان بر علیه چک‌ها و سوسیال-رولوسیونرهای راست که قدرت را در دست داشتند شورش کردند. در روز هفتم سربازان شوراهای قازان را گرفتند، دوازدهم ولسک و سیمبرسک را، در نهم

خوالینک، در بیستم شیتوبول و در هفتم اکتبر سامارا را تصرف کردند. در نهم سپتامبر نیروهای شوراهای گروژنی و اورالسک را اشغال نمودند. واضح بود که اوضاع رو به بهبود است. در سالگرد قدرت شوراهای لنین در سخنرانی اش به درستی خاطر نشان کرد که دسته‌های پراکنده گاردهای سرخ اکنون در قالب یک ارتش سرخ نیرومند شکل گرفته‌اند.

ما، در گورکی مرتباً گزارش‌هایی مبنی بر پیش روی انقلاب در آلمان دریافت می‌کردیم.

روزاول اکتبر ایلچ به اسوردلوف در مسکو چنین نوشت:

«در آلمان همه چیز آنچنان «شتاب» پیدا کرده است که ما نباید کندی به خرج دهیم. و این آن چیز است که باید انجام دهیم:

«فردا باید جلسه مشترکی از:

کمیته مرکزی اجرایی

شورای مسکو

شوراهای منطقه‌ای

اتحادیه‌های کارگری، غیره، و غیره فرا خوانده شود.

«گزارش‌های متعددی بایست درباره آغاز انقلاب در آلمان تهیه گردد.

«درباره پیروزی تاکتیک‌های مبارزاتی ما بر علیه امپریالیسم آلمان و غیره

«قطعنامه‌ای تهیه کنید.

«انقلاب بین‌المللی در عرض یک هفته آنچنان نزدیک شده است که باید

بعنوان واقعه‌ای در آینده نزدیک به شمار آید.

«هیچ اتحادی با حکومت ویلهلم + ابرت و دیگر اراذل [جایز نیست].

«اما برای توده‌های طبقه کارگر آلمان، میلیون‌ها زحمتکش، هنگامیکه با

روحیه اعتراض‌آمیز (فعلاً فقط روحیه) شروع نمودند،

ما برای آنها شروع به آماده کردن یک اتحاد برادرانه، غلات، و کمک

نظامی خواهیم کرد.

«ما همه جان خود را برای کمک به کارگران آلمانی در پیشبرد انقلاب

که در آلمان آغاز شده فدا خواهیم کرد.

«جمع بندی:

۱) ده برابر کوشش بیشتر در بدست آوردن غلات (کلیه ذخایر را برای خودمان و برای کارگران آلمانی جمع آوری کنید).

۲) ده برابر نام نویسی بیشتر در ارتش.

تا رسیدن بهار ما باید دارای يك ارتش سه میلیونی برای کمک به انقلاب کارگری بین المللی باشیم.

«این قطعنامه باید در چهارشنبه شب به تمام دنیا با تلگراف مخابره شود. قرار تشکیل جلسه را برای ۲ بعد از ظهر چهارشنبه بگذارید. ما در ساعت چهار شروع خواهیم کرد. تریبون را برای يك سخنرانی ۱۵ دقیقه‌ای در اختیار من بگذارید. من بآنجا آمده و دوباره باز خواهم گشت. اتومبیل را برای فردا صبح برایم بفرستید (و با تلفن بمن بگوئید که موافق هستید).

با درود

لنین»

(مجموعه آثار، جلد ۳۵. صفحات ۳۰۲-۳۰۱)

با وجود تقاضای مشتاقانه ایلیچ، باین کار او رضایت داده نشد. به سلامتی او بسیار اهمیت داده می‌شد. قرار شد جلسه مشترك روز پنجشنبه سوم تشکیل شود و روز چهارشنبه دوم، ایلیچ نامه‌ای برای آن نوشت. نامه در جلسه خوانده شده و مطابق خطوط پیشنهادی لنین قطعنامه‌ای صادر گشت. این قطعنامه بوسیله تلگراف به تمام کشورها و سراسر روسیه شوروی مخابره شده و روز بعد در پراودا بچاپ رسید.

ایلیچ می‌دانست که اتومبیلی برای او فرستاده نخواهد شد، با وجود این تمام آنروز را در کنار جاده بانتظار نشست. «کسی چه می‌داند!» ناآرامی در میان کارگران آلمان شدت می‌یافت. لنین همیشه اهمیت بسیاری برای مبارزهٔ تئوریک و برای روشن بودن مواضع تئوریک قائل بود. او می‌دانست که کائوتسکی، که آثار متعددی در معرفی دکترین مارکس نوشته و نظریات اپورتونیستی برنشتاین را مورد انتقاد قرار داده بود، در آلمان از اعتبار و نفوذ قابل توجهی برخوردار است و بهمین سبب از خواندن چکیدهٔ مقالهٔ کائوتسکی بر علیه بولشویسم که در ۱۰ سپتامبر در پراودا بچاپ رسیده بود، ناراحت و متلاطم شده بود. او فوراً نامه‌ای به وروفسکی، که در آن موقع

در سوئیس زندگی نموده و بعنوان نماینده رسمی روسیه شوروی عمل می- نمود نوشته و در آن باو خاطر نشان ساخت که زتکین، مهرینگ و دیگران باید بیانیه‌ای درباره اصول تئوریک منتشر ساخته و ضمن آن روشن نمایند که کائوتسکی درباره مسأله دیکتاتوریک برنشتاینسم مبتدل را عرضه نموده است، نه مارکسیسم را. ایلچ در آن نامه خاطر نشان ساخت که لازم است هر چه زودتر جزوه دولت و انقلاب او، که در آن به مواضع رفرمیستی کائوتسکی برخورد شده بود، به آلمانی ترجمه گردد و درخواست نمود که يك نسخه از کتاب دیکتاتوریک پروتاریا ی کائوتسکی به محض در آمدن از زیر چاپ و تمام مقاله‌های دیگر کائوتسکی را که درباره بولشویسم نوشته شده است برایش بفرستد.

ایلچ هنگام استراحت در گورکی به افشا کردن کائوتسکی پرداخت. نتیجه این کار جزوه‌اش بنام انقلاب پرولتاری و کائوتسکی مرتد بود. سطور آخر آن در ۹ نوامبر ۱۹۱۸ نوشته شد. مقاله با این جملات به پایان می‌رسید: «همان شب از آلمان خیر شروع انقلاب پیروزمندانه رسید، ابتدا در کیل و دیگر شهرها و بنا در شمالی قدرت بدست نمایندگان شوراهای کارگران و سربازان افتاده بود، سپس در برلن، که در آنجا نیز قدرت در دستهای يك شورا متمرکز گشته بود.

«جمع بندی که هنوز هم باید در جزوه من درباره کائوتسکی و درباره انقلاب پروتاریائی نوشته شود، اکنون اطناب آمیز است.»
در ۱۸ اکتبر ایلچ به مسکو بازگشته بود و در ۲۳ اکتبر خطاب به سفیر ما در برلن چنین نوشت:

«درودهای گرم و سوزان ما را فوراً به کارل لیبکنخت ابلاغ نمائید. آزادی نمایندگان زندانی کارگران انقلابی آلمان نشانه عصر جدیدی است، عصر سوسیالیسم پیروزمند که اکنون سرمشق آلمان و هم چنین همه جهان قرار گرفته است.

«از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه (بولشویک‌ها)

«لنین، اسوردلوف، استالین».

در ۲۳ اکتبر روزی که کارل لیبکنخت از زندان آزاد شد، کارگران در

خارج سفارت روسیه دموستراسیون براه انداختند.
در ۵ نوامبر ۱۹۱۸، حکومت آلمان نمایندگان روسیه شوروی را به
شرکت در جنبش انقلابی در آلمان متهم نموده، وخواستار ترك فوری کشور
بوسیله نمایندگان دیپلماتیک و کنسولی روسیه شوروی بریاست تیوف سفیر کبیر
شوراها گردید. در ۹ نوامبر، تیوف که به همراه کارمندان سفارت در حال بازگشت
به روسیه بود، بوسیله نمایندگان شوراها کارگران و سربازان برلن به برلن
انقلابی بازگردانده شد.

نخستین سالگرد قدرت شوراها با روحیه سرفرازانه‌ای جشن گرفته
شد. اواخر اکتبر ایلیچ در نوشتن درخواست نامه به کارگران اطریشی، بنام
کمیته مرکزی اجرایی و هیأت کمیسارهای مردم شرکت نمود، و در ۳ نوامبر
در دموستراسیونی که به افتخار انقلاب اطریش - مجارستان برپا شده بود
سخنرانی کرد. تصمیم گرفته شد که ششمین کنگره سراسری شوراها در طول
روزهای سالگرد انقلاب برگزار گردد. کنگره در ۶ نوامبر و با نطق ایلیچ با
عنوان: «در سالگرد انقلاب پرولتاریائی» گشایش یافت. کمی بعد در همان روز
در مراسم جلسه انجمن‌های مرکزی سراسری سندیکاها مسکو، و سرشب در
مراسم پرولتکولت مسکو سخنرانی نمود. در هفتم نوامبر نیز در پرده برداری
از لوحه یادبود رزمندگان انقلاب اکتبر صحبت کرد.

در روز هفتم ایلیچ از مجسمه یادبود مارکس و انگلس پرده برداری نموده
و درباره اهمیت آموزش‌های آنان سخنرانی ایراد کرد:

«ما در اوقات خوشی زندگی می‌کنیم، هنگامی که پیشگویی سوسیالیست-
های کبیر تحقق پیدا می‌کند. ما شاهد دمیدن سپیده انقلاب سوسیالیستی بین-
المللی پرولتاریا در تعدادی از کشورها می‌باشیم. ترس و وحشت ناگفتنی
ملت‌ها از قصابی‌های امپریالیستی، در همه جا باعث خیزش قهرمانانه توده‌های
استثمار شده گردیده، و در مبارزه برای آزادی به آنها قدرتی ده برابر بخشیده
است.»

«بگذارید یادبودهای مارکس و انگلس دوباره و دوباره بخاطر میلیون-
ها کارگر و دهقان بی‌آورد که ما در مبارزه‌مان تنها نیستیم. پهلو به پهلو ما
کارگران کشورهای پیشرفته‌تر در حال برخاستن هستند. جنگ‌های سخت هنوز

در انتظار آنها و ما است. در مبارزه مشترك يوغ سرمایه شکسته خواهد شد، و سوسیالیسم بالاخره پیروز خواهد گردید!» (مجموعه آثار، جلد ۲۸، صفحات ۴۷-۱۴۶).

در روزهای ۹، ۸، ۱۰ و ۱۱ نوامبر، ایللیچ کاملاً تحت تأثیر اخبار انقلاب آلمان قرار داشت. او دائماً در حال سخنرانی در مجامع مختلف بود. صورتش همانند روزاول ماه مه ۱۹۱۷ از شادی میدرخشید. روزهای اولین سالگرد انقلاب اکتبر شادترین روزهای زندگی او بودند.

ولی هیچگاه، حتی برای يك لحظه، ایللیچ فراموش نکرد که هنوز چه راه مشکلی در پیش روی قدرت شوراهای قرار دارد. در ۸ نوامبر او در کنفرانس دهقانان فقیر استان مسکو سخنرانی نمود.

نمایندگانی که در کنفرانس کمیته‌های دهقانان فقیر مسکو گرد آمده بودند، راضی بنظر می‌رسیدند. نمایندگان اکثراً درباره اینکه چه برداشت خواهند کرد و چگونه آنرا در میان خود تقسیم خواهند نمود صحبت می‌کردند. ایللیچ برای تعدادی از کشاورزان منفرد که موضوع کشاورزی اشتراکی و کشت کردن اشتراکی زمین برایشان مسائل مبرمی را تشکیل نمی‌داد صحبت کرد. با مقایسه روحیه موجود در میان نمایندگان کمیته‌های دهقانان فقیر و نمایندگان کنگره دوم کشاورزان اشتراکی، انسان از پیشرفتی که انجام گرفته، از هدف عظیمی که به سرانجام رسیده متحیر می‌شود.

ایللیچ درک می‌کرد که این کاری درازمدت است. او تمام مشکلات را بروشنی میدید، ولی آنرا موضوعی تعیین‌کننده بحساب می‌آورد. «فتح زمین، مانده‌ر پیروزی دیگر مردمان زحمتکش، تنها زمانی مصون و استوار است که بر فعالیت خود این مردمان زحمتکش بر سازماندهی خودشان، بر مصمم بودن و سرسختی انقلابیشان تکیه داشته باشد.

«آیا دهقانان زحمتکش دارای چنین سازمانی هستند؟»

«متأسفانه، خیر، و علت ریشه‌ای تمام مشکلات مبارزه نیز در همین مسأله

نهفته است.» (مجموعه آثار، جلد ۲۸، ص ۱۵۳).

ایللیچ راه سازماندهی را خاطر نشان ساخت، و آن کنترل کولاک و پیوستن نیروها به طبقه کارگر بود.

«اگر کولاک دست نخورده بحال خود رها گردد، اگر ما مواظب این خون آشامان نباشیم، دوباره بطور اجتناب ناپذیری با بازگشت تزار و سرمایه‌دار روبرو خواهیم شد.

«تجربه انقلاب‌هایی که تا بحال در اروپا بوقوع پیوسته است، بطور چشم‌گیری ثابت می‌کند که چنانچه دهقانان کنترل کولاک‌ها را بدست نگیرند، انقلاب بطرز اجتناب ناپذیری باشکست مواجه خواهد شد.

«تمام انقلابات اروپا منجر به شکست شد دقیقاً بخاطر اینکه روستا در کنترل دشمنانش کوتاهی نمود. کارگران در شهرها تزارها را سرنگون کردند ولی بعد از مدتی دوباره سیستم قدیمی کار برقرار گشت.» (همانجا، ص ۱۵۳).

«در انقلابات گذشته دهقانان فقیر هیچ کس را نداشتند که برای پشتیبانی از مبارزه مشکل‌شان بر علیه کولاک‌ها به او روی آورند.

«پرولتاریای متشکل - که از دهقانان قوی‌تر و با تجربه‌تر است (او این تجربه را در مبارزات قبلی اش بدست آورده است) - هم اکنون در روسیه بر سر قدرت است و کلیه وسایل تولید را در اختیار دارد، کارخانه‌ها، راه آهن‌ها، کشتی‌ها و غیره.

«اکنون دهقانان فقیر یک متحد قدرتمند و قابل اطمینان را در مبارزه خود بر علیه کولاک‌ها در اختیار دارند. دهقانان فقیر می‌دانند که شهر پشتیبان آنهاست، که پرولتاریا به آنها کمک خواهد کرد، که در حقیقت هم اکنون با تمام ابزار قدرتی که در دست دارد به کمک آنها شتافته است.» (همانجا، ص ۱۵۴).

«کولاک‌ها بی‌صبرانه در انتظار چک‌ها بودند. آنها بخاطر اینکه بدون مجازات به استثمار خودشان ادامه دهند، بخاطر اینکه تسلط خود را بر کارگر کشاورز ادامه داده و ثروتمندتر شوند، با کمال میل حاضر به تاج گذاری تزار دیگری بودند.

«ورهای فقط به این بستگی داشت که روستا باشهر متحد گردند، که پرولتاریا ونیمه پرولتاریای روستا (به عبارت دیگر آنها که کار دیگران را در استخدام خود ندارند) همراه با کارگران شهر تبلیغ بر علیه کولاک‌ها وانگل‌ها را آغاز نمایند.» (همانجا، ص ۱۵۵).

ایلیچ تصویر نمودن دوباره سازماندهی کلیه سیستم زندگی روستایی

را این چنین ادامه میدهد:

«راه حل فقط در بهره برداری دسته جمعی از زمین است... رهایی از زیان های کشاورزی در مقیاس کوچک، در کمون ها نهفته است، بهره برداری بوسیله آرتل ها یا انجمن های دهقانی. این راه بالا بردن و بهبود بخشیدن کشاورزی است، صرفه جویی کردن و مبارزه با کولاک ها، انگل ها و استثمارگران.» (همانجا، ص ۱۵۶)

روز ۱۶ نوامبر ۱۹۱۸ مصادف با گشایش اولین کنگره سراسری زنان کارگر بود که تحت حمایت کمیته مرکزی حزب کمونیست (بولشویک) روسیه و بمنظور ترویج و تبلیغ در میان زنان کارگر برگزار میشد. اینسا آرماند، اسمو-ئیلووا، کولونتای، استائل و کالینینا برای برگزاری این کنگره بسختی کار کردند. ۱۱۴۷ نفر در آن شرکت نمودند. این کنگره فقط برای زنان کارگر بود و هیچ زن دهقانی در آن حضور نداشت. ماهنوز به این موضوع نپرداخته بودیم. مسأله کار در میان اقلیت های ملی نیز در این کنگره مطرح نشد. ولی بهر حال ایلیچ در سخنرانی اش آنچه را که بیش از همه ذهنش را مشغول می داشت مطرح کرد، و آن مسأله روستا و اینکه زنان فقط تحت سوسیالیسم می توانند به آزادی دست پیدا کنند بود. او گفت: «فقط هنگامیکه ما از اقتصاد خانگی کوچک به اقتصاد اجتماعی و بهره برداری جمعی از زمین برسیم، زنان کاملاً آزاد ورها خواهند شد. این کار مشکلی است. کمیته های دهقانان فقیر هم اکنون تشکیل شده است و هنگام آن رسیده است که انقلاب سوسیالیستی استحکام یابد.

«فقط اکنون است که بخش فقیرتر جمعیت در روستاها در حال متشکل شدن است، و در این سازمان های دهقان های فقیر است که سوسیالیسم پایه هایش را محکم می کند.

«اغلب در گذشته اتفاق افتاده است که شهرها انقلابی شده اند و روستاها بعداً وارد عمل شده اند.

«انقلاب کنونی روستا را دارد که به آن تکیه نماید، و اهمیت و قدرتش نیز در همین جا نهفته است.» (همانجا، ص ۱۶۱)

ایلیچ در همه سخنرانی هایش درباره دهقانان و اشتراکی کردن زمین

صحبت می کرد. در گفتگوها و هنگام پیاده روی هایمان او اغلب به موضوع نامه کارل مارکس به انگلس در ۱۸۵۶ اشاره می کرد که مارکس در آن نوشته بود: «تمام جریان در آلمان بستگی به پشتیبانی بخش دوم جنگ دهقانی از انقلاب پرولتری خواهد داشت. در آن موقع ماجرا باشکوه و عالی خواهد بود.»^۱

درسخرانی در اولین کنفره سراسری ادارات زمین در ۱۱ دسامبر ۱۹۱۸

لنین گفت:

«زندگی به شیوه قدیمی، به شیوه ای که ماقبل از جنگ زندگی می کردیم غیرممکن است. و هدر دادن زحمت و کوشش انسانی در رابطه بایک فرد، تولید دهقانی در سطح کوچک دیگر قابل تحمل نیست. اگر گذار از این تولید کوچک و پراکنده به تولید جمعی انجام گیرد، بازدهی کار دو یاسه برابر شده، و اقتصاد کار انسانی در کشاورزی و تولید انسانی نیز دو یا سه برابر خواهد گشت.»

(مجموعه آثار، جلد ۲۸، ص ۳۱۹)

هنگام زندگی در سوئیس از یک ناراحتی جدی گوآتر رنج برده بودم. عمل جراحی و هوای کوهستانی تاحدی مرض را تخفیف داده بود، ولی عوارض بعدی اش بر قلبم اثر گذارده و قدرتم را تحلیل برده بود. پس از سوء قصد به ایلینچ، ضربه آن و نگرانی برای سلامتی اش باعث عود کردن جدی مرض در پائیز شد. پزشکان مرا در رختخواب نگاه داشته، انواع داروها را تجویز نموده و مرا از کار کردن منع کردند، ولی هیچکدام ثمری نداشت. در آن روزها هیچ آسایشگاهی وجود نداشت. مرا به یک مدرسه جنگلی درس کولینکی فرستادند، جایی که صحبت درباره سیاست و کار از چیزهای ممنوعه بود. من با بچه ها دوست شدم و ایلینچ همراه با ماریا ایلینچنا اکثر شب ها به ملاقات من می آمد. من او را در دسامبر ۱۹۱۸ و ژانویه ۱۹۱۹ را در آنجا ماندم. بچه ها خیلی زود مرا یکی از دوستان نزدیک خود بحساب آورده و درباره هر آنچه که ذهنشان را مشغول می کرد برایم صحبت می کردند. بعضی ها نقاشی هایشان را نشانم می دادند، بعضی ها تعریف می کردند که چگونه به اسکی رفته اند. یک پسر نه ساله غمگین بود از اینکه هیچکس نیست برای مادرش غذا درست کند زیرا

۱. منتخب مکاتبات مارکس و انگلس، مسکو، ص ۱۱۱.

که معمولاً او آنرا برایش مهیا می کرده است. اوسوپ سیب زمینی درست می- کرده، و سیب زمینی ها را در آب «سرخ» میکرده و هنگامیکه مادرش از کار به خانه بازمی گشته شام را حاضر می یافته است. در مدرسه جنگلی دختر کوچکی بود که از پرورشگاه به آنجا آورده شده بود. اوعادت هایی مانند جلب محبت و مرحمت معلم سخت گیر و دروغگویی را کسب کرده بود. مادر فاحشه ای داشت که در بازار اسمولنسکی زندگی می کرد. مادر و دختر شدیداً به یکدیگر علاقه داشتند. یکبار دختر در حالیکه اشک در چشمانش حلقه زده بود به من گفت که مادرش در سرمای یخبندان تقریباً بدون پاپوش بدیدن او آمده بوده است، زیرا که معشوقش چکمه های او را دزدیده و برای خریدن مشروب آنها را بفروش رسانده بود؛ پاهای مادرش را سرما زده بودند. این دختر همیشه به مادرش فکر می- کرد، سهمیه نانش را نمیخورد و آنرا برای مادرش کنار می گذاشت. بعد از شام به شکار نان خشک می پرداخت و چنانچه چیزی پیدامی کرد، برای مادرش کنار می گذاشت.

بسیاری از بچه ها درباره زندگیشان برای من صحبت می کردند. مدرسه سروکار بسیار مختصری با زندگی حقیقی داشت. شاگردها صبح ها درس می- خواندند، بعد برای اسکی بیرون می رفتند و سرشب ها تزئینات درخت کاج را درست می کردند.

ایللیچ اکثراً با بچه ها شوخی می کرد. آنها خیلی به او علاقمند شده و همیشه آمدنش را انتظار می کشیدند. در آغاز سال ۱۹۱۹ (کریسمس به تقویم قدیم) مدرسه یک جشن درخت کاج برای بچه ها تدارک دید. برای ما در روسیه، درخت کریسمس هیچگاه با مراسم مذهبی تداعی نمی شد، و این تنها یک مهمانی برای سرگرمی بچه ها بود. بچه ها ایللیچ را به مهمانی دعوت کردند و اوقول داد که بیاید. او از بونچ- بروویچ خواست هر چند تا که می تواند برای بچه ها هدیه تهیه کند. آنشب در راه آمدن نزد من با ماریا ایلینیچنا، راهزن ها به ماشین حمله کرده بودند. آنها پس از اینکه فهمیده بودند به چه کسی حمله کرده اند ترسیده و ایللیچ، ماریا ایلینیچنا، گیل راننده و محافظ ایللیچ را- که دستهایش گرفتار نگاه داشتن یک کوزه شیر بوده است- از ماشین بیرون آورده و خود با اتومبیل فرار کرده بودند. در مدرسه ماهمگی منتظر ایللیچ و ماریا

ایلینیچنا بوده و متحیر بودیم که چرا اینقدر دیر کرده اند. هنگامیکه آنها بالاخره
بمدرسه رسیدند، غیرعادی بنظر می آمدند. بعداً من در راهرواز ایلیچ پرسیدم
که چه اتفاقی افتاده است. او برای لحظه ای از ترس ناراحت کسردن من
جواب نداد، بعد باهم باطاق من رفتیم و او همه جریان را برایم تعریف کرد.
خوشحال بودم که او سالم و درامان است.

۱۹۱۹

سال ۱۹۱۹ سال جنگ داخلی حاد بر علیه کولاکها، دنیکن و یودنیچ
بود. جنگ تحت شرایط فوق العاده مشکل قحطی و خرابی اقتصادی وسیع
پیش برده می شد. کارخانه ها متوقف شده و راههای آهن در هرج و مرج کامل بسر
می بردند. ارتش سرخ هنوز بطور کامل و شایسته سازماندهی نشده و بطور
ناچیزی مسلح بود. در بسیاری از جاها، هنوز قدرت شوراهای آنطور که باید
برقرار نشده، و خود را با جمعیت مربوط نکرده بود. احزاب متخاصم قدرت
شوراهای، تمام عناصری که در رژیم سابق بدون زحمت در رفاه زندگی کرده
بودند - مباشرهای مالکان و سرمایه داران، کولاکها، تاجران و غیره -
تبلیغات شدیدی بر علیه بولشویکها براه انداخته و از نادانی و عدم اطلاع
توده های دهقانی استفاده نموده و انواع و اقسام داستانهای آسمان و ریسمان
را در میان آنان شایع می نمودند.

ولی بهر حال نام لنین در همه جا از احترام بسیاری برخوردار بود. لنین
دشمن مالکان و سرمایه داران بود. لنین پشتیبان صلح بود. همه می دانستند که
لنین رهبر مبارزه برای قدرت شوراهای است. توده ها در دور افتاده ترین نقاط
کشور از این مسأله آگاه بودند. ولی لنین مستقیماً در جنگ شرکت نمی کرد،
او در جبهه نبوده و درک این موضوع در آن روزها برای مردم بیسواد، مردمی
که وسعت دیدشان از زندگی منزویانه خویش فراتر نمی رفت، مشکل بود که
تصور کنند چگونه ممکن است یک نفر از مسافت دور بر روی رهبری تأثیر
بگذارد. در نتیجه افسانه های مختلف در اطراف نام لنین ساخته می شد. بطور
مثال ماهیگیران دریاچه دور افتاده بایکال در سیبری تقریباً ده سال قبل بخاطر

می‌آوردند که چگونه در اوج جنگ با سفیدها، ایلیچ با هواپیما بآنجا پرواز نموده و در غلبه بردشمن بآنها کمک کرده بود. در شمال قفقاز مردم می‌گفتند با وجود اینکه لنین را ندیده‌اند، ولی اطمینان دارند که او در میان ارتش سرخ جنگیده، ولی برای اینکه کسی از این مسأله آگاهی پیدا نکند این کار را مخفیانه انجام داده و بآنها در بدست آوردن پیروزی کمک کرده است.

امروزه کارگران و کشاورزان اشتراکی می‌دانند که هر چند ایلیچ در جبهه نبوده است، ولی تمام مدت روح و قلبش با ارتش سرخ بوده، همیشه درباره آن فکرمی کرده و همیشه برایش اهمیت قایل بوده است. آنها می‌دانند که او برای انداختن سیاست در کانال‌های صحیح، چقدر سخت کوشیده و کار کرده است. اورئیس هیأت کمیسارهای مردم بود، فعالیت‌هایش متفاوت بود، ولی به‌سرشکلی که درمی‌آمد با مسائل جنگ داخلی و با مسائل مبارزه برای قدرت شوراهای پیوند نزدیک داشت. در ۱۳ مارس ۱۹۱۹ در یک میتینگ در پتروگراد سخنرانی نموده و درباره موفقیت‌ها و مشکلاتی که در پیش روی قدرت شوراهای قرار داشت صحبت نمود.

«برای اولین بار در تاریخ، یک ارتش بر اساس نزدیکی ساخته شده است، بر اساس نزدیکی جدائی ناپذیر، می‌توان گفت، وحدت جدائی ناپذیر بین شوراهای و ارتش: (تأکیدها از من است - ن.ک.) شوراهای همه مردمان کارگر و استثمارشده را متحد می‌نماید - و ارتش بر اساس اصول دفاع سوسیالیستی و آگاهی طبقاتی بنا شده است.» (مجموعه آثار، جلد ۲۹، ص ۴۷)

این وحدت منافع از هزاران راه کوچک ابراز می‌شد. حکومت شوراهای حکومت‌آشنای افراد ارتش سرخ بود.

ایلیچ دوست داشت که با پنجره‌های باز بخوابد، هر روز صدای سرود افراد ارتش سرخ که در کرملین زندگی می‌کردند از بیرون بداخل اطاق می‌رسید. «ما در راه قدرت شوراهای جان خود را فدا خواهیم کرد.»

ایلیچ کاملاً می‌دانست که در جبهه‌ها چه می‌گذرد. او در تماس مستقیم با جبهه‌ها قرار داشته و مبارزه راهبری می‌کرد، و در ضمن دقیقاً با آنچه که توده‌ها درباره جنگ می‌گفتند گوش فرامی‌داد. گاهی اوقات من در گفتگوهای ایلیچ با افراد متفاوت حضور داشتم، و متوجه می‌شدم که او چقدر خوب می‌تواند

حرف را به موضوع مورد علاقه‌اش بکشاند. و او به کل اوضاع توجه و علاقه داشت، به هر آنچه که در جبهه‌ها می‌گذشت.

حضور خود را هنگام دادن گزارشی به ایلچ دربارهٔ عدم اطمینان افراد ارتش سرخ به متخصصان ارتش قدیم بخاطر دارم. در ابتدا ما مجبور بودیم از متخصصان نظامی قدیم درس بگیریم؛ تا این حد را افراد ارتش سرخ قبول می‌کردند. ولی با وجود این آنها این متخصصان را با سوء ظن نگریسته و حتی از خطاهای کوچکشان نیز نمی‌گذشتند. هنگامی که انسان بیاد می‌آورد که چه دریایی بین افسران فرمانده و سربازان در رژیم قدیم وجود داشته، این احساس بنظرش قابل فهم می‌شود. پس از رفتن مردی که گزارش می‌داد، ایلچ درباره قدرت ارتش سرخ، بخاطر این که فرماندهان تا این حد به توده سربازان نزدیک بودند، با من صحبت کرد. تا بلوهای ورشچگین درباره جنگک باترکیه در سال‌های ۷۸-۱۸۷۷ در خاطرمان زنده شد. نقاشی‌های خوبی بودند. در یکی از آن نقاشی‌ها او صحنه‌ای از نبرد را در حالیکه افسران فرمانده بر تپه‌ای ایستاده و از مسافت دور جنگک را نظاره می‌کنند، نشان داده است. افسران آراسته با دستکش، در حالیکه در فاصلهٔ امنی از صحنهٔ نبرد ایستاده‌اند، بادور-بین مردن سربازان را در جنگک تماشا می‌کنند. اولین باری که من تا بلو را دیدم ده ساله بودم. پدرم مرا به نمایشگاه نقاشی‌های ورشچگین برده بود. و تا بلوهای او اثر خود را برای همهٔ عمر در ذهن من باقی گذاشته بودند.

یکبار ایلچ نامه‌ای از پروفیسور دولسکی در ورونژ دریافت نمود که ضمن آن خواستار رفتار رفیقانهٔ افراد ارتش سرخ با متخصصان شده بود. ایلچ جواب او را با مقاله‌ای در پرآودا داده و در آن چنین گفته بود:

«شما رفتار رفیقانه‌ای نسبت به سربازان ازپای درآمده، کارگران خسته و بجان‌آمده از قرن‌ها استثمار نشان دهید، و سپس روابط حسنه بین کارگران کار یدی و کارفکری با گام‌های بلندی طی خواهد شد.» (همانجا، ص ۲۰۷)

یکبار هنگامی که لونا چارسکی، پس از دیداری از جبهه به ایلچ گزارش می‌داد، حضور داشتم. البته لونا چارسکی، متخصص فوق‌العاده‌ای در امور نظامی نبود، ولی ایلچ به سؤال کردن از او ادامه داده، حقایق متعدد و بظاهر نامربوطی را به یکدیگر ربط داده و گزارش دهند. را بامهارت به کانالی هدایت نمود

که گزارش او گزارش بسیار جالب توجهی بنظر می‌رسید. ایلچ همیشه می‌دانست که چگونه از این یا آن فرد سؤال نموده و اطلاعاتی را که می‌خواهد بدست آورد. او با تعداد زیادی از کارگرانی که به جبهه می‌رفتند یا از آنجا بازمی‌گشتند گفتگو می‌نمود. ایلچ تصویر بسیار خوبی از ارتش سرخ بدست آورده بود، و می‌دانست که اکثر افراد ارتش سرخ را دهقانان تشکیل می‌دهند. او دهقانان را خوب می‌شناخت، می‌دانست که دهقانان زحمتکش چگونه بوسیله مالکان استعمار شده بودند، چقدر از آنها نفرت داشتند، و چه نیروی محرکی را در جنگ داخلی تشکیل می‌دادند. او به کشاورزان مستقل (دهقانان آنروز را اکثر کشاورزان مستقل تشکیل می‌دادند) بصورت ایده‌آل نگاه نمی‌کرد، او می‌دانست که روحیه خرده بورژوازی تا چه حد در میان دهقانان قوی و استوار است و چقدر متشکل شدن برایشان مشکل و در حقیقت چقدر دهقانان در آن روزها از نظر متشکل شدن درمانده بودند.

مسأله عمده و دشوار ساختمان سوسیالیسم، تشکیلات است. ایلچ هیچگاه از تکرار این جمله خسته نمی‌شد. او اهمیت عظیمی برای مسأله تشکیلات قایل بوده و امید خود را به طبقه کارگر، به تجربه سازماندهی‌اش، و به روابط نزدیکش با دهقانان بسته بود. ایلچ معتقد بود که تمام تجربه ارتش قدیم و متخصصان قدیم را باید بیاموزیم و در آنها مهارت پیدا کنیم. او می‌گفت که علم و دانش باید در خدمت مردم زحمتکش شوروی قرار گیرد.

سیاست حکومت شوروی در راه صحیحی افتاده بود.

استالین در اولین مصاحبه خود با هیأت نمایندگان کارگران آمریکا در

سپتامبر ۱۹۲۷ گفت:

«آیا روشن نیست که نتیجه جنگ‌های داخلی بیرون رانده شدن ارتش‌های اشغالگر از روسیه و از میان بردن ژنرال‌های ضدانقلاب توسط ارتش سرخ بود؟»

«معلوم شد که سر نوشت جنگ در تحلیل نهایی بوسیله وسایل تکنیکی که کولچاک و دنیکین به فراوانی بوسیله دشمنان جمهوری روسیه شوروی سوسیالیستی از آن برخوردار بودند مشخص نمی‌شود، بلکه بوسیله یک سیاست صحیح، و بوسیله همدردی و پشتیبانی توده‌های وسیع مردم تعیین می‌گردد (تأکیدها از من است - ن.ک.).»

روسیه بدرود حیات گفت. ایلچ در سخنرانی اش هنگام تشییع جنازه اسوردلوف درباره قدرت او در تلفیق تئوری با عمل، درباره منزلت اخلاقی و استعداد سازماندهی اش صحبت کرده و تأکید خاصی بر ارزش کار او بعنوان سازمانده توده‌های وسیع پرولتاریا گذارد:

«... این انقلابی حرفه‌ای هیچگاه برای لحظه‌ای تماس خودش را با توده‌ها از دست نداد. با وجود آنکه شرایط تزاریسزم لازم می‌نمود که عمده کار او همانند بیشتر انقلابیون دیگر در آن زمان عمدتاً در زیرزمین و بطور غیرقانونی انجام گیرد، حتی در آن ایام نیز رفیق اسوردلوف فعالیت زیرزمینی و غیرقانونی اش را بگونه‌ای پیش می‌برد که شانه به شانه و دست در دست کارگران پیشرو، که از ابتدای قرن بیستم شروع به گرفتن جای روشنفکران انقلابی نسل قبل کرده بودند، گام بردارد.

«در آن موقع بود که ده‌ها و صدها کارگر پیشرو وارد کار [انقلابی] شده و خود را در مبارزه انقلابی آبدیده ساخته و این کار را با ایجاد نزدیکترین تماس با توده‌ها، که بدون آن انقلاب پرولتاریا در روسیه نمی‌توانست موفقیت یابد، توأم نمودند.» (مجموعه آثار، جلد ۲۹، ص ۷۲)

در کنگره هشتم حزب، قرار بود اسوردلوف گزارشی از چگونگی کار تشکیلاتی کمیته مرکزی ارائه دهد. این گزارش بوسیله لنین نوشته شد. هنگام صحبت درباره اسوردلوف، ایلچ گفت:

«با در اختیار داشتن يك حافظه باور نکردنی، او قسمت عمده گزارش اش را در خاطرش نگاه می‌داشت، و آشنایی شخصی او با کار تشکیلاتی محلی (تأکیدها از من است - ن.ک.) او را قادر به تنظیم این گزارش می‌کرد. من حتی باندازه يك صدم هم نمی‌توانم جای او را بگیرم... هر روز ده‌ها نماینده با رفیق اسوردلوف ملاقات می‌کردند و احتمالاً بیش از نیمی از آنان نه کارمندان رسمی شوراهای، بلکه کارگران حزبی بودند.» (همانجا، ص ۱۴۰)

ایلچ درباره اسوردلوف بعنوان قضاوت کننده‌ئی فوق‌العاده درباره مردم، با استعداد قابل تحسین در مسایل عملی نیز اشاره نموده و گفت:

«آنچه را که ما بحق تسا بحال بآن افتخار کرده‌ایم، مدیون استعداد سازمان دهی شایان تحسین این مرد هستیم. ما کار گروهی حقیقتاً متشکل، مؤثر

و تهور آمیز را مدیون او هستیم. نوع کاری که شایسته توده‌های پرولتاریای سازمان یافته بوده و نیازهای انقلاب پرولتاریائی را برآورده می‌سازد - کار تشکیلاتی گروهی که ما بدون آن به یک پیروزی نیز دست نمی‌یافتیم، که بدون آن به یکی از مشکلات متعدد نیز فائق نمی‌شدیم، یکی از آن آزمایش‌های دردناکی که تا بحال از آن گذشته‌ایم و مجبوریم که هم اکنون بگذریم.

«... ما عمیقاً اطمینان داریم که انقلاب پرولتاریایی در روسیه و در سراسر جهان قشرهای متعدد پرولترها و دهقان زحمتکش را که آن تجربه عملی را در اختیار دارند، با آن استعداد سازمان دهی گروهی که بدون آن ارتش‌های چند میلیونی پرولترها به پیروزی نخواهند رسید، گروه گروه مردم را به پیش خواهد راند.» (همانجا، صفحات ۷۵، ۷۳)

درسال‌های اخیر، بخصوص در ۳۶-۱۹۳۵ ما شاهد رشد سریع و قابل تحسین استعداد سازماندهی توده‌ها هستیم. کنفرانس‌های استاخنوویتس، با شرکت رانندگان تراکتور، کارگران ارضی شوراهای، و کارگران جمهوری‌های شوراهای نمونه‌ای از این نبوغ سازماندهی دسته جمعی را که در دوران حکومت شوراهای رشد کرده است در اختیارمان می‌گذارد.

ما واحدهای تنها نیستیم، ما هزاران نفریم....

هیچکس بجزیک آدم نابینا نمی‌تواند نیروی عظیم سازماندهی جمعی را که توده‌های پرولتری ارائه می‌دهند انکار کند.

در سال‌های اولیه ایجاد حکومت شوراهای، روحیه خرد مالکی مانع خاصی در راه تشکیلات مدیریت و کار ارتش بود. ایلینج در اولین کنگره سراسری آموزش فوق برنامه در ماه مه ۱۹۱۹ به تفصیل درباره این روحیه هرج و مرج جویانه خرد مالکی، که سازمان صحیح کار را مختل می‌نمود، صحبت کرد.

«توده‌های وسیع خرد بورژوای جمعیت در حال کار، در حالیکه سعی در بدست آوردن دانش و از بین بردن سیستم قدیم دارند، نمی‌توانند عرضه کننده هیچ چیز متشکل و با ارزش‌های سازمان دهنده باشند.» (تا کیدها

ازمن است - ن. ك.)

و سپس:

«در این رابطه ما هنوز از ساده لوحی موزیک و درماندگی اورنج می-بریم. مانند آن دهقانی که پس از دیدن کتابخانه ارباب، بخاطر عدم وجود این تصور که یک توزیع صحیح می تواند وجود داشته باشد، که خزانه عمومی چیز تنفر آوری نبوده، بلکه ثروت مشترک کارگران و مردمان زحمتکش است و از ترس اینکه کسی آن را نرباید به خانه گریخته بود. این آگاهی هنوز در او به وجود نیامده بوده است. توده دهقانان رشد نکرده برای اینکار قابل سرزنش نیستند، و از نقطه نظر رشد انقلاب این کاملاً طبیعی است - این یک مسأله غیر قابل اجتناب است، و هنگامی که آن کتابخانه را به خانه اش برده و آنرا مخفیانه در آنجا نگهداری نمود، طور دیگری نمی توانست عمل نماید، زیرا که نمی دانست کتابخانه های روسیه می توانند در یکدیگر ادغام شوند، که کتاب باندازه کافی وجود خواهد داشت تا تشنگی با سوادان را برطرف ساخته و به بی سوادان آموزش دهد. حال ما باید با بقایای عدم تشکیلات، آشفتگی و مشاجرات مسخره ادارات مبارزه کنیم... نه اینکه به موازات آنها تشکیلات به وجود آوریم، بلکه تنها باید یک سازمان برنامه ریزی شده خلق کنیم. در این کار کوچک هدف اساسی انقلاب ما منعکس شده است، اگر اینکار رسیدن باین هدف را بر آورده نسازد، اگر موفق به خلق یک تشکیلات برنامه ریزی شده واقعی واحد بجای آشفتگی و بیهودگی گنج روسی نگردیم، آنوقت این انقلاب، یک انقلاب بورژوایی باقی خواهد ماند، زیرا که اصول اساسی انقلاب پرولتاریایی که بسوی کمونیسم پیش می رود، دقیقاً از همین تشکیل شده است. (مجموعه آثار، جلد ۲۹، صفحات ۱۰-۳۰۹، ۳۰۸)

در اینجا ایلچ ریشه های آنارشیسم را که منکر هر گونه کوشش دسته-جمعی برنامه ریزی شده، هر گونه شکل سازمان دولتی است، یعنی اصل «آنطوری کار می کنم که دوست دارم» را بر ملا می کند.

من و ایلچ غالباً درباره آنارشیسم صحبت می کردیم. اولین گفتگویمان را درباره این موضوع در شوشنسکویه بخاطر دارم. پس از پیوستن به ایلچ به هنگام

تبعید در سبیری، با علاقه آلبوم عکس او را که حاوی عکس محکومان سیاسی بود نگاه می کردم. بین دو تصویر از چرنیشفسکی، عکسی از زولا مشاهده نمودم. از او سؤال کردم که چرا عکسی از زولا را در آلبوم خود جای داده است، او شروع به صحبت درباره دریفوس و اینکه چگونه زولا از او دفاع کرده بود نمود، و سپس با هم به مقایسه یادداشت‌ها درباره کتاب‌های زولا پرداختیم و من با او گفتم که کتاب ژرمینال زولا چه اثر عمیقی در من گذارده است. اولین بار هنگامی آنرا خواندم که عمیقاً مشغول مطالعه جلد اول کاپیتال مارکس بودم. ژرمینال جنبش کارگری فرانسه را شرح داده و از جمله شخصیت يك آنارشیست روسی بنام سووارین را تشریح می کند که در حالیکه يك بیچه خرگوش را نوازش می کند تکرار میکند که همه چیز باید «خرد شده و از بین برده شود.» ایللیچ به گرمی درباره تفاوت‌های بین يك جنبش کارگری متشکل و آنارشیسم صحبت کرده بود. من بطور خیلی مبهمی گفتگویی دیگر خود را در همین موضوع با ایللیچ، شبی که او عازم کنفرانس تامرفورس در ۱۹۰۵ بود، بخاطر دارم. اخیراً مقاله ایللیچ بنام «سوسیالیسم و آنارشیسم» را که در رابطه با همان دوران نوشته است دوباره خواندم. در آنجا او تصویر بسیار عالی‌ئی از آنارشیسم ارائه می دهد: «فلسفه آنارشیست‌ها فلسفه بورژوائی است که پشت و روشده است. تئوری‌های اندیویدوالیستی و ایده‌آل‌های اندیویدوالیستی آنها درست‌آنتی‌تزی سوسیالیسم هستند. نظریات آنها نه تنها آینده جامعه بورژوائی را که بطور اجتناب ناپذیری بسوی سوسیالیزه کردن کار پیش می رود، بلکه حال و حتی گذشته این جامعه را ترسیم می کند، تسلط شانس کور را بر تولیدکننده منفرد و پراکنده [نشان می دهد]. تاکتیک‌های آنها، که در نفی مبارزه سیاسی خلاصه می شود، باعث جدایی پروولترها شده و در حقیقت آنها را به شرکت کنندگان غیر فعال این یا آن سیاست بورژوائی تبدیل می کند، زیرا که واقعاً غیرممکن است که کارگران خود را از سیاست جدا نمایند.» (مجموعه آثار، جلد ۱۰، ص ۵۵)

این آن چیزی بود که من و ایللیچ در ۱۹۰۵ در باره اش صحبت کرده بودیم.

در مه ۱۹۱۹ اولین کنگره سراسری فعالیت‌های فوق برنامه مدارس

برگزار شده و مورد استقبال ایلچ قرار گرفت. در گنگره هشتصد نماینده شرکت داشتند که بسیاری از آنان اعضای حزب نبودند. جو بطور کلی پر شور و اشتیاق بود. بسیاری از نمایندگان آماده رفتن به جبهه می شدند. ولی ما بولشویکها که برگزاری گنگره را سازمان داده بودیم، می دیدیم که در بسیاری مسایل، نمایندهها فاقد درك روشنی از دموکراسی شورائی بودند، از آنچیزی که دموکراسی شورایی ما را از دموکراسی بورژوایی متمایز می نمود. و ما از ایلچ خواستیم که نطق دیگری در گنگره ایراد نماید. او رضایت داد و در ۱۹ مه سخنرانی طولانی درباره «گول زدن مردم بوسیله شعارهای آزادی و مساوات» ایراد کرد. او توضیح داد که چگونه مردم در کشورهای سرمایه داری با این شعارها گول زده می شوند و گفت که قدرت شوراهای - دیکتاتوری پرولتاریا - اکنون تودهها را بسوی سوسیالیسم رهنمون می شود و مشکلاتی را که هنوز در مقابل حکومت شوراهای قرار داشت تشریح نمود.

«تشکیلات جدید دولت با بزرگترین مشکلات مواجه است زیرا که غلبه یافتن بر بی نظمی و عدم دیسیپلین خرده بورژوایی مشکل ترین چیز است، يك میلیون بار از علیه سرمایه دار متجاوز یا سرمایه دار متجاوز مشکندر، ولی برای خلق يك تشکیلات جدید رها از استثمار، يك میلیون بار مؤثرتر است. هنگامیکه تشکیلات پرولتاریایی به این هدف دست یابد، بالاخره سوسیالیسم موفق شده است. تمام کوشش فعالیت های فوق برنامه مدارس و تحصیلات آموزشی باید وقف این مسأله شود.» (مجموعه آثار. جلد ۲۹، صفحات ۴۶ - ۳۴۵)

ولی اگر مبارزه ای بر علیه روحیات آنارشستی برای ساختمان سوسیالیسم لازم بود، همانا در ارتش سرخ بود. روحیات آنارشستی در آنجا بصورت عدم فرمانبرداری صرف بروز می کرد. تجربه جنگ داخلی در اوکراین این مشکلات را در سازماندهی ارتش سرخ به بهترین وجهی تصویر می کند. ایلچ در ۴ ژوئیه ۱۹۱۹ هنگام سخنرانی در جلسه مشترك کمیته مرکزی اجرایی سراسر روسیه، شورای نمایندگان کارگران و دهقانان مسکو، انجمن اتحادیه های کارگری مسکو و نمایندگان کمیته های کارخانه های مسکو، درباره این مسأله صحبت نمود.

ایلیچ درباره مشکلات اولین سال جنگ داخلی هنگامیکه مجبور بودیم گروهان‌ها را با عجله و یکی بعد از دیگری تشکیل دهیم، صحبت کرد. «نازل بودن فوق‌العاده سطح آگاهی سیاسی دراو کرائین همراه با ضعف و فقر تشکیلات، بی‌نظمی پتلورا، و فشار امپریالیسم آلمان، زمینه را برای عداوت و شیوه‌های چریکی آماده نمود. در هر گروهان دهقانان فوراً اسلحه بدست گرفته و آتامان یا سرکرده‌شان را برای برقراری حکومت محلی انتخاب می‌کردند. آنها قدرت‌های مرکزی را بکلنی نادیده گرفته و هر سرکرده‌ای خود را یک آتامان محلی می‌دانست که می‌تواند بدون در نظر گرفتن تصمیمات اتخاذ شده در مرکز تمام مسایل اوکرائین را به‌تنهایی حل و فصل نماید.» (همانجا، صفحات ۲۵-۴۲۴)

ایلیچ در ادامه سخنانش متذکر شد که این عدم تشکل، این شیوه‌های چریکی و هرج و مرج طلبانه، تأثیر فاجعه‌انگیزی بر روی اوکرائین دارند. این از تجربیاتی بود که نشان خود را بر روی کشور بجای می‌گذارد. «این سرمشق عدم تشکل و هرج و مرج دراو کرائین شناخته شده است، این نقطه عطفی در تمام انقلاب اوکرائین خواهد بود، و بر کلیه پیشرفت‌های اوکرائین اثرات خود را خواهد گذاشت. این نقطه عطفی است که ما نیز طی کرده‌ایم، تغییری از شیوه‌های چریکی و پراندن جملات انقلابی - ما همه کار می‌توانیم انجام دهیم - به درک لزوم کار سازمان یافته، مداوم، سخت و طولانی. این راهی بود که ما ماهها بعد از اکتبر در آن وارد شده و موفقیت‌های قابل توجهی بدست آوردیم. ما به آینده نظر دوخته‌ایم و اطمینان کامل داریم که بر مشکلات فایق خواهیم آمد. (همانجا، ص ۴۲۶)

آرزوی‌های ایلیچ برآورده شد. ارتش سرخ ما بصورت مدل تشکیلات سوسیالیستی درآمد.

۱. Petlura - رئیس جنبش ضد انقلابی بورژوا ناسیونالیست دراو کرائین طی دوران دخالت خارجی و جنگ داخلی. این دوران کوتاه فرمانروایی پتلورایی با تیراندازی همگانی به جمعیت و موجی از پوگروم وحشیانه یهودی‌ها همراه بود.

در آن روزها، در ۱۹۱۹، اکثر افراد ارتش سرخ کشاورزان مستقلی بودند که از کار سخت باکی نداشتند، ولی روحیه خرده مالکی هنوز در آنها بسیار قوی بود. در نتیجه ایلچ تقویت کردن جبهه ها را بوسیله عناصر پرولتری بسیار مهم می‌شمرد. او درباره کمک رساندن به جبهه شرقی نامه‌ای به کارگران پتروگراد نوشت، هنگامیکه اوضاع بحرانی شد در جلسه انجمن مرکزی اتحادیه‌های کارگری سراسری روسیه سخنرانی نمود، برای کارگران راه آهن ترمینال مسکو صحبت کرد، در کنفرانس کمیته‌های کارخانه‌ای مسکو و اتحادیه‌های کارگری سخن راند، درباره پیروزی بر کولچاک به کارگران و دهقانان نامه نوشت، درباره نقش کارگران پتروگراد صحبت کرد، برای کارگران بسنج شده گوهر-نیا‌های یاروسلاو و ولادیمیر که عازم جبهه دنیکن و کمک به دفاع از پتروگراد بر علیه یودنیچ بودند، سخنرانی نمود، درخواست نامه‌ای درباره تهدید یودنیچ به کارگران و افراد ارتش سرخ پتروگراد نوشت، و نامه‌ای درباره پیروزی بردنیکن به کارگران و دهقانان او کرائین نگاشت.

سازماندهی ارتش سرخ مرتباً بهبود می‌یافت.

به نسبت همچنان که قدرت شوراهای ریشه می‌دواند و جنگ داخلی چشمان توده‌ها را بر روی اینکه چه کسی دوست حقیقی و چه کسی دشمن واقعی آنهاست، باز می‌کرد، از نفوذ سوسیال رولوسیونیست‌های چپ کاسته می‌شد. با این احساس که زمین زیر پایشان خالی می‌شود، اس-ارهای چپ با آتارشیست‌ها هم‌دست شده و در ۲۵ سپتامبر بمبی در خیابان لئونتیفسکی، جایی که کمیته حزبی مسکو مشغول بحث درباره مسایل تبلیغ و ترویج بود، منفجر کردند. دوازده نفر، از جمله زاگورسکی، دبیر کمیته مسکو کشته شده و پنجاه و پنج نفر زخمی شدند. ما اولین اخبار در مورد انفجار را از اینسا آرماندکه به دیدنمان آمده بود دریافت کردیم. دختر او هنگام انفجار در جلسه بوده است.

در ضمن اشاره به ماهیت منفرد و پراکنده اقتصاد کوچک دهقانی و تأثیر عکس آن بر روی چشم انداز و زندگی دهقانان، ایلچ از ابتدا بر روی احتیاج به گذار به کشاورزی اشتراکی تأکید می‌گذاشت. اومی گفت که برای زراعت اشتراکی زمین بشکل کمون‌های کشاورزی و آرتل‌ها، باید انجمن‌های اشتراکی

بزرگ بوجود بیاید. او معتقد بود که کارگران شهری و کشاورزی مبتکران این مسأله هستند و از هرابتکاری از جانب کارگران در رابطه با این موضوع پشتیبانی می کرد. میدانیم که او در ۱۹۱۷ از ابتکار کارگران او بخوف و سیمانیکوف که برای ایجاد آرتلها به سمپالاتنيسك در سیبری رفته بودند پشتیبانی نمود. او با وضع سلاسی از تمام کوششها برای سازمان دادن ذراعت اشتراکی زمین پشتیبانی کرد.

البته ایلیچ رؤیا در سر نمی پروراند. او دائماً درباره شرایطی که می بایستی قبل از اشتراکی کردن کشاورزی در سطح توده ای قابل پیاده کردن باشد صحبت می کرد. او در عین اینکه اعتقاد داشت از هرابتکاری در بوجود آوردن مزارع اشتراکی باید پشتیبانی نمود، در کنگره سیزدهم حزب درباره تراکتور، درباره کشاورزی مکانیزه و لزوم برانگیزاندن دهقانان، که بدون آن اشتراکی کردن پیشرفتی نداشت، صحبت کرد.

در بهار ۱۹۱۹ مسأله اشتراکی کردن مزارع را برای کارگران گورکی، همانجا که خودش زندگی می کرد، مطرح نمود. اکثر کارگران آنجا برای جواب دادن به این مسأله آمادگی نداشتند. رینبوت، صاحب سابق گورکی، کارگران لیتوانی را برای ملك خود انتخاب نموده و سعی کرده بود آنها را جدا از بقیه جمعیت آنجا نگاه دارد. کارگران گورکی، مانند تمام کارگران لیتوانی، از مالکان متنفر بودند ولی در آن موقع برای کار اشتراکی، برای سازمان دادن يك ملك بعد از ملك دیگر، آمادگی نداشتند.

بخاطر دارم که چگونه در جلسه ای در ملك اربابی، ایلیچ صادقانه سعی کرد با آنها صحبت کند. ولی از تمام این کوششهای تشویق کننده هیچ چیز حاصل نشد. ملك رینبوت تقسیم شد، و گورکی بصورت يك مزرعه معمولی دولتی درآمد. ایلیچ می خواست که مزارع دولتی برای دهقانان بصورت نمونه کشاورزی بزرگ و موثر در آیند. دهقانان طرز پیش بردن کارها را در يك مزرعه کوچک می دانستند، ولی باید چگونگی گرداندن مزارع بزرگ را می آموختند.

مدیر گورکی در آن موقع - وور - متوجه نظر ایلیچ درباره مزرعه دولتی نمی شد. يك روز هنگامی که ایلیچ مشغول قدم زدن در بیرون بود وور را دید

واز اوسوال کرد که مزرعه دولتی بچه‌ترتیبی به دهقانان محلی کمک می‌کند. وور با چشمانی متحیر نگاه کرد. وجواب داد: «ما به دهقانان بذرمی فروشیم.» ایلیچ دیگر سؤالی نکرد و وقتی که او رفت با حالتی اندوهناک به من نگاه کرده و گفت: «او اصل سؤال را نمی‌فهمد.» بعداً او نسبت به وور، که درک نمی‌کرد که مزرعه دولتی باید بعنوان نمونه کشاورزی موثر در سطح بزرگ به دهقانان معرفی گردد، سخت‌گیر شد.

یک روز در اوایل ۱۹۱۹، بالاشوف، یکی از شاگردان قدیمی ام در مدرسه یک‌شنبه، در بخش فعالیت‌های فوق برنامه آموزشی به ملاقاتم آمد. او در نوسکایا زاستاوا کار کرده و بعداً، در دوران سلطه ارتجاع دوسال را در زندان گذرانده بود. به من گفت که در کشاورزی و بخصوص در رشته محصولات جالیزی تحصیل کرده است، و حالاً می‌خواهد در قسمتی مربوط به رشته‌اش کار کند. او هفت خانوار از دهقانان خویشاوند را متحد نموده و یک باغ - آشپز - خانه‌ای جمعی را سازمان داد. آنها تصمیم گرفتند که بایکدیگر و بدون استخدام کارگر کار را به پیش ببرند. آنها یک آرتل کشاورزی درست کرده و تحت قرار - دادی با ارتش سرخ به پرورش کلم‌های بسیار خوبی پرداختند. ولی این کار ادامه پیدا نکرد. کمیته دهقانان فقیر تمام کلم‌ها را برای خود برداشتند و بالاشوف زندانی شد. او از زندان برای من نامه نوشت. بنا به تقاضای ایلیچ، دزرژینسکی چند نفر را برای تحقیق در این ماجرا به آنجا فرستاد. معلوم شد که جاسوس‌های سابق به کمیته راه پیدا کرده‌اند. بالاشوف آزاد شد ولی کار نیز متوقف گردید.

آرتل‌های محصولات جالیزی - که در آن زمان بسیار مورد توجه بودند - بخاطر کم بهادادن به اهمیتشان، با مقاومت سختی روبرو شدند. مثلاً در بلاگوشا دوره‌های پرورش محصولات جالیزی با باغی که به این کار اختصاص داده شده بود، بوسیله بوتکویچ تشکیل شد. بخش آموزش ما از این دوره‌ها پشتیبانی می‌کرد. در فوریه ۱۹۱۹، پسر بوتکویچ که خود کشاورز بوده و در پرورش محصولات جالیزی تخصص داشت، در این باغ نوعی انجمن کثو پراتیو محصلان (که بیشترشان کارگران کارخانه‌های کنوم ورم، و سمیونوف بودند) تشکیل داد که بنا بر قوانین آن محصول بدست آمده بر مبنای ساعت‌های کار انجام

شده توسط افراد، در بین آنان تقسیم می‌شد. بوتکویچ جوان کودهای مختلف و انواع متدهای جدید کاشتن را تجربه می‌کرد. محصول سبزیجات بیشتر از کلیه باغ‌های اطراف بود، و چهل و پنج خانواده طبقه کارگر در تمام سال از سبزیجات استفاده می‌کردند.

بخش فعالیت‌های فوق برنامه آموزشگاهی از این کار پشتیبانی می‌کرد، ولی اداره آموزش مسکو، که در آن روزها حرفش خیلی دررو داشت، باغ اختصاص داده شده به این دوره‌ها را به این دلیل که تهیه سبزیجات ۴۵ تا ۵۰ خانوار در مقایسه با سازمان‌دهی کار در مدارس مسأله بسیار ناچیزی است، کنار گذاشت. آنها ارزش تبلیغاتی شکل اشتراکی کار کشاورزی را در این موزد در نظر نگرفتند. مزرعه آموزشگاه که اداره آموزش مسکو باغ مربوطه را بخاطر آن ضبط نموده بود، خود باشکست‌ر و بروشد.

امروزه تصورش مشکل است که چنین کارهایی در ۱۹۱۹ خود را باچه موانعی روبرو میدیدند. این موانع - که تعدادشان بسیار بود - امروز فراموش شده‌اند، ولی افرادی که در آن کارها شرکت داشتند، مشکل است آنها را فراموش کرده باشند. ولادیمیر ایلیچ بخصوص به چنین کارهایی علاقه داشت. برای به‌راه آوردن توده‌های دهقانی و برای اینکه آنها سازمان مزارع اشتراکی را از خودشان بدانند، به کارهای مقدماتی طولانی احتیاج بود؛ ایلیچ هنگامیکه نامه‌های دهقانان را میخواند، بیشتر بر این مسأله واقف می‌شد. یکی از این نامه‌ها که درباره اوضاع روستاها نوشته شده (به تاریخ فوریه - مارس ۱۹۱۹)، حاشیه‌ای از ایلیچ بدین مضمون دارد: «فریادی برای دهقان میانه حال».

مسأله طرز برخورد نسبت به دهقانان میانه‌حال در کنگره هشتم حزب (۲۳-۱۸ مارس ۱۹۱۹) بسیار مورد توجه قرار گرفت. ایلیچ در نطق افتتاحیه کنگره این مسأله را بروشنی اشتباه‌ناپذیری فرموله نمود:

«جنگ بی‌رحمانه بر علیه بورژوازی روستایی و کولاک‌ها وظیفه سازمان-دهی پرولتاریا و نیمه پرولتاریای روستایی را به‌درده مقدم می‌آورد. ولی برای حزبی که خواهان ریختن پایه‌های محکم یک جامعه کمونیستی است، قدم بعدی حل صحیح مسأله طرز برخورد به دهقانان میانه‌حال می‌باشد. این وظیفه در مرتبه

بالاتری قرار دارد. تا هنگامیکه شرایط اساسی وجود جمهوری شوراهای وجود نیامده، ما قادر نبودیم در سطحی وسیع با این مسأله برخورد نمائیم.»

و سپس:

«ما هنگامی که ایجاب میکرده است به این مورد از ساختمان سوسیالیسم برخوردار نموده ایم تا بر مبنای تجربه مان در کار روستایی، قوانین اساسی و رهنمودهای مشخص و دقیقی را که در موضوع گیری برای اتحاد در رابطه با طرز برخورد ما نسبت به دهقانان میانه حال باید راهنمای ما قرار بگیرند، تدوین نمائیم. (مجموعه آثار، جلد ۲۹، صفحات ۲۵-۱۲۴)

در این کنگره ایلچ در باره لزوم برخورد رفیقانه به دهقان میانه حال، ناروایی بکار بردن تنبیه و لزوم کمک باو، بخصوص و قبل از هر چیز در مکانیزه کردن کشاورزی، بهبود دادن و آسوده ساختن وضعیت اقتصادی او و بالا بردن سطح زندگی و فرهنگش صحبت نمود. ایلچ مقدار معتنا بهی در باره بالا بردن سطح فرهنگ روستا، و در باره اینکه چگونه دائماً با زمین لغزنده فقر فرهنگی در میان توده ها روبرو هستیم سخن راند. او در باره مختل شدن قوانین شوراهای هنگام پیاده کردن آنها بعلت نازل بودن سطح فرهنگ اشاره نموده و گفت: «... در کنار قانون سطح فرهنگی وجود دارد، که تابع هیچ قانونی نیست.»

«... همانطور که اشاره کردیم، قانون اساسی ما مجبور به مطرح نمودن این عدم تساوی بود، بخاطر پائین بودن سطح فرهنگی و بخاطر ضعف تشکیلات. ولی ما این را بصورت ایده آل مطرح نکرده ایم، بعکس حزب در برنامه، کار سیستماتیک ابطال این عدم تساوی بین پرولتاریای بهتر سازمان یافته و دهقانان را، عدم تساوی ای که ما به محض موفقیت در بالا بردن سطح فرهنگی آنرا رها خواهیم نمود، تعهد کرده است. در آن موقع قادر خواهیم بود بدون چنین محدودیت هایی بجلو برویم.» (همانجا، ص ۱۶۳)

حالا، هنگامیکه روستاها اشتراکی شده اند، هنگامیکه مکانیزه کردن کشاورزی به تحقق پیوسته است، هنگامیکه روستا به سطح بسیار بالاتری از آموزش و فرهنگ دست پیدا کرده است، این رهنمود ایلچ دست یافتنی شده است. قانون اساسی جدید اتحاد شوروی حق رأی کامل و مساوی به کارگران و دهقانان می دهد. خواندن این قانون اساسی باعث می شود که قلب انسان

تندتر بطبد، این میوه سالها کار و زحمت است که بوسیله حزب به کانالهای صحیح راهنمایی شده است.

يك هفته بعد از کنگره هشتم حزب، در جلسه کمیته مرکزی اجرایی سراسری روسیه در ۳۰ مارس ۱۹۱۹، که در ضمن آن ایلیچ کالینین را بجای اسوردلوف برای ریاست کمیته مرکزی اجرایی پیشنهاد نمود، گفت که کالینین بیست سال سابقه کار حزبی دارد، که این کارگر سن پترزبورگی، که اصلیتش به دهقانی از گوبرنای تور بازمی گردد، روابط نزدیک خود را با اقتصاد دهقانی حفظ نموده و دائماً در حال مرور و تازه کردن این روابط است، و برخوردار رفیقانه‌ای نسبت به توده‌های کارگرنشان می‌دهد. دهقانان میانه حال در بالاترین نماینده جمهوری شوروی، یکی از مردم خودشان را مشاهده می‌کنند. نامزدی کالینین بعنوان وسیله عملی تعدادی تماس مستقیم بین عالی‌ترین نماینده قدرت شوروی و دهقانان میانه حال بکار گرفته خواهد شد و باعث نزدیکتر شدن آنها خواهد گشت.

همانطور که می‌دانیم آرزوهای ایلیچ کاملاً برآورده شدند. کالینین در میان توده‌های دهقانی که بسیار دوستش می‌دارند، محبوبیت بسیاری دارد. کار روزانه ایلیچ نشان می‌داد که باید به مسایل مربوط به منافع دهقان میانه حال توجه دقیقی بشود.

کنگره مشورتی او یزد اسکوپین هیأت نمایندگی سه نفره‌ای را در ۳۱ مارس ۱۹۱۹ با رهنمودهایی مبنی بر «دادن عرض حال برای رهایی دهقانان میانه حال از مالیات»، «دادن عرض حال برای ابطال کامل بسیج شیر گاو، زیرا که برای هر ۸ تا ۱۰ نفر جمعیت ما فقط يك گاوشیرده باقی مانده است، بعلاوه که ما از اپیدمی شدید تیفوس، فلوی اسپانیائی و سایر امراض رنج می‌بریم و شیر تنها محصول غذایی برای مریض‌هاست و دیگر فرآورده‌ها مانند کره و چربی، چیزهایی هستند که در هیچ جای دیگر پیدا نشده و قابل دسترسی نیستند.» به نزد ایلیچ فرستاده بود. در رهنمودها شرحی از اسباب و جزئیات جمع‌آوری مالیات نیز توضیح داده بودند.

ایلیچ «وکالت نامه» را مرور کرده و بدون پرسیدن هیچ سؤالی مثل اینکه «مالیات هوا» چه معنی می‌تواند داشته باشد، فوراً به دهقانان او یزد

اسکوپین پاسخ داد:

«وضع يك قانون مالیاتی خاص برای دهقانان با درآمد زیر متوسط غیرقانونی است. گام‌هایی درجهت سبک کردن بار مالیات از دوش دهقانان میانه حال برداشته شده است. فرمانی درعرض يك یا دو روز نوشته خواهد شد. درباره سؤالات دیگر من فوراً از کمیساریای مردم جویای اطلاعات خواهم شد. شما به موقع خود از آن مطلع خواهید شد.»

۵ آوریل ۱۹۱۹ «و. اولیانوف»

(آثارمنفرقه، لنین، XXIV، ص ۴۴)

او برای منشی اش درباره نامه دهقانان یادداشتی بدین مضمون نوشت:
«درجلسه کمیته مرکزی یادآوری کنید که با سردا و (فرومکین) اسویدرسکی صحبت کنم تا طرح آن بوسیله فرارین کمیساریای کشاورزی و کمیساریای تهیه آذوقه ریخته شود.»

ایلیچ ازتمام اعضای ادارات اجرایی می‌خواست که به احتیاجات مردم توجه کنند.

اشتیاق و نگرانی لنین نسبت به بچه‌ها درحقی سال ۱۹۱۹ بوضوح آشکار شد. وضع مواد غذایی درماه مه بحرانی شد. در جلسه دوم کمیسیون اقتصادی ایلیچ مسأله کمک غیر نقدی به بچه‌های کارگران را مطرح کرد. اواخر مه ۱۹۱۹ وضع بدترشد. غله فراوانی وجود داشت. هزاران تن غله در قفقاز، اوکراین و شرق موجود بود ولی جنگ داخلی ارتباطات را قطع کرده و مردم مناطق صنعتی مرکزی از گرسنگی هلاک می‌شدند. کمیساریای آموزش غرق درشکایات درباره نبودن غذا برای دادن به بچه‌ها بود.

در ۱۴ مه ۱۹۱۹ ارتش حکومت شمال غربی حمله‌ای را بر علیه پتروگراد آغاز نمود. در ۱۵ مه ژنرال رودزیانکو، گدوف ورستونیان را گرفت و گاردهای سفید فنلاندی شروع به پیشروی کرده و جنگ در خلیج کروپسکایا آغازشد. ایلیچ خیلی در فکر پتروگراد بود. ایلیچ در ۱۷ مه، فرمانی صادر کرد که بچه‌ها بطور مجانی تغذیه شوند. این فرمان بهسود وضع غذایی بچه‌ها و رفاه مردمان کارگر را میسر ساخته و دستور می‌داد که این آذوقه باید بطور مجانی به تمام بچه‌های زیر چهارده سال و بدون در نظر گرفتن سهمیه

والدین آنها داده شود. این فرمان ۱۶ گویبرنیای صنعتی و غیرکشاورزی رادر برمی گرفت.

۱۲ ژوئن خبر نارو و خیانت گروهان کراسنایا گورکا رسید. همان روز ایلچ دستوری برای هیأت کمیسارهای مردم فرستاد و فرمان ۱۸ مه مربوط به تغذیه مجانی بچه‌ها را به چند منطقه دیگر تعمیم داد. محدودیت سنی به ۱۶ سال بالا برده شد.

مراحل فرمالیته اداری مربوط به کمک به محتاجان بخصوص مورد تنفر ایلچ بود. در ۶ ژانویه ۱۹۱۹ این تلگراف را به چکای کورسک مخابره کرد:

«فوراً کورگان، عضو هیأت مرکزی تهیه خواربار کورسک را بخاطر عدم کمک به ۱۲۰ کارگر مسکوئی رو بمرگ و دست خالی رها کردن آنان، دستگیر نمایید. این را در روزنامه‌ها و اعلامیه‌ها چاپ کنید تا کارمندان آژانس-های تهیه خواربار و مسئولان تهیه مواد غذایی بدانند که بخاطر طرز برخورد رسمی و بوروکراتیک و کوتاهی در کمک به کارگران رو به موت از شدت گرسنگی، بشدت تنبیه شده، و اگر لازم باشد، تیرباران خواهند شد. رئیس هیأت کمیسارهای مردم- لنین» (همانجا، ص ۱۶۸)

ایلچ توجه خاصی باین مسأله می کرد که کمیساریاهای مردم هر چه ممکن است به توده‌های کارگر، دهقان و ارتش سرخ نزدیکتر شوند. من در کمیساریای آموزش کارمی کردم و در هر قدمی شواهد علاقه شدید ایلچ را باین مسأله می دیدم. بخش فعالیت‌های فوق برنامه آموزشگاهی ما بوسیله توده‌های مردم - مردان و زنان کارگر، دهقانان، سربازان جبهه، معلم‌ها و کارگران حزبی - مورد بازدید قرار می گرفت. بخش بصورت نوعی محل ملاقات درآمده بود که افراد حزبی برای پرس و جو از ایلچ آمده و درباره کار خودشان صحبت می کردند، محلی که کارگران برای مشورت درباره چگونگی سازمان دادن کارهای تبلیغی و ترویجی مراجعه می کردند، و سربازان و فرماندهان ارتش سرخ، و همچنین کارگرانی که از نزدیک با روستا در رابطه بودند می آمدند.

یکی از افراد جوان ارتش سرخ را بخاطر دارم که شکایت می کرد که

کتاب‌های اشتباه برایشان فرستاده می‌شود، که روزنامه‌ها بدستشان نمیرسد، و که هیچکس را برای کار توضیحی ندارند. او خواستار فرستادن افراد بیشتری برای تبلیغ در جبهه بود. البته او تنها فردی نبود که مراجعه می‌کرد، ولی این جوان آنچنان صادقانه درخواستش مصر بود، که در خاطر من مانده است.

يك فرمانده جوان که تازه از جبهه رسیده بود با حالتی پریشان و هیجان‌زده بر ایمن تعریف می‌کرد که چگونه همراه او، در مأموریت در يك مدرسه حقیقی در غرب، در ساختن کار فرهنگ «طبقه کارفرما» کوتاهی کرده بوده است. مدارس حقیقی، مؤسساتی با امتیازات ویژه بودند. افراد ارتش سرخ کلیه وسایل این مدارس را خرید و خمیر نموده و تمام کتاب‌های تمرین را ریز کرده بودند. آنها می‌گفتند «اینها ما مملک طبقه کارفرما است.» از طرف دیگر تشنگی‌شان برای علم و دانش از همیشه بیشتر بود. هیچ کتاب درسی برایشان وجود نداشت. کتاب‌های درسی قدیمی با دعا‌های مربوط به تزار و سرزمین مادری بوسیله افراد ارتش سرخ از بین برده شده بود. آنها خواستار کتب درسی جدیدی بودند که بر مبنای زندگی حقیقی و تجربیات خودشان نوشته شده باشد.

در کنگره فعالیت‌های فوق برنامه آموزشی که ایلچ در آن سخنرانی کرد، قطعنامه‌ای گذشت که ضمن آن از نمایندگان خواسته میشد که به جبهه بروند. بسیاری از آنان رفتند. یکی از آنان الکینا، يك معلم مدرسه با تجربه بود که به جبهه جنوبی رفت. افراد ارتش سرخ خواسته بودند که خواندن و نوشتن یاد بگیرند. الکینا شروع بدادن درس‌هایی بر مبنای شیوه تحلیلی - ترکیبی رایج در کتاب‌های درسی در آن زمان، کرده بود. «ماشا کاشا خورد»، «ماشا کره درست کرد»، و غیره. افراد ارتش سرخ شروع با اعتراض نموده و گفته بودند: «اینها چیست که ما درس می‌دهی؟ ماشا کیست؟ ما نمی‌خواهیم این چیزها را بخوانیم». و الکینا درس‌های الفبای خود را بر روی خطوط متفاوت و جدیدی تنظیم کرد: «ما برده نیستیم، نه ما برده هیچکس نیستیم.»

این روش بسیار موفقیت‌آمیز بود و افراد ارتش سرخ بسرعت خواندن و نوشتن را آموختند. این درست همان شیوه ادغام تدریس با زندگی حقیقی بود که ایلچ تمام مدت تشویق می‌کرد. کاغذی وجود نداشت که بر روی آن

کتاب‌های درسی جدید نوشته و چاپ شود. کتاب درسی الکینا بر روی کاغذ‌های زرد بسته بندی بچاپ رسید و در یادداشتی الکینا در توضیح روش خود شرح داده بود که چگونه بدون بکاربردن قلم و جوهر نوشتن را بیاموزیم. انسان فقط باید بخاطر بیاورد که اعلامیه اولین کنگره انترناسیونال سوم بر روی چه کاغذی بچاپ رسیده بود تا بفهمد که چرا الکینا آن یادداشت را نوشته بود. افراد ارتش سرخ بوسیله کتاب الفبای الکینا بزودی خواندن و نوشتن را آموختند.

«کوچکترین شکی در وجود يك تشنگی عظیم برای علم و دانش، در پیشرفت عظیم در آموزش - که اکثر بوسیله شیوه‌های فعالیت‌های فوق برنامه آموزشگاهی بدست آمده است - و در پیشرفت عظیم در آموزش دادن به توده‌های زحمتکش نمی‌تواند وجود داشته باشد. این پیشرفت نمی‌تواند در چهار چوب هیچ مدرسه‌ای محدود گردد، زیرا که عظیم است.» (مجموعه آثار، جلد ۲۹، ص ۱۶۱). این سخنان را ایلیچ در کنگره هشتم حزب ایراد نمود.

اعضای گروه آموزش‌های سیاسی ما، سرگئی یفسکایا، راگوزینسکی و دیگران از جبهه‌ها دیدن کردند. ما تعداد بی‌شماری نامه از جبهه‌ها دریافت می‌کردیم. در اینجا چکیده نامه یکی از رفقا را در جبهه، یک کارگر پتروگرادی را که در سازمان دادن آموزش سیاسی در منطقه با ما همکاری کرده بود، می‌آورم. «همین الآن روزنامه‌ای که گشایش کنگره آموزش‌های فوق برنامه آموزشگاهی را گزارش داده بود خواندم. بله نادژدا کنستانتینوا، وقتی که انسان در عرض و طول روسیه شوروی مسافرت می‌کند، ملاحظه می‌کند که بخش ما چقدر بایده کار کند، و چقدر این آموزش فوق برنامه مورد احتیاج است. می‌ترسم که نتوانم تمام جلسات کنگره را دنبال کنم. اکنون در ایستگاه ترن اینزا هستم تا با ترنی به ایستگاه نوردات بروم. من بعنوان آموزگار - بازرس انتخاب شده‌ام و عازم بازرسی هنگ ۲۷ هستم. این کار بزرگی است، و مهم اینکه بطور کلی و بخصوص برای من کار جدیدی است. معرفی نامه‌ای که ولادیمیر ایلیچ بمن داده است مرا مقید می‌کند که این اطمینان را به بهترین وجه ممکن برآورده سازم. یکی از رفقا با دیدن آن معرفی نامه گفت: «من حاضرم جانم را برای چنین نامه‌ای بدهم.» وقتی کارم را انجام دادم دوباره

برای آنان خواهی نوشت. دروهای صادقانه مرا به ولادیمیر ایلیچ و به تمام
آشنایان برسانید. ارتش درمیدان. بخش سیاسی.»

علاوه بر نامه ازجبهه کسانی نیز به ملاقاتمان می آمدند. ایلیچ می خواست
که دیدارکنندگان جالب را بنزد او بفرستیم. بخش ما به کار توضیحی در میان
دهقانان نیز همانقدر توجه می کرد.

مسئله تبلیغ در میان دهقانان مدت زیادی بود که توجه ایلیچ را بخود
جلب کرده بود. همه می دانیم که در راه بوجود آوردن ادبیات و سمپوزیوم های
عامه پسند جزوات، و انتشار يك روزنامه برای روستا، (بدنوتا)، اومتحمل چه
مشقاتی شده بود.

در ۱۲ دسامبر ۱۹۱۸، هیأت کمیسارهای مردم فرمانی درباره «سیخ
مردم با سواد و سازمان دادن کار ترویجی و توضیحی درباره سیستم شوروی»
صادر نموده بود. این فرمان بدنبال برقراری برنامه خواندن فرمانها و مهم ترین
مقالات و جزوهها در مناطق کارگری و بخصوص در روستاها صادر شده بود. این
خواندنها قرار بود که بیش از همه توسط اداره ما سازمان داده شود. ایلیچ
کارفرمای بسیار سختگیری بود. این خواندنها برقرار شده و اشتیاق بدانستن را
بیدار نمودند. دهقانان اویزد آرزاماس به مبلغ ما که با آنجا فرستاده شده بود گفته
بودند: «ما هیچ طرفی را نگرفته و به هیچ حزبی داخل نخواهیم شد. هنگامی
که خواندن را یاد گرفتیم، همه چیز را خواهیم خواند و آنوقت هیچکس
قادر نخواهد بود که ما را وادار به چیزی کند.»

درکنگره هشتم حزب بخشی برای کار در روستا ایجاد شد و ایلیچ تحت
این عنوان گزارش خود را ادامه داد. این بخش از شصت و شش نماینده
تشکیل شده بود، سردا، لونا چارسکی، میترو فانوف، میلیوتین، ابوانوف،
پاخوموف، واری یکیس، بوریسوف و دیگران برای طرح ریزی تظاهرات انتخاب
شدند. تمام اینها نشان می دهند که حزب و ایلیچ چه توجه عظیمی به این
مسئله ابراز می داشتند.

بخطردارم که ایلیچ با چه توجه و علاقه ای به تمام اطلاعاتی که اداره
ما درباره زندگی دهقانان و چگونگی طرز برخورد آنان باین یا آن مسئله
کسب می کرد، گوش می داد.

دهقانی از گوبرنیای مسکو، که در بنای يك ساختمان کار می کرد، یکبار برای گرفتن چند کتاب بما مراجعه نمود. او درباره استفاده‌هایی که کنتراتی-های ارتش قبل از انقلاب از قراردادهایشان برده و پول‌های هنگفتی که به جیب می‌زده‌اند صحبت کرد. ما او را نزد لوناچارسکی فرستادیم. وقتی بازگشت گفت: «او خیلی مرد خوبی بود، مرا روی نیمکت نشاند و خودش درحالی‌که خیلی خوب صحبت می کرد از اینطرف بآنطرف اطاق قدم زد و قدم زد. مقداری هم کتاب بن‌دار. قول داد که مقداری ویزوول گاجت (وسائل بصری) نیز در اختیارم بگذارد. ولی من می‌ترسم آنها را با خودم ببرم، او گفته که خرجی ندارد ولی می‌ترسم که بعداً بخاطر آنها از من مالیات مطالبه کنند.» با وجود این او مجموعه‌ای از انواع پلاکاردها و وسایل آموزشی را با خود برد. بعداً او یکی از مراجعہ کنندگان دائمی بخش ما شد. ما دیگر او را آقای ویزوول گاجت مینامیدیم. جالب بود که ایلچ در رابطه با اتفاق دیگری توجه بیشتری باین مرد نمود. موضوع راجع به معلم مدرسه دهکده آنان بود. این خانم معلم هیچ حقوقی دریافت نمی کرد. با وجود این کار در مدرسه را متوقف نکرده و سرش‌ها به بزرگ‌ها درس داده و بآنان خواندن و نوشتن می‌آموخت. آقای ویزوول گاجت بما گفت که چون چکمه‌های خانم معلم کاملاً کهنه و پاره شده‌اند، او يك جفت چکمه نو برایش خریده است.

در ۱۹۱۹ هنوز تعداد بسیاری دهکده وجود داشت که از بقیه دنیا جدا بود. در آن روزها رادیو وجود نداشت. جمعیت باسواد (در گوبرنیای سیمبرسک، جایی که ایلچ بدنیا آمده بود، در ۱۹۱۹ هنوز هشتاد درصد جمعیت بی‌سواد بودند) روزنامه نمی‌خواندند - درحقیقت بخاطر کمبود کاغذ، روزنامه‌ای وجود نداشت و بهمین دلیل روزنامه‌های مرکزی تیراژ محدودی داشته و هیچگاه به دهکده‌ها نمی‌رسیدند. تحویل کتاب نیز هنوز بصورت صحیح سازمان نیافته بود. دهات نگران و مشتاق اخبار و اتفاقاتی بود که در دنیای-گذشت، ولی تنها منبع اطلاعاتی اش شایعه بود.

ایلچ با دقت به داستان‌های من درباره اینکه چگونه دهقان‌ها با سؤالات ساده لوحانه به دیدار ما می‌آمدند، ناچه حد و حشتناکی از معیارهای عملی حکومت شوروی و ساختمان آن و حقوق و مسؤلیت‌های خودشان بی‌اطلاع

بودند، چه جهل و بی‌خبری در روستاها وجود داشت، تاچه حد نامه‌های بی-سوادانه‌شان ساده لوحانه بود، نامه‌هایی که «دانشمندان» ده با خط کج و معوج خود برایشان می‌نوشتند، و چگونه این میرزا بنویس‌ها برای این نامه‌ها تا خرخره‌شان از آنها پول می‌گرفتند، گوش فرا می‌داد.

من آن نامه‌ها را به ایللیج نشان می‌دادم و او با علاقه آنها را می‌خواند. بمن توصیه می‌کرد که توجه بیشتری به متشکل کردن میزهای اطلاعاتی در اطاق‌های مطالعه و سالن‌های تفریحات دهکده‌ها بکنم. او هنگام زندگی در تبعید در شوشنسکویه، هنگامی که دهقانان یک‌شنبه ازدهات اطراف برای مشورت نزد او می‌آمدند، در توصیه و مشورت با دهقانان تجربه آموخته بود. در دسامبر ۱۹۱۸، او طرح قوانین مدیریت ادارات دولتی را که در آنها برقراری ادارات اطلاعات رسانی بخش‌های مختلف حکومتی را تشویق می‌نمود، ارائه داد. ایللیج در «طرح قوانین مدیریت برای مؤسسات شوروی» نوشت: «این ادارات اطلاع رسانی نباید فقط اطلاعات را بطور کتبی و شفاهی در اختیار مردم بگذارند، بلکه باید برای بیسوادان و آنان که بروشنی قادر بنوشتن نیستند، تقاضا نامه‌های مجانی درست کنند.» (مجموعه آثار، ص ۳۲۷)

«قوانین مربوط به روزها و ساعت‌های کار باید بصورتی قابل رؤیت در داخل و خارج کلیه مؤسسات شوروی نسب گردد. اطاق اطلاعات از باب رجوع باید طوری قرار گیرد که بدون اتلاف وقت در دسترس همه باشد. در تمام مؤسسات دولتی باید کتابی حاوی نام متقاضی، خلاصه درخواستش و بکسی که این تقاضا ارجاع شده است وجود داشته باشد. «یکشنبه و روزهای تعطیلی نیز باید ساعت‌هایی برای مراجعه اختصاص پیدا کند. (همانجا)

طرح قوانین تا ۱۹۲۸ - ده سال بعد منتشر نشد، ولی رهنمودهای ایللیج در بخش فعالیت‌های فوق برنامه آموزشی‌گامی شناخته شده بود، و به اصرار او بود که ما شروع به پرداختن توجه بیشتر به سازمان دادن میزهای اطلاعات رسانی در سالن‌های مطالعه نمودیم. کتابدارهای دهکده ما بخاطر این کار از احترام و محبوبیت بیشتری برخوردار شده و در ۱۹۱۹، بطور قاطعی بصورت افراد با نفوذ دهات درآمدند. کار میزهای اطلاعات رسانی با تبلیغ

قدرت شوروی و باتبلیغ فرمان‌هایی که بوسیله حکومت شوروی صادر می‌شد در رابطه بود.

سرویس اطلاع رسانی تنها یکی از چیزهایی بود که ایلیچ به آن فکر فکری کرد. در ۲ آوریل ۱۹۱۹ فرمانی درباره سازماندهی کنترل دولتی، و به امضای کالینین، لنین و استالین صادر شد (در آن موقع استالین کمیسار کنترل دولتی بود). در این فرمان چنین گفته می‌شد:

«بوروکراسی قدیمی از بین رفته است ولی بوروکرات‌ها باقی مانده‌اند. آنها روحیه محافظه‌کاری، کارهای فرمالیته اداری، بی‌کفایتی و عدم دینسیپلین را با خود به مؤسسات شوروی منتقل نموده‌اند.

«حکومت شوروی اعلام می‌نماید که هیچ شکلی از بوروکراتیسم را تحمل نکرده و با معیارهای قاطعانه آنرا از ادارات شوروی برخواهد انداخت. «حکومت شوروی اعلام میدارد که تنها شرکت توده‌های وسیع کارگران و دهقانان در اداره مملکت و کنترل وسیع آنها بر روی ارگان‌های دولتی است که اشتباهات ماشین دولتی را برطرف نموده، مؤسسات شورائی را از شر شیطان بوروکراسی رها نموده و ساختمان سوسیالیسم را راسخانه به پیش خواهند برد.»

در ۴ مه ۱۹۱۹ فرمانی در رابطه با ایجاد اداره مرکزی درخواست نامه‌ها در تحت مدیریت کمیساریای کنترل دولتی صادر شد، و در ۲۴ مه نیز فرمان مربوط به ایجاد شعبه‌های محلی این اداره صادر گشت.

ایلیچ مبارزه‌ی بی‌امان بر علیه بوروکراتیسم را در ادارات شورائی تشویق مینمود.

بوروکراتیسم در روسیه و به‌مسخره گرفتن آن بوسیله ادبیات وقت به سال‌های ۶۰ و بخصوص به ایسکرای شاعران (چرنیشفسکی - ایست‌ها) باز می‌گشت. این شاعران (کورچوگین، ژولف، و دیگران) تأثیر شدیدی بر روی

۱. Iskra - یک مجله طنز آمیز و نزدیک به سوورمینک. روزنامه انقلابی‌های دموکرات که از نظر ایدئولوژیک تحت هدایت چرنیشفسکی در سال -

نسل ما داشتند. آنها تمام انواع متعدد بازنمودهای بوروکراتیسم، فرمالیته اداری و فساد را مشخص کرده بودند. طی سال‌های ۶۰ شم‌های سروده شده توسط شاعران ایسکرا و انواع و اقسام لطیفه‌ها درباره کارهای فرمالیته اداری بصورت نوعی فولکلور روشنفکران درآمده بود. آنها ایلینینچنا که حافظه‌ای عالی داشت و من در سال‌های اخیر غالباً آن ادبیات را بخاطر می‌آوردیم. این ادبیات در خانواده اولیانوف بسیار طرفدار داشت. طنز کار خود را در مورد نسل ما نسبت به ایجاد یک نفرت سالم به بوروکراتیسم انجام داده بود. پاک نمودن این لکه از چهره سرزمین شوراهای آرزوی دیرینه ایلینچ بود.

ایلینچ خودش به مردم و نامه‌هایی که دریافت می‌کرد فوق‌العاده اهمیت میداد. این موضوع از مستنداتی که در جلد XXIV آثار گوناگون لنین بچاپ رسیده است، مشخص می‌شود. ایلینچ انبوهی از شکایات دریافت داشته و به همه آنها خودش رسیدگی می‌کرد.

در ۲۲ فوریه ۱۹۱۹ او تلگراف زیر را به کمیته اجرایی گوبرنیای یاروسلاو مخابره نمود:

«دانیلوف کارمند شوروی شکایت می‌کند که چکا سه‌پود آرد و دیگر محصولات را که در طی ۱۸ ماه کارش برای یک خانواده چهار نفری تهیه نموده، مصادره کرده است. بادقت بررسی نموده و نتیجه را به من تلگراف کنید.

«رئیس هیأت کمیسارهای مردم»

لنین» (آثار گوناگون لنین، XXIV، صفحات ۷۲-۱۷۱)

در تلگراف دیگری خطاب به کمیته اجرایی گوبرنیای چرپووت چنین

آمده بود:

«شکایت یفروسینیا یفیمووا همسر سر بازار اهل دهکده نووسلو، پوکروسک

→ های ۶۰ قرن نوزده انتشار می‌یافت و اولین شماره آن در ۱۸۵۹ منتشر شد. پایه‌گذار آن کورچوگین شاعر بود. هسته مرکزی مجله شاعرانی مانند مینایف، بوگدانوف، کورچوگین، زولف، لسومن و دیگران بودند. ایسکرا رهبر ادبیات مترقی بوده و تا سال ۱۸۷۳ که تعطیل شد بخاطر روشی که داشت همیشه تحت آزار و اذیت بود.

ولوست، او یزد بلوزرسک درباره مصادره غلات انبارغله را درحالیکه شوهر او بیشتر از چهارسال زندانی جنگی بوده و یک خانواده سه نفری را بدون داشتن کمکی از مزرعه اداره می کند، بررسی نمائید. نتیجه تحقیق و بررسی و نظر خودتان را به من گزارش دهید.

«رئیس هیأت کمیسارهای مردم

لنین» (همانجا، ص ۱۷۳)

صدها عدد از این قبیل مثالها را می توان ارائه داد. من به آنهایی که در آرشو انستیتوی لنین نگهداری می شوند اشاره می کنم، ولسی تعداد بسیار زیادی از آنها از بین رفته اند. در ژوئن ۱۹۱۹ هنگامیکه من برای دو ماه با کشتی تبلیغاتی گراسنایا زوژدا بر روی ولگا و کاما به سفر رفتم ایلیچ به من نوشت: «نامه هایی را که خطاب بتو و بمنظور گرفتن کمک نوشته بودند خواندم و سعی می کنم آنچه که از دستم ساخته است انجام دهم.» وقتی که ذهن انسان درگیر مسأله مهمی است، بسیار مشکل و طاقت فرساست که بیست بار در روز فکرش را منحرف نموده و به مسایل کوچک پردازد. تنها موقعی که ایلیچ می توانست تمام ذهنش را کاملاً متوجه مسأله ای نماید، هنگامی بود که برای قدم زدن و یا شکار بیرون می رفت. رفقا بخاطر دارند که در چنین مواقعی ایلیچ بطور غیر منتظره کلمه یا جمله ای را ادا می کرد که نشان میداد در آن لحظه فکرش بچه مسأله ای مشغول است.

در یادآوری اینکه چگونه ایلیچ با «مسایل جزئی» روبرو می شد، بعضی از رفقا می گویند: «ما آنطور که باید از او توجه و مراقبت نمی کردیم، او در مسایل حیاتی غرق شده بود، ما نمی بایستی با آن مسایل کوچک و بی اهمیت اسباب ناراحتی او را فراهم می کردیم.» ممکن است که آنطور بوده باشد ولی ایلیچ معتقد بود که توجه به آن جزئیات بسیار مهم بوده و فقط داشتن چنین توجهی به ماشین اداری شوروی می توانست آنرا حقیقتاً دموکراتیک نماید، نه دموکراتیک بصورت فرمالیته، بلکه دموکراتیک بشیوه پرولتری آن.

و همانگونه که قبلاً در ساختن حزب، بوسیله نمونه شخصی سعی می کرد برخورد صحیح به مسایل ترویج، تبلیغ و سازماندهی را به رفقا یاد بدهد، اکنون هم بعنوان رئیس دولت شوروی کوشش می کرد نشان دهد که کار در

ادارات دولتی چگونه باید انجام گیرد، چگونه بوروکراتیسم در هر شکلی باید از ماشین دولتی زدوده شده و این ماشین به توده‌ها نزدیکتر گردد. تلگراف او به کمیته اجرایی گوبرنیای نوگورود در ژوئن ۱۹۱۹ از مشخصات بارز اوست:

«اینطور که معلوم است بولاتوف بخاطر شکایت به من دستگیر شده است. بشما اخطار می‌کنم که بخاطر این کار دستور دستگیری رئیس کمیته اجرایی گوبرنیا، چکا و اعضای کمیته اجرایی و تیرباران آنها را صادر خواهم نمود. چرا فوراً به سؤال من پاسخ ندادید؟
رئیس هیأت کمیسارهای مردم

لنین» (آثار گوناگون لنین، XXIV، ص ۱۷۹)
ایلیچ سعی کرد که ماشین دولتی را از بوروکراتیسم تصفیه نماید. او خواستار رفتار با ملاحظه کلیه اعضای ادارات نسبت به همه بود، می‌خواست که مسئولین کارمندی‌شان را بخوبی بشناسند، در کارشان به آنها کمک نمایند و تسهیلات لازم را برای پیشبرد موزکارها در اختیارشان بگذارند. ایلیچ مرتباً راجع به کارمندان من ازمین سؤال می‌کرد و آنها را می‌شناخت، و به من توصیه می‌کرد که چگونه از این یا آن کارمند باید بهتر استفاده شود. دائماً سوال می‌کرد که من چه کاری برای آنها انجام میدهم، وضع غذای آنها چگونه است و بچه‌هایشان چگونه گذران می‌کنند. او به اعضای اداره من که هیچوقت ندیده بود توجه می‌کرد، و بعضی اوقات تعجب می‌کردم وقتی می‌دیدم که او آنها را بهتر ازمین می‌شناسد.

مدارک متعددی وجود دارد که نگرانی ایلیچ را نسبت به اعضای اداره خودش نشان میدهد.

در جلسه ۸ مارس هیأت کمیسارهای مردم، ایلیچ این یادداشت را در باره خریاشچووا، یکی از کارمندان بخش آمارهای مرکزی، به منشی اش نوشت:
«اگر خریاشچووا در محلی دور از اینجا زندگی می‌کند و تا خانه اش پیاده میرود، باعث شرمساری است. هرگاه فرصت مناسبی دست داد بادقت برای او توضیح بدهید که در روزهایی که مسایل آماری پیش نمی‌آید، اومی-تواند زودتر بمنزل برود، یا اصلاً سرکار نیاید.» (همانجا، ص ۲۸۷)

ایلیچ بخصوص خیلی نگران وضع زندگی کارمندان اداره بود. آن موقع، هنگامی بود که حتی کارمندان سطح بالا نیز غذا باندازه کافی برای خوردن نداشتند. معلوم شد که تسوروپا و مارکوف از کمیساریای حمل و نقل و دیگران از گرسنگی رو به موت بودند.

در ۸ اوت ایلیچ نامه زیر را به اداره تشکیلات کمیته مرکزی نوشت: «همین الان از منبع «موقفی» اطلاع یافته‌ام که اعضای هیئت از گرسنگی رو به مرگ هستند (بعنوان نمونه مارکوف از کمیساریای حمل و نقل). با اصرار تأکید می‌کنم که کمیته مرکزی باید: ۱) به کمیته مرکزی اجرایی دستور بدهد ۵۰۰۰ روبل بعنوان کمک هزینه به تمام اعضای هیأت (و دیگر کسانی که در شرایط مساوی قرار دارند) پرداخت گردد. ۲) به همه آنها حداکثر سهمیه متخصصین تعلق گیرد.

«واقعاً شرم‌آور است - آنها و خانواده‌شان از گرسنگی رو به مرگ

هستند!!

«۱۰۰ تا ۲۰۰ نفر باید بهتر تغذیه شوند.» (همانجا، ص ۳۱۷)

در اواخر آوریل نقطه تحولی در جبهه شرقی ایجاد شد. ارتش سرخ شروع به بدست آوردن پیروزی نمود. اوفا و چند شهر دیگر از دست سفیدها بیرون آورده شد. حمله به اکاترینبورگ و پرم باموفقیت پیش می‌رفت. اواخر ژوئن کشتی بخاری تبلیغاتی گراسنایا زوژدا برای سفر بروی ولگا تارودخانه کاما تا آخرین نقطه‌ای که کشتیرانی امکان‌پذیر بود، آماده می‌شد. هدف و وظیفه گراسنایا زوژدا دنبال کردن سفیدها، تبلیغ برای خط تصویب شده در کنگره هشتم حزب و استحکام بخشیدن به قدرت شوروی در همه نقاط بود. کمیسر سیاسی در گراسنایا زوژدا مولوتوف بود. کشتی دارای یک سینما، یک چاپخانه، یک رادیو و کتابخانه‌ای بزرگ بود. نمایندگان کمیساریاهای مختلف (من نماینده کمیساریای آموزش بودم) و اتحادیه‌های کارگری در کشتی حضور داشتند.

قبل از سفر من گفتگویی طولانی درباره اینکه چه باید بکنیم، چگونه باید به مردم کمک کنیم، بر روی چه مسایلی باید تکیه نماییم، و چه چیزهایی را

باید با دقت بیشتر مورد مطالعه قرار دهیم، با ایلچ داشتم. ایلچ دلش می خواست خودش می توانست به این سفر برود ولی حتی برای يك دقیقه نیز نمی توانست کارش را رها نماید. شب قبل از شروع سفر من و او تمام شب صحبت کردیم. ایلچ برای بدرقه ام به ایستگاه آمد و از من قول گرفت که مرتب برایش نامه بنویسم و با خط خصوصی با او صحبت کنم. من بروی ولگا و کاما تا پرم سفر کردم.

مولوتوف مسؤل همه کارها بود. قبل از هر توفقی او همه ما را دور هم جمع می کرد و ما درباره اینکه چه باید بکنیم و بر روی چه مسایلی باید تأکید داشته باشیم بحث می کردیم. بعد از هر توفقی گزارشی داده و یادداشت هایمان را با هم مقایسه می کردیم. آن سفر خیلی برای من مفید بود. بعد از آن سفر من بسیار چیزها داشتم که درباره شان برای ایلچ صحبت کنم و او با علاقه و دقتی فوق العاده گوش فراداده و جویای تمام جزئیات میشد.

جلسات نامحدودی در طی سفر داشتیم و در میتینگ های توده ای در کارگاههای بوندیوژسکی، و تکینسک، موتوویلیخا، قازان، پرم، چیستوبل، ورخینیه پولیانی و سایر نقاط سخنرانی کردیم. روزنامه کشتی ما گزارش داد که من در ۳۴ میتینگ سخنرانی کرده ام. من سخنران نیستم، ولی چیزهایی که درباره شان با زنان و مردان کارگر، دهقانان و افراد ارتش سرخ صحبت می کردم، عمیقاً در آنها تأثیر گذاشته و واقعاً برایشان قابل فهم بود. هر جایی که سفیدها قبلاً بودند، نفرت مردم نسبت به آنها بسیار شدید بود. من هیچگاه سخنرانی در کارگاههای و تکینسک، جایی که سفیدها تقریباً تمام نوجوانان را بعنوان «تخم حرام بولشویک ها» کشته بودند، را فراموش نمی کنم. هنگامی که شروع به خواندن مارش عزای انقلابی کردیم، تمام انبوه جمعیت می گریست. بسختی میشد خانواده ای در آنجا یافت که يك پسر یا دخترش را از دست نداده باشد. هیچگاه داستان دختران و معلم های پارتیزان را که در زیر شلاق جان داده بودند فراموش نخواهم کرد، هیچگاه بیدادگری ها و اعمال ظالمانه ای را که دهقانانی - اکثرأ دهقانان میانه حال - که در اطراف کاما زندگی می کردند، بازگو نمودند از یاد نخواهم برد.

جهل و بی خبری در میان جمعیت بسیار زیاد بود. زنان کارگر هنوز از

فرستادن بچه‌هایشان به شیرخوارگاه وحشت داشتند. تبلیغات شدیدى بر علیه قدرت شوروى در میان معلمان مدارس براه انداخته شده بود. نمونه‌ای از این تبلیغ را در چیستوپل دیدم. بهر حال تماس نزدیک معلمان دهات با دهقانان و توده‌های کارگر باعث شده بود که اکثرشان به طرقداری از دهقانان و کارگران برخیزند. در کارگاه‌های ایژوسک ۹۵ نفر از ۹۶ مهندس آنجا با کولچاک فرار کرده بودند، ولی زن یکی از مهندس‌ها که در ایژوسک معلم مدرسه و هم‌شاگردی من در دبیرستان بود با شوهر خود فرار نکرده و با سرخ‌ها باقی مانده بود. هنگامیکه با هم ملاقات کردیم گفت: «چطور می‌توانستم کارگران را رها کنم؟»

روشنفکران ممتاز طرف کولچاک را گرفته و با سفیدها فرار کردند، و مبلغین اصلی ما را زنان و مردان کارگر و افراد ارتش سرخ تشکیل میدادند. آنها در تماس نزدیک با توده‌ها قرار داشتند. ارتش دوم دارای يك مبلغ خاص بود: او قبل از انقلاب کشیش بود، ولی بعد از انقلاب اکتبر مبلغ بولشویک‌ها شده بود. در میتینگ پنج‌هزار نفری ارتش سرخ در پرم او از تماس نزدیک قدرت شوروى با توده‌ها سخن گفت. «بولشویک‌ها حواریون امروز هستند.» وقتی یکی از افراد ارتش سرخ از میان جمعیت سؤال کرد که: «پس غسل تعمید چه مى‌شود؟» جواب داد: «توضیح این موضوع دوساعتی وقت می‌گیرد، ولی بطور خلاصه بگویم، يك نظاهر صرف است!» سخنرانی فرماندهان ارتش از میان کارگران بسیار قانع‌کننده بود. من درباره این میتینگ و اینکه یکی از فرماندهان گفته بود: «روسیه شوروى بخاطر چهارگوشی و وسعتش غیر قابل فتح است.» با ایلچ صحبت کردم. با هم خندیدیم، ولی بعداً با سقوط جمهوری مجارستان، ایلچ خیلی جدی گفت که آن فرمانده درست می‌گفته. ما در طول جنگ‌های داخلی جای مانور داشتیم.

آزین، یکی از فرماندهان ارتش سرخ در یلابوگ در کشتی بدیدنم آمد. او قزاقی بود نسبت به سفیدها و فراریان بیرحم، مردی جسور و بی‌پروا. او بطور عمده درباره مواظبتی که از افراد ارتش سرخ می‌کرد صحبت نمود. افرادش بسیار دوستش می‌داشتند. امسال نامه‌ای از یکی از افراد ارتش سرخ داشتم که تحت فرماندهی او با کولچاک جنگیده بود. از هر خط نامه بوی عشق و علاقه

به آژین استشمام می‌شد. اخیراً باستوخوف، یکی از اعضای کمیته مرکزی اجرایی بازگو می‌کرد که چگونه يك گروهان از افراد ارتش سرخ تحت فرماندهی آژین رحالیکه یال اسب‌های خود را باروبان‌های قرمز آراسته بودند، ناگهان بداخل شهر ایزوسک تاخته و زندانی را که محکومین به اعدام در آن نگاهداشته می‌شدند تسخیر کردند (پدر هفتادساله و برادر جوان یازده ساله باستوخوف هم در همان جا زندانی بودند، دو برادر دیگر او در جبهه کشته شده بودند). بعدها آژین در ولگای سفلی بدست سفیدها افتاد و در زیر شکنجه جان داد.

تبلیغات کراسنایا ازوژدا در تاتاریا بسیار موفقیت‌آمیز بود و جمعیت پشتیبانی کامل خود را از قدرت شوروی ابراز داشتند. ولادیمیر ایلیچ جزئیات همه‌چیز را از من سؤال می‌کرد، او بخصوص به آنچه که من درباره ارتش سرخ، روحیه دهقانان، چوایش‌ها و تاتارها و رشد روزافزون اطمینان توده‌ها به قدرت شوروی می‌گفتم علاقمند بود.

نیمه دوم ۱۹۱۹ بمراتب سخت‌تر از نیمه اول آن بود. این موضوع بخصوص در رابطه با سپتامبر، اکتبر و ابتدای نوامبر صدق می‌کرد. جنگ داخلی وسعت می‌یافت. کولچاک شکست‌خورده بود ولی سفیدها قصد تسخیر مراکز قدرت شوراهای مسکو و پتروگراد را داشتند. دنیکین از جنوب که در آنجا نقاط حساسی از اوکراین را تصرف کرده بود پیشروی می‌کرد، و یودنیچ از غرب شروع به پیشروی کرده و خیلی به پتروگراد نیز نزدیک شده بود. این پیروزی‌های سفیدها به دشمنانی که پنهان شده بودند جرأت بخشید. اواخر نوامبر يك سازمان ضدانقلابی که بایودنیچ در رابطه بود و بوسیله آنتانت به آن کمک می‌شد، در پتروگراد کشف شد.

تمام مدتی که دنیکین و یودنیچ در حال پیروزی بودند، ولادیمیر ایلیچ نامه‌های متعدد تهدیدآمیز که بعضی دارای کاریکاتور نیز بودند دریافت می‌کرد. روشنفکران هنوز در حال تردید و تزلزل بودند و فقط بخشی از آنان به سرکردگی تیمیریازف به شوراهای پیوسته بودند. آنارشيست‌ها که توسط سوسیال رولوسیونرها پشتیبانی می‌شدند در ۲۵ سپتامبر در محل تشکیل کمیته حزبی

مسکو در خیابان لئون تی یفسکی بمبی منفجر کردند و تعدادی از رفقای ما کشته شدند.

قحطی و فقر عمومیت پیدا می کرد. ارتش سرخ میباید که تقویت می شد، روحیه جنگجویانهاش استحکام می یافت، و طرح های رهبری مبارزه در جبهه های جنگ با دقت ریخته می شد. باید به ارتش سرخ و به مراکز طبقه کارگر و تجمع در پشت جبهه ها غله رسانده می شد، کار تبلیغی و توضیحی باید در سطحی وسیع انجام می گرفت، و تمام ماشین اداری می بایستی که بر روی خطوطی جدید بنا می شد. نه بر روی خط بوروکراتیک قدیمی، بلکه بر روی خطوط شورایی جدید. کادرهای جدید باید انتخاب و تربیت می شدند. وانسان باید به توده های از جزئیات توجه می کرد.

اطمینان ایللیچ به پیروزی هیچگاه حتی برای يك لحظه نیز تضعیف نشد. او از صبح تا شب کار می کرد، و فشار عظیم این همه توجه به او اجازه خوابیدن نمیداد. نیمه شب از خواب بر میخواست تا تلفن کند و بفهمد که این یا آن دستورش اجرا شده است یا خیر، و یا تلگرافی بجایی مخایره نماید. او بیشتر اوقاتش را در اطاق کارش و به ملاقات با مردم می گذراند، و بندرت در طول روز در خانه میماند. در طول آن ماههای پر آشوب و گیج کننده من او را باز هم کمتر می دیدم، و بخاطر اینکه در کارش ایجاد مزاحمت نکنم، برای کارهای خصوصی به اطاق کارش نمی رفتم.

حادثه ترین مشکل، مسأله غله بود. تحت شرایط موجود، خرید غله مورد لزوم از ذخیره دهقانان خرده پا و پیشگویی های بی اساس غیر قابل تصور بود. نوعی برنامه ریزی، پیاده نمودن تعدادی از قوانین و بسیج افراد مناسب برای این کار لازم بود. در نتیجه منصوب شدن تسیوروپا بعنوان کمیسار تهیه آذوقه در ۱۷ ژانویه ۱۹۱۹ اتفاق می افتاد. ما او را از مدت ها پیش می شناختیم، من دوره ای از تبعیدم را با او در اوفا گذرانده بودم.

پدرش يك کارمند جزء (منشی انجمن شهر) در شهر آلتسکی، گو بر نیای تاتو ریدا بود. آلتساندر مانندا ایللیچ در ۱۸۷۰ بدنیآ آمده و دارای يك خانواده بزرگ هشت نفری بود؛ پدرش خیلی زود مرده و مادرش با خیاطی زندگی را اداره کرده بود و آلتساندر از سنین بسیار پائین شروع به تدریس نموده بود.

او به مدرسه ابتدائی، سپس به دبیرستان کشاورزی رفته بود. حرفه اش کشاورزی بوده و با اقتصاد روستایی و زندگی دهقانی آشنایی داشت. اول بار در سال ۱۸۹۳ بخاطر انقلابی بودن زندانی شد، و در سال ۱۸۹۵ دوباره دستگیر شد. از ۱۸۹۷ بعنوان آمارگیر در اوفا شروع بکار نمود. در آنجا به گروهی از سوسیال دموکرات ها که فعالانه در بین کارگران راه آهن و کارخانجات مجاور آن فعالیت می کردند، پیوست. ما در آنجا با هم کار کرده بودیم، و او يك یادوبار هنگامی که ایلیچ بدیدن من آمده بود او را ملاقات نمود. و پس از آن ما مرتباً با هم مکاتبه داشتیم. او برای ایسکرا چیزی می نوشت. ما او را بعنوان يك انقلابی مطمئن و سرسخت می شناختیم. اول ماه مه ۱۹۰۱ در خارکوف اعتصابی را سازمان داده، و در ۱۹۰۲ در تولا، با گروهی که سوفیا اسمیریویچ، ورسایف و برادر لونا چارسکی اعضایش را تشکیل می دادند فعالیت کرده بود. در ۱۹۰۲ در سامارا دستگیر شده و در ۱۹۰۵ دوباره در اوفا شروع بکار کرده بود.

تسیورویا در ۱۹۱۴ دوباره فعالانه به فعالیت انقلابی بولشویکی پرداخت. ایلیچ که قاضی فوق العاده ای درباره افراد بود، برای او ارج بسیار قایل بود. او مرد بسیار ملایمی بود، نه سخنران بود نه نویسنده، ولی سازمان دهنده بسیار زبردستی بود، مردی اهل عمل که بکارش بخوبی وارد بوده و با زندگی روستایی آشنایی داشت. در عین حال انقلابی زبردستی بود که از مشکلات هر اسی نداشت و خود را با تمام وجودش وقف کاری که به اهمیت آن واقف بود می کرد. او تحت رهنمودهای ایلیچ که قدر او را دانسته و مواظب سلامتی اش بود کار می کرد. ایلیچ با دیدن خستگی و شدت کار او، نیمی به شوخی و نیمی جدی او را بخاطر عدم توجه صحیح از «اموال دولتی» (لغت عامیانه ما برای کمونیست-های از خود گذشته) سرزنش و ملامت می کرد، ایلیچ به آلکساندر تسیورویا بعنوان يك رفیق نیز علاقمند بود.

سیاست حکومت شوروی در مورد مراد غذایی در آن موقع از بوجود آوردن يك مونوپولی غله تشکیل می شد، یعنی، منع کلیه معاملات خصوصی غله، تحویل اجباری غله مازاد به دولت با قیمت های ثابت، جلوگیری از احتکار، برداشت اکید تمام غله مازاد، حمل و نقل صحیح غله از مناطق دارای

مازاد به مناطقی که کمبود وجود داشت، و انبار نمودن آن به اندازه کافی برای بذر. بطور مشخص، این بخشی از یک اقتصاد با برنامه بود، اقتصاد سوسیالیستی، ولی باید در شرایطی پیاده می شد که پایه های آن اقتصاد هنوز استوار نشده بود، جایی که هنوز کشاورزی دهقانی اشتراکی نشده باقی مانده بود.

در ۳۰-۲۹ ژوئیه ۱۹۱۹ شورای مسکو و انجمن اتحادیه های کارگری مسکو کنفرانسی از کمیته های کارخانه ای، نمایندگان سران اتحادیه های کارگری، نمایندگان انجمن مرکزی کتوپراتیو کارگران مسکو، و هیأت انجمن «کتوپراتسیا» و به منظور تشکیل یک انجمن متحد مصرف کنندگان در مسکو، فراخواندند. منشویک ها و پشتیبانان جنبش کتوپراتیوهای مستقل نیز در این کنفرانس شرکت کرده بودند. ولادیمیر ایلیچ در ۳۰ ژوئیه در کنفرانس صحبت نموده و برای آن آرزوی موفقیت کرد ولی تأکید نمود که همه چیز بستگی به پیروزی ما در جنگ داخلی و شکل دادن سیستم اجتماعی بر روی خطوط جدید دارد، زیرا که تنها این مسأله می تواند به جنبش کتوپراتیو جهت صحیحی بدهد.

او گفت که از وقوع انقلاب سوسیالیستی اکتبر فقط بیست ماه گذشته است و طبیعتاً این مدت برای دوباره شکل دادن به کل سیستم اجتماعی بسیار کوتاه است. او تأکید کرد که نه تنها لازم است که بر مهم ترین مؤسسات قدیمی متعلق به مالکان و سرمایه داران غلبه کنیم، بلکه باید بر عادات کهنه رواج یافته بوسیله سرمایه داری و اقتصاد دهقانی کوچک نیز فایز آئیم. عاداتی که در طول قرن ها تا مغز استخوان خرده مالکان رسوخ پیدا کرده بود.

امروز که کشاورزی اشتراکی به شکل غالب کشاورزی در کشور ما در آمده است، همه می فهمند که مقصود نین چه بوده است. او درباره جایگزین نمودن کشاورزی فردی با کشاورزی اشتراکی صحبت کرده بود. او گفته بود که جنگ نهایی و تعیین کننده بین سرمایه داری و سوسیالیسم در جریان است، که تنها پیروزی سوسیالیسم یکبار و برای همیشه می تواند به گرسنگی، استثمار و سود بردن یک نفر از کار دیگری خاتمه دهد. او درباره آغاز گردآوری سوسیالیستی غله بوسیله بولشویک ها و برای تهیه مایحتاج ارتش سرخ و کارگران سخن گفته بود. غله گردآوری شده در سال اول فقط به سی میلیون پودبالغ میشد.

«سال بعد، با وجود اینکه از نظر نظامی و از نظر عدم دسترسی به مناطق غله خیزمانند اوکراین و سیبری در شرایط بسیار بدتری قرار داشتیم، ولی بیش از ۱۰۷ میلیون پود ذخیره کردیم. و بدین ترتیب همانطور که می بینید خرید غله مان سه برابر شده است. از نظر کار سازمان های تهیه آذوقه موفقیت بزرگی است، ولی از نظر تهیه غله برای مناطق غیر کشاورزی این بسیار کم است، زیرا پس از بررسی دقیق وضع مواد غذایی در میان جمعیت غیر کشاورزی و بخصوص جمعیت طبقه کارگر در شهرها، معلوم شد که در بهار و تابستان امسال، کارگر شهری فقط نیمی از غذایش را از کمیساریای تهیه مواد غذایی دریافت می کند و بقیه را باید از بازار آزاد تهیه نماید، برای نیمه اول فقط یک دهم مخارجش را می پردازد و برای بقیه اش [از بازار آزاد] نه دهم دیگر را. همانطور که انتظار داشتید، سودجویان کارگران را وادار می کنند که برای نان نه برابر قیمتی را که دولت از آنها می گیرد، پردازند. با در نظر گرفتن این آمار و ارقام دقیق که نشان دهنده وضع غذایی ما است، باید قبول کنیم که نیمی از ما هنوز در سرمایه داری قدیمی است. باید پایمان در آنجا، فقط بطور نیمه کاره خود را از این مرداب، از این لجنزار سودپرستی، بیرون کشیده ایم و فقط هنگامی راه حقیقی گردآوری سوسیالیستی غله را در پیش می گیریم که غله دیگر بعنوان یک کالا، یک وسیله برای سودجویی، یک وسیله برای جرو بحث، برای جنگ و برای پریشان حالی عده زیادی مورد استفاده قرار نگیرد.

«هم اکنون یک مبارزه نهایی و تعیین کننده بر علیه سرمایه داری و تجارت آزاد در جریان است، و برای ما اکنون این یک جنگ مهم بین سرمایه داری و سوسیالیسم است. اگر در این جنگ برنده شویم، دیگر بازگشتی به سرمایه داری و نظم قدیم، به هر آنچه که وجود داشته، در کار نخواهد بود. (تأکیدها از من است - ن. ک.) (مجموعه آثار، جلد ۲۹، صفحات ۴۸۷، ۴۷۲، ۴۷۱.)

در بسیاری از سخنرانی هایش در ۱۹۱۹، ایلچ به زنان و مردان کارگر، به دهقانان و به افراد ارتش سرخ، مفهوم و اهمیت سیاست غذایی حکومت شوروی را توضیح داده و درباره کشاورزی اشتراکی صحبت کرد. تجربه صحت سیاستی را که در آنروز دنبال می شد نشان داده است.

در ضمن نگران بودن برای مهیا کردن غله برای ارتش سرخ، ایلج دائماً در فکر نیرومند ساختن ارتش سرخ و بالا بردن دیسیپلین آن بود. او عقیده داشت که بهترین راه برای انجام اینکار تقویت رده‌های ارتش سرخ، که عمدتاً از دهقانان تشکیل شده بود، و وارد کردن کارگران در آن است. به همین دلیل بود که او به گرمی برای کارگران پتروگراد که عازم جبهه بودند درود فرستاده و کارگران مسکو را به همین مناسبت تهنیت گفت. او به کارگران تکیه می‌کرد، و برای ارتقاء آنان به پست‌های کمیسری و فرماندهی ارتش اهمیت زیادی قایل بود. او از افراد ارتش سرخ می‌خواست که مصرانه بیدار و هوشیار باشند. در نامه‌ای به کارگران و دهقانان در رابطه با پیروزی بر کولچاک، خطاب با آنان هشدار داد که:

«مالکان و سرمایه داران از بین نرفته‌اند و خود را مغلوب شده بحساب نمی‌آورند. هر کارگر و دهقان با هوشی می‌داند و درک می‌کند که آنها فقط ضربه خورده و پنهان شده‌اند، در لاک خود فرو رفته‌اند و بسیاری از اوقات خود را با رنگ و روغن «پشتیبان شورا» جا می‌زنند. بسیاری از مالکان بدون مزارع دولتی و بسیاری از سرمایه داران به ادارات و مراکز مهم راه پیدا کرده و بعنوان مقامات شوراهای عمل می‌کنند. آنها مواظب هر قدم حکومت شوروی هستند که اشتباهی نموده و یا ضعفی نشان دهد، تا بتوانند آنرا براندازند تا امروز به چک‌ها و فردا به دیکین کمک کنند.

«باید هر کاری برای پیدا کردن رد این راهزنان، این مالکان و سرمایه داران که خود را از انظار مخفی کرده‌اند انجام بگیرد، و صرف نظر از اینکه خود را تحت چه پوششی مخفی کرده‌اند آنها را رسوا کرده، عیان نموده و بی‌مها با به مجازات برسانند، زیرا که آنها بدترین دشمنان زحمتکشان هستند؛ دشمنانی ماهر، حیل‌گرو با تجربه که صبورا نه در انتظار یک لحظه مناسب برای توطئه چینی بسر می‌برند. آنها خرابکارانی هستند که از هیچ جنایتی برای صدمه زدن به قدرت شوراهای روی گردان نیستند. ما باید نسبت به این دشمنان مردمان زحمتکش، نسبت به مالکان، سرمایه داران، خرابکاران و سفیدها، بیرحم باشیم. «و برای اینکه بتوانیم آنها را گیر بیاندازیم باید دقت، مهارت و آگاهی طبقاتی داشته باشیم؛ باید با هوشیاری بسیار مواظب هر بی‌نظمی بوده و به

هنوان يك نظاره گر با وجدان کوچکترین انحراف از قوانین قدرت شوروی را در نظر داشته باشیم. مالکان و سرمایه داران نه تنها بخاطر معلومات، تجربه و کمکی که از ثروتمندترین ممالک دنیا دریافت می کنند، بلکه بخاطر عادت و نادانی توده های وسیع که می خواهند به همان «شیوه خوب و قدیمی» زندگی کنند و نمی دانند که چقدر مهم است که قوانین قدرت شوروی دقیقاً و آگاهانه پیاده شود، نیرومندند.» (مجموعه آثار، جلد ۲۹، ص ۱۵-۵۱۴)

این تقاضا برای مراقبت و هوشیاری، بسیاری را وحشت زده کرد. داستان های متعددی درباره افراد ارتش سرخ برای ایلچ گفته می شد که چگونگی گاهی اوقات با این یا آن فرمانده لایق فقط بخاطر اینکه «یکی از نجیب زادگان بوده و یا بخاطر اینکه دستوراتش خوش آیندشان نبوده رفتار کرده اند، تمام اینها با يك نیشخند برای ایلچ گفته می شد، مثل اینکه بگویند: «اینهم افراد ارتش سرخ که ارزانی خودتان بادا»

البته موارد متعددی وجود داشت که افراد برای اعمالی که سرزنش آمیز نبود و یا برای کارهایی که کسان دیگر انجام داده بودند سرزنش می شدند. مردم از درست دیدن مسائل بخاطر عدم اطلاع، بخاطر معیارهای خرده مالکی درباره خوبی و بدی چیزها، و بخاطر برخورد نارشستی به بسیاری از مسایل عاجز بودند. ایلچ بر روی ما کارمندان آموزشی فشار می آورد و می خواست که ما فعالیت های آموزشی را در میان کارگران، دهقانان و افراد ارتش سرخ گسترش دهیم. می گفت که ما نباید این مسأله را بصورت يك کار رسمی انجام دهیم، بلکه باید افق دید شاگردان بالغ خود را وسعت بخشیده و روحیه حزبی را در کلیه آموزش هایمان وارد نمائیم. او معتقد بود که ما باید با تمام امکاناتی که در اختیارمان هست درهای تحصیلات عالی را بروی کسانی که قبلاً برویشان بسته بوده باز کنیم.

در سال ۱۹۱۹ بود که با تصویب چند فرمان درهای مؤسسات آموزش عالی بروی همگان باز شد. دانشکده های کارگران تشکیل شد، دوره های متعددی

۱- Workers Faculties - اول بار در ۱۹۱۹ بوجود آمده هدف آن جذب توده های پرولتر و دهقان به آموزشگاه های عالی و بالا بردن تعداد کادرهای متخصص از میان کارگران و دهقانان بود. هدف این دانشکده ها آماده ساختن شاگردان برای ورود به دانشگاهها بود.

برای کارگران ایجاد شد و اولین آموزشگاه شورایی حزبی^۱ در ۱۹۱۹ به وجود آمد.

من به نزد ایلچ می‌رفتم - اواخر ۱۹۱۹ حالش خیلی ناچور بنظر می‌رسید (عکسی از او هنگام رفتن به این کلاس‌ها موجود است و نشان می‌دهد که چقدر بد حال بنظر می‌رسیده است، از هم دررفته و خسته) و او ساکت می‌نشست. می‌دانستم تنها راهی که می‌توانم او را از فرورفتن در خود بازدارم اینست که از زندگی شاگردهای دانشکده کارگران و یا از آموزشگاه شورایی حزبی برایش تعریف کنم. و چیزهای بسیاری در این مورد برای تعریف کردن وجود داشت. او به شنیدن اینکه چقدر مردم از نظر اجتماعی هوشیار می‌شدند، و چطور روزه روز به روز به وظایفی که در مقابلشان قرار داشت آگاه‌تر می‌شدند بسیار علاقمند بود. ما درباره این موضوع مفصلاً صحبت می‌کردیم.

یک هفته حزبی بین ۱۰ تا ۱۷ اوت در پتروگراد برگزار شد و در ضمن آن بر طبق تصویب نامه کنگره هشتم حزب، نام نویسی مجدد اعضاء حزب انجام گرفت که تا آخر سپتامبر بطول انجامید. بین ۸ تا ۱۵ اکتبر نیز هفته حزبی در مسکو برگزار شد.

در ۱۱ اکتبر ایلچ مقاله‌اش «دولت کارگران و هفته حزبی» را که بیانگر نیرومند نظراتش درباره حزب، درباره اینکه دستگاه حکومتی چگونه باید باشد، و اینکه چقدر مهم است که آنرا با تعداد هر چه بیشتری از کارگران و دهقانان برآه اندازیم، به رشته تحریر درآورد.

«هفته حزبی در مسکو با ایام سختی برای قدرت شوروی مصادف شده است. موفقیت‌های دنیکنین، تشدید دیوانگی دسیسه‌چینی مالکان، سرمایه‌داران و دوستانشان را باعث شده و سبب گردیده است که بورژوازی بدریم و هراس افشاند و از هر وسیله‌ای برای تضعیف قدرت سیستم شوروی استفاده نماید. خرده بورژواهای متزلزل، مردم و نادان، و به همراه آنان روشنفکران، سوسیال

۱ - Soviet Party Schools - برای تربیت کادرهای حزبی و مدیریت ایجاد شده بود - میلمین، پرسنل حزبی و مدیریت، کارکنان آموزش سیاسی، و سازماندها جنبش کمپراتیو.

رولوسیونرها و منشویکها، مانند همیشه و بیشتر از پیش تزلزل پیدا کرده و اولین کسانی بودند که بخود اجازه دادند که مورد ارعاب سرمایه داران قرار گیرند.

«ولی این حقیقت که هفته حزبی در مسکو با چنین اوقات سختی مصادف شده است، بنظر من برای ما يك امتیاز است، زیرا که برای هدف ما بسیار مفیدتر است. ما برای مقاصد نمایشی به هفته حزبی احتیاج نداریم. ما به اعضای ساختگی حزبی حتی بعنوان هدیه نیز نیازی نداریم. حزب ما، حزب طبقه کارگر انقلابی، تنها حزب حکومتی در دنیا است که در فکر بالا بردن تعداد اعضایش نیست، بلکه در فکر بالا بردن کیفیت خود و تصفیه خود از «نفس پرستان» است. ما بیش از یکبار دوباره نام نویسی اعضای حزبی را به منظور خلاصی از شر این نفس پرستان و بجای گذاردن تنها عناصر روشن بین سیاسی در حزب که صادقانه به کمونیسم علاقمندند، برگزار کرده ایم. ما از بسیج برای جبهه برای تصفیه حزب از آنهایی که فقط برای بهره مندی از امتیازات عضویت در حزب حکومتی بآن داخل شده و در پی تحمل از خود گذشتگی برای کار برای کمونیسم نیستند، استفاده کرده ایم.

«و در این موقع، هنگامیکه بسیج فشرده ای برای جبهه در جریان است، هفته حزبی چیز بسیار خوبی است زیرا که هیچ چیزی نفس پرستان را وسوسه نمی کند. ما دعوت به حزب را فقط به میان کارگران رده های پائین، دهقانان کارگر و نه به میان دهقانان سودجو می بریم. بخاطر پیوستن به حزب ما هیچ قولی و هیچ امتیازی به این اعضا نمی دهیم. به عکس، الان کاری بیشتر و خطرناکتر از معمول بردوش اعضای حزب است.

«چه بهتر. فقط پشتیبانان صادق کمونیسم، تنها افرادی که آگاهانه خود را وقف دولت کارگری کرده اند، تنها مردمان زحمتکش صدیق، تنها نمایندگان اصیل توده ها که در سیستم سرمایه داری تحت فشار بودند، به حزب خواهند پیوست.

«و آنها تنها اعضای هستند که ما در حزب احتیاج داریم.

«ما به اعضای جدید حزبی نه به منظور تبلیغات، بلکه برای کار جدی نیازمندیم. اینها افرادی هستند که ما به حزب دعوت می کنیم. مادرهای آن را

بر روی زحمتکشانی می‌گشایم.» (مجموعه آثار، جلد ۳۰، صفحات ۲۶-۲۵)
بعدها ایلیچ آنچه را که در تشییع جنازه اسوردلوف گفته بود تکرار
کرد - که بسیاری از افراد سازمان دهنده با استعداد در بین طبقه کارگرودهقانان
وجود دارند. و از هم اینان بود که او سرانجام دادن به ساختمان سوسیالیسم
را درخواست می‌کرد.

«اگر پشتیبانان صدیق کمونیسم هستید، متهورانه شروع بکار نمائید،
از مشکلات و نازگی‌های آن نهراسید، بخاطر این تعصب قدیمی که فقط آنها
که آموزش رسمی دیده‌اند قادر بکار هستند از کار منصرف نشوید.» (همانجا،
صفحات ۴۷-۴۶)

مقاله با این جملات به پایان می‌رسید، «توده مردم زحمتکش با ما هستند.
این آنجایی است که قدرت ما نهفته است. اینجاست سرچشمه شکست‌ناپذیری
کمونیسم.»

ایلیچ در آن روزهای سخت، بدون انقطاع درس‌خزانی‌ها و مقاله‌هایش
از کارگران و افراد ارتش سرخ درخواست می‌کرد. سخنان او آنان را به حرکت
در می‌آورد. کارگران یاروسلاو، ولادیمیر و ایوانوفو - و زنسک، کلا به
جبهه رفتند.

«نیروی همدردی کارگران و دهقانان برای پیشتازانشان به تنهایی برای
کارهای فوق‌العاده کافی بود.»

«حقیقتاً که این يك معجزه است: کارگرانی که شکنجه‌های ناگفتنی
گرسنگی، سرما و نابودی اقتصادی را تجربه کرده‌اند، نه تنها روحیه‌شان را
بالا نگاهداشته، صمیمیت‌شان را نسبت به قدرت شوروی نشان داده و تمام
انرژی، از خود گذشته‌گی و قهرمانی‌شان را حفظ کرده‌اند، بلکه با وجود عدم
تجربه و آمادگی، فشار هدایت‌کشی دولتی را نیز بدوش گرفته‌اند! و این،
هنگامی است که طوفان طنین خشمگینی بخود گرفته است.»

«تاریخ انقلاب پرولتری ما سرشار از چنین معجزاتی است. چنین
معجزاتی مطمئناً و مسلماً - هرچه هم که شرایط سخت و طاقت فرسا باشد -
به پیروزی کامل جمهوری شوروی دنیا منتهی خواهد شد.» (مجموعه آثار، جلد
۳۰، صفحات ۵۴-۵۳)

جوانان نیز مشتاق رفتن به جبهه بودند. ماکارکنان آموزش سیاسی در آن موقع بوسیله اولین آموزشگاه حزبی شوروی می‌کوشیدیم به جوانان نه یک تربیت «رسمی» که ایلچ آنرا به شدت طرد کرده بود، بلکه معلوماتی که آنان را برای روبرویی با وقایعی که در زندگی انتظارشان را می‌کشید، بدهیم. وقتی که ایلچ در ۲۴ اکتبر ۱۹۱۹ برای سخنرانی برای اولین دوره فارغ التحصیلان به آموزشگاه حزبی شوروی آمد بشدت خوشحال شدیم.

او چنین آغاز به سخن کرد: «رفقا، می‌دانید آنچه که ما را امروز در اینجا به دور هم گرد آورده است تنها جشن فارغ التحصیلی اکثر شما از آموزشگاه شوروی نیست بلکه این حقیقت است که حدود نیمی از فارغ التحصیلان تصمیم گرفته‌اند برای دادن کمک تازه، فوق العاده و اساسی به سربازانی که در جبهه مشغول جنگیدن هستند، به آنجا بروند.»

پس از تشریح شرایط سخت جبهه بدون قصد جلادادن به آن، ایلچ چنین ادامه داد: «هر چند که گذشت دشواری است، ولی بسا وجود این ما با خواسته شما - به جبهه فرستادن صدها فارغ التحصیلی که شدیداً به کارشان در روسیه احتیاج است - موافقت کرده ایم.» (همانجا، صفحات ۶۲، ۵۷)

ایلچ سپس درباره کاری که در مقابل فارغ التحصیلان آموزشگاه حزبی شوروی قرار داشت سخن گفت:

«برای آنهایی که بعنوان نمایندگان کارگران و دهقانان عازم جبهه هستند هیچ شانسی نمی‌تواند وجود داشته باشد. شعار آنان باید «مرگ یا پیروزی» باشد. هر یک از شما باید به عقب مانده ترین و رشد نیافته ترین افراد ارتش سرخ نزدیک شده و اوضاع را با ساده ترین زبان از دیدگاه یک کارگر برایشان شرح داده و در لحظات سخت به آنها کمک کنید. تمام تردیدها را برطرف کرده و چگونگی مبارزه با تظاهرات متعدد خرابکاری، کم کاری، حيله و خیانت را به آنها بیاموزانید. می‌دانید که هنوز تعداد بیشماری از این تظاهرات در میان رده‌ها و فرماندهان وجود دارد. اینجا است که ما به مردانی که دوره دیده اند نیاز داریم، مردانی که اوضاع سیاسی را درک کرده و در شرایطی هستند که می‌توانند به توده‌های وسیع کارگران و دهقانان در مبارزه‌شان بر علیه خیانت و خرابکاری کمک نمایند. در کنار شجاعت شخصی، قدرت شوراهای شما به

مثابه عرضه کنندگان مهمترین کمک‌ها به توده‌ها، برای متوقف نمودن تمام دو دلی‌ها در میان آنان و اثبات این مسأله به آنها که قدرت شوراهای نیروهای در اختیار دارد که هنگام مواجهه با مشکلات به آنان تکیه می‌کند، مینگرد.» (همانجا، صفحات ۶۳-۶۴)

فارغ التحصیلان آموزشگاه حزبی شوروی اطمینانی را که به آنها شده بود توجیه نمودند. سخنرانی ایلچ برای تمام کارکنان آموزش سیاسی نیز يك برنامه بود.

تنها در میتینگ‌های عمومی نبود که ایلچ درباره آنچه که ذهنش را بخود مشغول می‌داشت صحبت می‌کرد، بلکه در خانه هم، بخصوص هنگامیکه رفقای نزدیک بدیدنمان می‌آمدند درباره آنها سخن می‌گفت. در اواخر ۱۹۱۹ یکی از دیدن کنندگان مکررما اینسا آرماند بود که ایلچ دوست داشت درباره چشم اندازهای جنبش با او به بحث بنشیند. دختر اینسا به جبهه رفته بود و هنگام انفجار بمب در ۲۵ سپتامبر در خیابان لئوتیفسکی بسیار به رگت نزدیک شده بود. بخاطر دارم که یکبار اینسا با دختر کوچکش واریا که در آن موقع خیلی جوان بود و بعدها یکی از اعضای سرسخت حزب شد، بدیدن ما آمده بود. ایلچ در حضور آنان دوست داشت در خیالباخی اغراق کند و یادم می‌آید که چگونه چشمان واریا برق می‌زد. او گپ‌زدن با خدمتکاران اولیه پیدادا ژورا و لیوفا، مادر خانم نویسنده، یورتسکایا را نیز دوست داشت. ژورا و لیوفا قبلا بعنوان يك کارگر غیرماهر در کارگاه فلزکاری در اورال و سپس بعنوان نظافتچی اداره پراودا کار کرده بود. ایلچ فکر می‌کرد که او دارای يك غریزه نیرومند پرولتری است. هنگام نشستن در آشپزخانه به عادت قدیم او دوست داشت که غذایش را در آشپزخانه صرف کند. ایلچ علاقمند به صحبت درباره پیروزی‌های آینده با او بود.

ایلچ اشتباه نکرده بود. ما دومین سالگرد قدرت شوروی را با پیروزی جشن گرفتیم.

هنگامی که در اوایل اکتبر دنیکین اورال را تهدید می‌کرد، کمیته مرکزی حزب استالین را بعنوان عضو مجمع نظامی انقلابی به جبهه جنوبی فرستاد. استالین نقشه يك حمله را به کمیته مرکزی پیشنهاد کرد که مورد تصویب قرار

گرفت. ولادیمیر ایلیچ کاملا از آن پشتیبانی می کرد. اوضاع در جبهه جنوبی به سرعت رو به بهبود گذاشت. در ۱۹ اکتبر نیروهای مادر ورونژ شکست سختی به ژنرال اشکورو و مامونتوف وارد آوردند. در بیستم اوردال دوباره بدست آمد و در ۲۱ اکتبر جنگ های پولکووو شروع بشکست دادن یودنیچ، که به سوی پتروگراد پیشروی می کرد، نمود.

در سالگرد انقلاب اکتبر ایلیچ درودهای گرمی به کارگران پتروگراد فرستاد. مقاله ای تحت عنوان «قدرت شوراهای و مقام زنان» در پراودا و مقاله دیگری بنام «دو سال قدرت شوراهای» برای دهقانان در بدنوفا به رشته تحریر درآورد.

در هفتم نوامبر ایلیچ در جلسه مشترک کمیته مرکزی اجرایی سراسری روسیه، شورای مسکو، انجمن مرکزی سراسری روسیه اتحادیه های کارگری، و نمایندگان کمیته های کارخانه ای درباره «دو سال قدرت شوراهای» سخنرانی نمود. ایلیچ صحبت در جلسات تشریفاتی را دوست نداشت و سخنرانی اش در این جلسه نیز کاملاً مربوط به کارهای جاری و بدون تبلیغات بود. با این وجود این يك سخنرانی برانگیزاننده بوده و طوفانی از شور و شوق و تشویق پیا کرد.

ایلیچ گفت که مهمترین دست آورد قدرت شوراهای در دو سال گذشته «درس سازندگی دولت کارگری... شرکت کارگران در بکار انداختن دولت» بوده است. «مهمترین کاری که انجام دادیم، هر چند بس مشکل، تغییر شکل دادن ماشین قدیمی دولتی بوده است. ما شاهد نتایج کوشش های طبقه کارگر در طول این دو سال بوده و می توانیم بگوئیم که در این مورد هزاران نفر از نمایندگان کارگران را داریم که از میان همه آتش مبارزه گذشته اند و نمایندگان بورژوازی را قدم به قدم بیرون رانده اند. ما کارگران را نه تنها در دستگاه دولتی بلکه نمایندگان را در کارهای مربوط به تهیه مواد غذایی، جایی که تقریباً بطور انحصاری بوسیله نمایندگان حکومت بورژوایی و دولت بورژوای قدیم قبضه شده بود نیز می بینیم. کارگران يك سیستم تهیه مواد غذایی خلق کرده اند.» نسبت کارگران در دستگاه حکومتی در ۱۹۱۹ از سی درصد به هشتاد درصد رسید.

ایلیچ معتقد بود مهمترین کاری که انجام شده ساختن رهبران پرولتاریا بوده است: آنها درجهه، در کلیه فعالیت‌های بخش مدیریت ساخته شده بودند. ایلیچ بر روی اهمیت ثبت نام کارگران در حزب تأکیدی کرد. تنها در مسکو، در طول هفته حزبی چهارده هزار عضو جدید در حزب نام نویسی کردند. ایلیچ درباره افراد ذخیره ازمیان جوانان کارگر و دهقان، که تحت شرایط مبارزه فعال پرورش یافته بودند، صحبت می کرد. ولسی او معتقد بود اصلی ترین چیزی که باید به آن توجه شود، بوجود آوردن روابط صحیح بامیلیونها دهقان و لزوم رهبری يك تبلیغ توضیحی گسترده در میان آنان است. او درباره اینکه چگونه جنگ داخلی چشم دهقانان را برای دیدن اوضاع حقیقی باز کرده است، سخن می گفت. او به آرامی سخن می گفت و روحیه عمومی در جهت سرفرازی و شادی بود.

ما یا کوفسکی، که آن روزها در بین کارکنان آموزش سیاسی محبوب بود، این روحیه را در شعری که بمناسبت دومین سالگرد انقلاب اکتبر سروده، منعکس نموده است:

بگذارید که يك قطره باشد

یا دو

جان هاتان را در يك پیوند جهانی یکی کنید

تا اعتلا بیابید

با هر آنچه که هر يك توان انجامش را دارید

استثمار کارگران

فریاد بر آورد

انقلاب!

تهنیت گویان

به در نمی کویند؟

از ترس

خود را باخته اند؟

آنها بچه کار ما می آیند؟

ده چیست

ما به صلمین سال

خواهیم رسید.

هنگامیکه بیستمین سالگرد انقلاب اکتبر را جشن گرفته و دست آوردهای مربوط به ساختمان سوسیالیسم را آنطور که در قانون اساسی جدید روسیه شوروی ثبت شده است جمع بندی می کردیم، همگی به ایلچ، سخنان ورهنمودهای ایلچ فکر می کردیم.

پایان



تهران، خیابان انقلاب بازارچه کتاب

قیمت: ۶۰۰ ریال

دیجیتال کننده: نینا پویان